

انتظار موعود

فصلنامه علمی - ترویجی

سال دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۱، شماره ۲۷

خلافت الاهی و امامت مهدوی / علی ربانی گلپایگانی

بررسی کارکردهای احبار اَبانه مهدی باوری در اندیشه رضوی / روح الله شاکری زولاردی

واژه «مهدی» و جایگاه آن در کتاب و سنت، از نگاه اسلام شناسان بحرینی / حمید سعادت

تحلیل تعلیمی از بیداری زمینه ساز با تکیه بر آموزه‌های رضوی / حامد پوررئسی

بیعت: سازوکار مشارکت سیاسی مردم در حکومت مهدوی / خدایم‌راد سلیمیان

واکاوی در هویت و زندگی مادر امام زمان علیه السلام / محمد شهبازیان و نعمت الله صفری فروشانی

کنکاشی در علم به ظهور / حسین الهی نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



صاحب امتیاز:

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم
بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

مدیر مسئول: حجت الاسلام و المسلمین محسن قرائتی
سر دبیر: حجت الاسلام دکتر روح الله شاکری زواردهی

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

بهر روزک، غلامرضا	استادیار دانشگاه باقرالعلوم
جباری، محمدرضا	دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
خسروپناه، عبدالحسین	دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
رضانژاد، عزالدین	استادیار جامعة المصطفی العالمیة
رضایی اصفهانی، محمدعلی	دانشیار جامعة المصطفی العالمیة
زارعی متین، حسن	استاد دانشگاه تهران
شاکری زواردهی، روح الله	استادیار دانشگاه تهران
عیوضی، محمدرحیم	دانشیار دانشگاه بین المللی امام خمینی
کلباسی، حسین	استاد دانشگاه علامه طباطبایی
کلباسی، مجتبی	استاد حوزه و دانشگاه
محمدرضایی، محمد	استاد دانشگاه تهران

همکاران پژوهشی:

نصرت الله آیتی - محمدصابر جعفری - رحیم کارگر - محمدرضا نصوری

مدیر داخلی: سهراب گوهریان

همکار این شماره: عباس بیات

ویراستار: ابوالفضل علیدوست؛ صفحه آرا و طراح جلد: عباس فریدی

مترجم انگلیسی: اکبر فرجام فرد

مترجم عربی: ضیاء الزهاوی

تلفن: ۰۲۵۳۷۷۳۷۸۰۱ - ۰۲۵۳۷۷۳۷۱۶۰ - نمابر:

آدرس سایت: www.entizar.ir

ایمیل: Entizarmagg@gmail.com

Type.markaz@yahoo.com

قیمت: ۳۵/۰۰۰ ریال

نشانی: قم، خیابان شهداء (صفائیه)، کوچه آمار، مرکز تخصصی مهدویت، دفتر فصلنامه انتظار موعود

با استناد به نامه شماره ۳۱/۵۶۵۷ شورای اعطای مجوزها و
امتیازهای علمی مورخ ۱۳۹۱/۵/۱۸ فصلنامه انتظار موعود به
رتبه علمی - ترویجی ارتقاء یافت.

فصلنامه انتظار موعود از طریق پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
(ISC) به نشانی:

www.isc.gov.ir (بخش ایران ژورنال))

و سایت‌های:

www.noormags.com

www.entizar.ir

به طور تمام متن قابل دریافت می‌باشد.

راهنمای ارسال مقالات به فصلنامه انتظار موعود عَلَّمَ اللَّهُ لِي هَذَا لَوْلَا عَلِيمٌ

- «فصلنامه انتظار موعود عَلَّمَ اللَّهُ لِي هَذَا لَوْلَا عَلِيمٌ» نشریه‌ای علمی ترویجی است که به صورت تخصصی در حوزه معارف مهدوی به منظور ارتقای علمی معارف مهدوی و ایجاد فضای نقد و بررسی بین محققان و اندیشمندان حوزه مهدویت به نشر مقالات علمی - پژوهشی می‌پردازد. مخاطبان اصلی نشریه متخصصان و صاحب نظران معارف مهدوی بوده و فصلنامه تلاش می‌کند آخرین دست آوردهای علمی را در این زمینه به جامعه دینی عرضه نماید. مقالاتی در این نشریه منتشر خواهد شد که به تأیید ارزیابان علمی مجله رسیده و دارای شرایط زیر باشد:
۱. مسأله محور بوده و بر یک موضوع خاص تمرکز نموده باشد؛
 ۲. دارای قدرت استدلال بوده و تبیینی باشد؛
 ۳. مستند به منابع معتبر اسلامی و به ویژه معارف اهل بیت علیهم‌السلام باشد؛
 ۴. دارای نوآوری و ابتکار در تبیین آموزه‌های مهدوی بوده و تبیینها و استدلالهای جدیدی در عرصه مهدویت عرضه نماید؛
 ۵. به شبهات و مسائل علمی پیشروی جامعه اسلامی پاسخ دهد.

مقاله باید از نظر ساختاری دارای شرایط ذیل باشد

- الف. مشخصات مقاله: در صفحه نخست باید عنوان دقیق مقاله، نام و نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، رتبه علمی، تلفن و ایمیل درج شود؛
- ب. چکیده: حداکثر در ۱۵۰ کلمه که حاوی مسأله مقاله و مهمترین نتایج مقاله باشد؛
- ج. کلید واژه: (کلمات اصلی و کلیدی مقاله جهت نمایه)؛
- د. تیتراهای اصلی و فرعی مقاله مشخص شود؛
- ه. نتیجه گیری مطالب در انتهای مقاله، در ۱۰ الی ۱۵ سطر ذکر شود؛
- و. شیوه ارجاع به منابع داخل متن و طبق الگوی زیر باشد: (عباسی، ۱۳۸۴: ج ۲، ص ۱۵)؛ در صورت تکراری بودن عنوان در یک سال: (حسینی، ۱۳۸۴ الف: ص ۱۲۴)؛
- ز. در پایان مقاله فهرست کامل منابع به شیوه زیر ذکر شود: نام خانوادگی، نام، **عنوان** (پررنگ)، مترجم، محقق یا مصحح، مکان نشر، ناشر، تعداد جلد (مثل: ج ۳)، نوبت چاپ، سال نشر؛
- ح. برگردان لاتین اسامی و مفاهیم مهم و همچنین توضیحات ضروری در پاورقی بیاید.

تذکرات

۱. مقالات، کمتر از ۱۶ صفحه (حدود ۴۸۰۰ کلمه) و بیش از ۲۵ صفحه (حدود ۷۵۰۰ کلمه) نباشد.
۲. دو نسخه از مقاله تایپ شده (در قالب WORD در صفحات A4) به همراه لوح فشرده آن به دفتر فصلنامه ارسال شود.
۳. نتیجه ارزیابی مقالات حداکثر تا ۳ ماه به نویسنده اعلام خواهد شد.
۴. مقالات ترجمه‌ای پذیرفته نمی‌شود.
۵. هر مقاله باید دارای موضوع مستقل باشد (مقالات مسلسل پذیرفته نمی‌شود).
۶. مقاله قبلاً در هیچ جای دیگر نباید چاپ شده باشد (از ارسال هم زمان مقاله به مجله دیگر جدا خودداری شود).
۷. مقالات ارسالی بازگردانده نمی‌شود.
۸. فصلنامه هیچ تعهدی در چاپ مقاله ندارد و تنها مقالاتی که امتیاز لازم از نظر ارزیابان مجله دریافت دارند چاپ می‌شود.
۹. فصلنامه در ویرایش مقالات (به شرطی که به اصل مطلب صدمه نزنند) آزاد است.
۱۰. مطالب مندرج در فصلنامه صرفاً دیدگاه نویسنده بوده و بازتاب دیدگاه فصلنامه نیست.
۱۱. نقل و اقتباس از مطالب فصلنامه به شرط ذکر دقیق و کامل منبع بلا مانع است.

دفتر فصلنامه

فهرست مقالات

- ۷ خلافت الاهی و امامت مهدوی.....
علی ربانی گلپایگانی
- ۲۳ بررسی کارکردهای احیاگرایانه مهدی‌باوری در اندیشه رضوی
روح الله شاکری زواردهی
- ۴۷ واژه «مهدی» و جایگاه آن در کتاب و سنت، از نگاه اسلام‌شناسان غربی.....
حمید سعادت
- ۶۷ تحلیل تعلیلی از بیداری زمینه ساز با تکیه بر آموزه‌های رضوی
حامد پوررستمی
- ۸۹ بیعت؛ سازوکار مشارکت سیاسی مردم در حکومت مهدوی
خدامراد سلیمیان
- ۱۱۳ واکاوی در هویت و زندگی مادر امام زمان علیه السلام
محمد شهبازیان و نعمت‌الله صفری فروشانی
- ۱۲۹ کنکاشی در علم به ظهور
حسین الاهی‌نژاد
- ۱۵۳ ترجمه خلاصه مقالات به عربی و انگلیسی
.....

خلافت الاهی و امامت مهدوی

علی ربانی گلپایگانی *

چکیده

مهم‌ترین ویژگی انسان، گزینش او از سوی خداوند سبحان برای احراز مقام شامخ خلافت الاهی است. انسان با برخوردارگی از گوهر عقل، بر موجودات فاقد خرد برتر است، و با بهره‌مندی از مقام خلافت الاهی، بر همه آفریده‌ها، حتی موجودات دارای عقل، برتری دارد. انسان بدان جهت به چنین مقام شامخی دست یافته که توانسته است حامل «علم الاسما» باشد.

این منزلت والا دارای درجات و مراتب متفاوت است و عالی‌ترین درجه آن، به انسان‌های برگزیده اختصاص دارد. آنان پیامبران الاهی و اوصیای آن‌ها می‌باشند که مظهر کامل صفات جمال و جلال خداوند بوده و الگوی تمام عیار بشر در سیر تکاملی و الی الاهی او می‌باشند. وجود انسان کامل و خلیفه راستین خدا در زمین، غایت آفرینش این جهان است. لذا ضروری و تخلف‌ناپذیر است و مصداق آن، پس از امام حسن عسکری علیه السلام، کسی جز ولی عصر علیه السلام نمی‌باشد. بنابراین، ضرورت خلافت الاهی در زمین، برهانی قاطع بر وجود و امامت حضرت ولی عصر علیه السلام به شمار می‌رود.

کلید واژه‌ها: خلافت الاهی، امامت بشر، علم الاسما، پیامبران الاهی، اوصیای پیامبران، امامت ولی عصر علیه السلام.

* استاد حوزه علمیه قم.

مقدمه

خلافت و امامت، دو مفهوم و دو آموزه قرآنی است که هم جنبه قدسی و ملکوتی دارد و هم صبغه بشری و ملکی. جنبه قدسی و ملکوتی آن، بدان جهت است که جلوه لطف و عنایت ویژه الهی است، و صبغه ملکی آن به این دلیل است که قابل آن، زمینی است. جاعل خلافت و امامت، خداوند سبحان است، و قابل خلافت و امامت، بشر است؛ چنان که غایت آن نیز دو سویه ملکوتی و ملکی دارد؛ چرا که به حیات دنیوی و اخروی، و مادی و معنوی انسان مربوط می‌شود.

خلافت و امامت، بر سنت حکیمانه و تغییرناپذیر الهی استوار است و این دو مقوله، خلقت بشر را از آغاز تا پایان در برمی‌گیرد.

آفرینش انسان با خلافت الهی او در زمین آغاز شده و تا روزی که بساط زندگی زمینی گسترده است، استمرار خواهد داشت؛ چرا که وجود خلیفه الله در زمین، غایت و فلسفه خلقت جهان است، و وجود معلول در گرو وجود علت تامه آن است، و علت غایی از عناصر تعیین کننده در علت تامه است.

جامه خلافت و امامت بر قامت هر انسانی راست نمی‌آید؛ بلکه زیننده و برازنده کسی است که به اسماء الله و اسرار عالم و مظهر کامل صفات جمال و جلال مستخلف عنه (خدا) عالم باشد. او کسی است که حجت خدا بر بشر و اسوه و الگوی تمام عیار انسان در حرکت و سیر تکاملی او است. آنان همان پیامبران الهی و اوصیای آنها هستند که تعدادشان نسبت به افراد بشر اندک است؛ ولی قدر و منزلتشان نزد خدا عظیم است. مصداق چنین انسانی در روزگار ما (پس از امام حسن عسکری علیه السلام) کسی جز حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام نیست. بدین ترتیب، وجود و نیز امامت امام عصر علیه السلام، مقتضای تحقق سنت حتمی خداوند در باب خلافت و امامت است. نوشتار حاضر تفصیل این اجمال را باز خواهد نمود.

انسان و خلافت الهی

از قرآن کریم به روشنی به دست می‌آید که در میان آفریده‌های خداوند، تنها انسان شایستگی

دستیابی به مقام والای خلافت الاهی را داشته است؛ حتی فرشتگان که از جنس عالم ملکوت‌اند و در تسبیح و تقدیس خداوند سر از پا نشناخته: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (انبیاء: ۲۰)؛ و در اجرای فرامین الاهی هیچ‌گونه نافرمانی از آن‌ها سر نمی‌زند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء: ۲۷ - ۲۸)؛ شایستگی احراز مقام خلافت الاهی را در عالی‌ترین و شامل‌ترین مرتبه آن نداشته‌اند؛ زیرا آن‌گاه که خداوند به فرشتگان اعلام کرد که قصد دارد در زمین خلیفه‌ای قرار دهد: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ فرشتگان با در نظر گرفتن دو مطلب نسبت به این تصمیم الاهی شگفت‌زده شدند و از خداوند درباره آن توضیح خواستند: یکی این‌که خلیفه کسی است که از نظر صفات، آثار و افعال آئینه تمام‌نمای مستخلف عنه باشد؛ و چون مستخلف عنه خدای متعال است؛ پس، خلیفه او باید موجودی باشد که مظهر و مجلای اسمای حسنای الاهی باشد، و شر و فساد در او راه نداشته باشد.

مطلب دوم این‌که موجودی که بر روی زمین زندگی می‌کند، دارای قوای غضب و شهوت است، و از طرفی زندگی بشر در زمین، زندگی اجتماعی خواهد بود و زندگی اجتماعی زمینه‌ساز تراحم و تعارض و تباهی و فساد است. بنابراین، زندگی انسان از شر و فساد خالی نخواهد بود. چنین موجودی چگونه می‌تواند خلیفه خداوندی باشد که از هرگونه نقص و عیبی در ذات، صفات و افعالش منزّه است؟!

اما فرشتگان که موجوداتی ملکوتی‌اند و از فساد و تباهی منزّه‌اند، و پیوسته در حال تسبیح و تحمید و تقدیس خداوند می‌باشند؛ این شایستگی را دارند که خلیفه خداوند باشند.

علم به اسما، شرط اساسی خلافت الاهی

خداوند در پاسخ فرشتگان سخن آنان را درباره این‌که بشر در زمین به فساد و خونریزی دست می‌زند؛ رد نکرد؛ چنان‌که سخن آنان را در این‌باره که آن‌ها دائما در حال تنزیه و تمجید و تسبیح الاهی‌اند نیز رد نکرد؛ بلکه به آنان متذکر شد که خداوند از حقیقتی درباره آدم آگاه است که فرشتگان از آن آگاه نیستند. آن حقیقت این است که آدم، از ظرفیتی برخوردار است

که می‌تواند ظرف علم اسما، به طور کامل باشد؛ اما فرشتگان چنین ظرفیتی ندارند:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
 الْحَكِيمُ (بقره: ۳۱ - ۳۲).

ضمیر «هم»، در «ثم عرضهم علی الملائکه» که مخصوص موجودات دارای عقل است، گویای این است که اسمایی که خداوند آن‌ها را به آدم تعلیم کرده است، نام‌های قراردادی میان افراد بشر نمی‌باشد که جنس الفاظ است؛ بلکه موجوداتی عینی و دارای عقل می‌باشند؛ و جمله «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره: ۳۲)؛ گویای این است که این موجودات دارای عقل محجوب به حجاب‌های غیب‌اند و فرشتگان از حقایق آن‌ها آگاه نبودند؛ و پس از آن که خداوند، آدم عليه السلام را از این حقایق غیبی آگاه کرد و آدم به دستور خداوند فرشتگان را از نام‌های آن‌ها آگاه ساخت؛ فرشتگان تنها نام‌های آن‌ها را آموختند، و از درک حقایق آن‌ها در حد و مرتبه فهم آدم، عاجز بودند و همین برتری علمی آدم عليه السلام بر فرشتگان بود که او را شایسته خلافت الاهی در زمین ساخت.

از نکات پیش‌گفته به دست آمد که مقصود از اسما، نام‌های لفظی نیست که در میان بشر متداول است؛ زیرا اگر مقصود نام‌های لفظی اشیا بود، با آگاه ساختن فرشتگان توسط آدم، آنان نیز همانند آدم از آن‌ها آگاه می‌شدند، و برای آدم کرامتی به شمار نمی‌رفت، و ملاک برتری او بر فرشتگان و شایستگی او برای احراز مقام خلافت الاهی محسوب نمی‌شد و مایه اقناع و اسکات فرشتگان نمی‌بود؛ زیرا در فرض مزبور فرشتگان نیز ظرفیت آگاهی از اسما را دارا بودند؛ ولی خداوند آدم را به صورت مستقیم از آن‌ها آگاه کرد، فرشتگان را به واسطه آدم؛ در حالی که آگاه ساختن آنان بدون واسطه هم ممکن بود. در این صورت، تعلیم اسما به آدم، ملاک برتری او بر فرشتگان نمی‌بود... مضافاً این که اصولاً فرشتگان برای آگاهی از مقاصد به وضع الفاظ و لغات نیاز ندارند، و بدون واسطه الفاظ می‌توانند از مقاصد و معانی آگاه شوند، لذا کمال وجودی آن‌ها مافوق تکلم به زبان است.

نکته دیگر درباره اسما، این است که چون جمع محلی به لام است، به عموم دلالت

می‌کند؛ یعنی خداوند آدم را از همه حقایق غیبی آگاه ساخت. از این جهت، مفاد «الاسماء» در آیه مورد بحث همانند آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱) است که گویای این است هر چیزی که نام شیء بر آن اطلاق می‌شود، خزائن و حقایق آن نزد خدا موجود است، و چیزی از آن کاسته نمی‌شود، و حد و اندازه‌ای ندارد؛ حد و اندازه به مرتبه نازل شده آن حقایق مربوط است.

حاصل آن که حقایق غیبی که خداوند متعال آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرشتگان از درک آن‌ها عاجز بودند؛ ولی آدم علیه السلام قابلیت و ظرفیت آگاهی از آن‌ها را داشت و خداوند او را از آن حقایق آگاه ساخت؛ موجوداتی عالی و محفوظ در پیشگاه الاهی‌اند، و محبوب به حجاب غیب می‌باشند، و همه نام‌ها و خیرات و برکات این عالم از نور و خیر و برکت آن حقایق غیبی است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۱۵-۱۱۸ و فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ص ۱۶۳-۱۶۵).

تعبیر روایات درباره اسمایی که خداوند به آدم تعلیم کرد، متفاوت است. در برخی آمده است که نام‌های همه چیز را به او تعلیم کرد: «عَلَّمَهُ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ج ۱، ص ۱۶۲) و در برخی از روایات، از نام‌های کوه‌ها، دریاها، بیابان، گیاهان و حیوانات سخن به میان آمده، که به نظر می‌رسد از باب ذکر مصادیق است و مقصود تعلیم اسمای همه چیزها است. گواه این نکته آن که امام علیه السلام به فرش زیرپای خود اشاره کرد و فرمود: این فرش هم از جمله چیزهایی است که خداوند به آدم آموخت (عباشی، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۲ و طبرسی، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۷۶). و در برخی روایات دیگر، اسما، به نام‌های پیامبران و اولیای الاهی و نیز نام‌های دشمنان خدا تفسیر شده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۹: ج ۱، ص ۱۶۲).

ملا محسن فیض در شرح این روایات، دو نکته را یادآور شده است:

الف) مقصود از تعلیم اسما به آدم علیه السلام، تعلیم الفاظ دال بر معانی خاص نیست؛ زیرا آگاهی از لغت، علمی نیست که ملاک تفاخر به فرشتگان و سبب برتری به آنان باشد؛ بلکه مراد، تعلیم حقایق مخلوقات در عالم جبروت است؛ یعنی اسباب وجود مخلوقات و ارباب انواع آن‌ها که مخلوقات به سبب آن‌ها آفریده شده و بقا و رزق آن‌ها به سبب آن اسما است. آن حقایق مجرد اسمای الاهی‌اند؛ زیرا ظهور آن‌ها در مظاهر موجودات بر صفات جمال و جلال خداوند

دلالت می‌کنند؛ همان‌گونه که اسم بر مسمّا دلالت، می‌کند. دلالت، همان‌گونه که با الفاظ حاصل می‌شود، با ذوات اشیا هم حاصل می‌شود، و اسمای خداوند، همانند اسمای مخلوقات نیست. وجه این که اسمای خداوند در برخی احادیث به همه مخلوقات نسبت داده شده؛ این است که همه مخلوقات مظاهر اسمای الاهی‌اند که صفات الاهی به صورت متفرق در آن‌ها ظاهر می‌شود، و وجه این که در برخی دیگر از احادیث به اولیا و اعدای خداوند نسبت داده شده؛ این است که صفات لطف الاهی به صورت جمعی در اولیا و صفات قهر خداوند به صورت جمعی در اعدای الاهی نمایان شده است؛ چنان که در حدیث قدسی خطاب به آدم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «ای آدم! این‌ها اشباح برترین مخلوقات من است. این محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و من محمودم. نام او را از نام خود گرفته‌ام، و این علی است و من علی عظیم هستم. از نام خود، برای او نام علی را برگزفتم و...» اشتقاق در این‌جا به معنای ظهور صفات و انبای مظهر از ظاهر در او است.

ب) مقصود از تعلیم اسمای همه موجودات به آدم این است که خداوند آدم را از اجزای مختلف و قوای متباین آفریده است تا استعداد ادارک انواع مدرکات از معقولات، محسوسات، متخیلات و موهومات را دارا باشد؛ و این که خداوند معرفت ذوات و خواص اشیا و اصول علم و قوانین صناعات و چگونگی ابزار آن‌ها و بازشناسی اولیای الاهی از دشمنان خدا را به او الهام کرده است. انسان با چنین معرفت جامع و کاملی مظهر اسمای حسناى خداوند گردیده و به مرتبه احدیت جمع که بر سایر موجودات برتری دارد؛ دست می‌یابد و به مقام اصلی خود که از آن‌جا آمده است؛ بازمی‌گردد و گزیده‌ای از کتاب بزرگ خداوند که همان عالم اکبر است، می‌شود؛ چنان که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: «و فیک انطوی العالم الاکبر» (همان، ص ۱۶۳).

علامه طباطبایی در شرح روایات مزبور در تفسیر اسمایی که به آدم تعلیم شده، گفته است: «با توجه به آنچه در تفسیر آیه بیان کردیم، معنای این روایات روشن می‌شود؛ زیرا پیش از این بیان گردید که مفاد کلام الاهی «و ان من شیء الا عندنا خزائنه»، این است که هیچ موجودی در این عالم نیست، مگر این که دارای وجودی در خزاین غیب است، و این

موجودات از آن‌جا نازل شده است. هر اسمی که برای یکی از این موجودات وضع شده، در حقیقت اسمی است برای آنچه در خزاین غیب الاهی است. بنابراین، تفاوتی ندارد که گفته شود: خداوند آنچه را در خزاین غیب الاهی می‌باشد، به آدم تعالیم کرد؛ یا گفته شود: خداوند نام‌های هر موجودی را که غیب آسمان‌ها و زمین است، به آدم آموخت. مفاد و نتیجه هر دو تعبیر یک چیز است.

وی در ادامه یادآور شده است که اخبار خلقت نیز این حقیقت را روشن می‌کند؛ چنان‌که جابر بن عبدالله می‌گوید: به پیامبر ﷺ گفتم: نخستین آفریده خداوند چه چیز بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: نور پیامبرت. خداوند او را آفرید و هر خیری را از او آفرید او را در مقام قرب جای داد. سپس او را به اجزایی تقسیم کرد؛ و عرش، کرسی، حاملان عرش و ساکنان کرسی را از هریک از اجزای آن آفرید، و قسم چهارم را در مقام حُب جای داد و آن را به اجزایی تقسیم کرد: قلم را از یک جزء، و لوح را از جزء دیگر، و بهشت را از جزء دیگر آن آفرید. جزء چهارم را در مقام خوف جای داد و آن را به اجزایی تقسیم کرد: فرشتگان را از جزئی، و خورشید را از جزئی، و ماه را از جزئی دیگر آفرید، و جزء چهارم را در مقام رجا جای داد. سپس آن را به اجزائی تقسیم کرد: عقل را از جزئی، و علم و حلم را از جزئی، و عصمت و توفیق را از جزئی دیگر آفرید، و جزء چهارم را در مقام حیا جای داد. آن‌گاه هیبت به آن نگریست، آن نور، آب شد و به صد و بیست و چهار هزار قطره تقسیم شد و خداوند از هر قطره‌ای روح پیامبری را آفرید، و از نفس ارواح پیامبران، ارواح اولیا، شهدا و صالحین را آفرید...

اخبار گویای این معانی، بسیار است، و اگر با نظر تأمل و دقت در آن‌ها بنگری، آن‌ها را شواهدی بر آنچه ما بیان کردیم، خواهی یافت؛ و بر حذر باش از این‌که امثال این احادیث شریف که از معادن علم و منابع حکمت نقل شده است، از ساخته‌ها و اوهام متصوفه بدانی؛ چرا که عالم خلقت اسراری دارد و این عالمان طبیعت‌شناس از اقوام مختلف‌اند که از آغاز خلقت بشر تا کنون به بحث درباره عالم پرداخته‌اند، و هر روز که به معلومی دست می‌یابند، مجهول‌های بسیاری در برابرشان نمایان می‌شود. این، مربوط به عالم طبیعت است که

محدودترین عوامل است. پس، نسبت به ماورای این عالم، یعنی عوالم نور و گسترش، چه گمان می‌کنی! (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱۱، ص ۱۲۰-۱۲۱).

ویژگی‌های خلیفه الله

۱. خلیفه الله (خلیفه کامل) کسی است که تغذیه علمی و عملی او از تعلیم اسما تأمین می‌شود و تنها بدن و وجود عنصری او است که از باب « وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ » (انبیاء: ۸)؛ از زمین و طبیعت تغذیه می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۱۷).

۲. خلیفه کامل خدا در هر عصری یگانه است و اگر خلفای دیگری معاصر او بودند، تحت الولاية خلافت مطلق او قرار دارند (همان، ص ۱۱۹).

۳. حوزه خلافت انسان کامل، خصوص زمین نیست؛ بلکه زمین مسکن و مقر وجود مادی و جسمانی او است و کلمه «فی الارض» در آیه، بدین معناست که در قوس صعود، مبدأ حرکت تکاملی انسان زمین است، نه این که موطن خلافت و قلمرو مظهریت او، زمین باشد. کلمه «فی الارض» قید جعل است، نه قید خلافت (همان، ص ۱۱۶).

۴. چون خدای سبحان علیم و قدیر بالذات است، انسان کامل نیز مظهر تام آن علیم و قدیر است و عالم به علم الاهی و مقتدر به قدرت الاهی و متخلق به اخلاق الاهی است. چنین انسان کاملی هم در ذات و صفات ذاتی و هم در اوصاف فعلی و آثار عینی خلیفه الله است؛ یعنی در هر چهار جهت، مظهر خداست، بدون آن که از خود واجد چیزی باشد و چنین مقامی را، حتی فرشتگان ندارند؛ بلکه ویژه انسان کامل است (همان، ص ۹۳).

مراتب خلافت

خلافت الاهی مراتبی دارد و هر انسان به مقدار علمی که به اسمای الاهی دارد و بر اثر آن بر دیگر موجودات برتری می‌یابد؛ خلیفه الله است؛ گرچه مصداق عینی مطرح در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ دارای خلافت مطلق و کامل است که ویژه انسان کامل می‌باشد. خداوند ظهورهای متفاوت دارد و آنچه در آیه محل بحث مطرح است، خلافت

خلیفه تام و کامل است که کار خدای سبحان را به اذن او در همه شوون جهان امکان انجام می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۹۲ - ۹۳).

انسان، در هر شأن و مرتبه‌ای تحول داشته باشد، به سوی خدا حرکت می‌کند: «أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵)، و برای آن که چرخه و سیوروتش الاهی باشد؛ خداوند اسما و صفات خود را برای انسان برمی‌شمرد و خود را با اسمای حُسنای علیم، حکیم، حی، عزیز، مرید، سمیع، بصیر، غفار، ستار و... معرفی می‌فرماید. پس، هرکس به سوی علم و حکمت و حیات و عزت و... حرکت کند؛ به سوی خدا می‌رود و به همان میزان از خلافت الاهی بهره می‌برد. آن کس که همه این راه‌ها را ببیند و به همه اهداف نایل آید و مظهر تمام اسمای حُسنای حق تعالی گردد؛ انسان کامل و خلیفه [مطلق] خدا می‌شود و آن که بخشی از این راه را طی کند، انسان متوسط و خلیفه ناتمام خواهد بود و کسی که در این سمت و سو اصلا حرکتی ندارد؛ اساساً از انسانیت بی‌بهره است، تا چه رسد به کمال و یا مقام خلافت؛ زیرا خلیفه باید آیت و نشانه مستخلف عنه باشد و کسی که در اثر انقطاع از خدا و اتصال به هوس و انخمار در هوا، هیچ نشانه‌ای از اسمای الاهی در او ظهور نکرده است، هرگز صلاحیت چنین سمت والایی را ندارد (جوادی آملی، بی‌تا: ج ۱۴، ص ۱۱۷).

شوون و برکات وجودی خلیفة الله

خلیفه الله، مدیر مسئول سلسله منظم نظام هستی امکانی است و بر این اساس:
اولاً: به جزئیات و ویژگی‌های اشیای مادی احاطه دارد و منافع و آثار آن‌ها را از قوه به فعل می‌رساند و از این طریق صناعی را استنباط و ابزاری را اختراع می‌کند. از این رو، ممکن است بسیاری از فنون و صنایع، همانند علوم و سنن به دست پیامبران، یا با هدایت آنان به وجود آمده باشد.

ثانیاً: هدایت تکوینی همه هستی امکانی (اعم از مادی و مجرد) را برعهده دارد و همه موجودات را به اذن خدا رهبری می‌کند؛ زیرا او مظهر همه اسمای حُسنای و صفات جمال و جلال خداست... و در یک جمله، اراده خداوند در همه امور و همه مقدمات، نزد او بار

می‌یابد و هبوط پیدا می‌کند و از بیت او صادر می‌شود: «ارادة الرب فی مقادیر امورہ تہبط الیکم و تصدر من بیوتکم» (مجلسی، ۱۳۹۰: ج ۹۸، ص ۱۵۳؛ زیارت اول از هفت زیارت مطلق امام حسین علیه السلام).

ثالثاً: هدایت تشریحی انسان‌ها، ارشاد و موعظه، تفصیل و تبیین حلال و حرام، اجرای حدود الاهی، پاسداری از حصون دینی و در یک کلام، تشکیل حکومت عدل آسمانی نیز، بر عهده اوست.

پس، جا دارد گفته شود: خلیفه کامل خدا و رسول خدا باید جامع حقایق علوی و سفلا و برتر از همه ادانی و اقاضی باشد و کسی که جامع این صفات نباشد، لیاقت خلافت خدا و رسول را ندارد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ج ۳، ص ۱۲۵ - ۱۲۷، با تخلص)

خلافت الاهی و امامت بشر

از بحث‌های پیشین به دست آمد که خلافت الاهی در درجات عالی آن، به انسان‌هایی اختصاص دارد که مظهر و مجلای صفات جمال و جلال خداوند در مراتب بالای آن می‌باشند. پیامبران الاهی نمونه‌های عالی چنین افرادی‌اند. آنان برگزیدگان و برخورداران از هدایت ویژه الاهی‌اند: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (انعام: ۸۷ - ۸۸)؛ آنان [پیامبران] را برگزیده و به صراط مستقیم هدایت کردیم». آن هدایت، هدایت ویژه خداوند است که خدا هر یک از بندگان خود را که بخواهد، به آن هدایت می‌کند.

پیامبران الاهی، به دلیل برخورداری از چنین هدایت ویژه‌ای، از درجات بالای کمالات انسانی برخوردار بوده و قافله‌سالاران قافله بشری در حرکت به سوی مقصد و غایت خلقت جهان و انسان بوده‌اند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳). امامت آنان برای بشر، محصول صبوری و پایداری در اجرای آزمون‌های دشوار الاهی و یقین آنان به مبدأ و معاد بوده است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده: ۲۴). نمونه ویژه قرآنی این مطلب، امامت ابراهیم خلیل علیه السلام است که قرآن کریم با عنایت

خاصی از آن یاد کرده است: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا (بقره: ۱۲۴)؛ به یادآور هنگامی را که خداوند ابراهیم را به آزمون‌های سختی آزمود و او؛ آن‌ها را به طور کامل انجام داد. خداوند به او فرمود: تو را پیشوای مردم قرار دادم...». در این آیه از شرط موفقیت ابراهیم علیه السلام در اجرای آزمون‌های سخت سخن به میان آمده است؛ و در آیه‌ای دیگر، از فهم و درک ملکوتی و یقین ابراهیمی یاد شده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام: ۷۵)؛ ما، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از صاحبان [راستین] یقین باشد».

استمرار خلافت الاهی و امامت بشر

خلافت الاهی و امامت بشر، ضرورتی فلسفی و حکمی است. از این رو، با خلقت نخستین انسان آغاز شده و تا پایان تاریخ بشر در زندگی ملکی و زمینی او ادامه خواهد داشت. از یک سو، خلافت الاهی مقتضای فلسفه آفرینش است؛ زیرا آفرینش آسمان‌ها و زمین برای انسان بوده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره: ۲۹)؛ خدا کسی است که آنچه را در زمین است، برای شما آفرید. آن‌گاه آفرینش آسمان را قصد کرد و آن را به هفت آسمان آراست و او به هر چیزی داناست.» به قرینه این که این کلام، در مقام بیان نعمت‌های الاهی به انگیزه بیان امتنان خداوند به بشر است؛ جمله «ثم استوى الى السماء...» نیز گویای این است که خداوند نه تنها زمین، بلکه آسمان‌های هفتگانه را نیز برای بشر آفریده است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱، ص ۱۱۳).

از سوی دیگر: هدف خلقت انسان دستیابی او به کمال مطلوب بشری است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (کهف: ۷)؛ آفریده‌های زمین را زینت‌بخش زمین قرار دادیم تا آدمیان را بیازماییم که کدام‌یک نیکوکارتر است.» نیز فرموده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶)؛ جن و انس را نیافریدیم، مگر برای این که مرا عبادت کنند.» عبادت خدا، یاد خدا را در وجود انسان پایدار می‌سازد: «وَأَقِمْ

الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴)؛ و پایداری یاد خدا در وجود انسان، او را به مقام منیع اطمینان نایل می‌کند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)؛ و قلب مطمئن، به مقام رضایت کامل بار یافته و به دیدار پروردگارش می‌شتابد و در جرگه بندگان خاص خدا جای گرفته و در بهشت ویژه متنعم می‌گردد: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۲۷-۳۰).

بر این اساس، تا نظام این عالم برقرار است، غایت آن، که انسان کامل و خلیفه خداوند است، قطعاً موجود است؛ زیرا وجود او فلسفه و غایت خلقت است، و وجود معلول، بدون علت غایی آن محال است. در دعای عدیله درباره امام عصر علیه السلام چنین آمده است: «الذی ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء (قمی، بی‌تا: دعای عدیله)؛ کسی که دنیا به واسطه بقای او باقی است و موجودات، به یمن و برکت او روزی داده می‌شوند و به واسطه وجود او آسمان و زمین پابرجاست».

از سوی دیگر، وجود حجت خدا و پیشوای معصوم در میان بشر نیز به مقتضای مقام ربوبیت و صفت حکمت و رحمت الاهی ضرورت دارد، تا حافظ شریعت الاهی باشد که ترسیم کننده صراط مستقیم هدایت و مسیر معنوی و حرکت تکاملی انسان است: «ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کیما ان زاد المؤمنون شیئا ردهم و ان نقصوا شیئا اتمه لهم (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۱۳۶؛ کتاب الحجّة، باب «ان الارض لا تخلو من حجة»، حدیث ۲)؛ زمین هرگز از وجود امام خالی نخواهد بود، تا اگر مؤمنان چیزی را بر دین افزودند، امام، آن را رد کند و اگر چیزی را از آن کاستند، امام آن را اتمام نماید.» بدین جهت، آخرین فردی که از دنیا خواهد رفت امام خواهد بود، تا کسی نتواند به خداوند احتجاج کند که او را بدون حجت الاهی رها کرده است (همان، ج ۱، ص ۱۳۵ کتاب الحجّة، باب ۴۰، حدیث ۱).^۱

از این جا می‌توان به راز این حقیقت پی برد، که چرا در روایات بسیاری تأکید شده است که اگر زمین از حجت خدا خالی باشد، بر ساکنان خود خشم گرفته و آن‌ها را نابود خواهد

۱. «ان آخر من یموت الامام لثلا یحتج احد علی الله عزوجل انه ترکه بغیر حجة الله علیه».

کرد: «لو بقیت الارض بغير امام لساخت» (همان، ج ۱ کتاب الحجّة، باب ان الارض لا تخلو من حجة، حدیث ۱).^۱

صدر المتألهین در شرح این احادیث گفته است: «خداوند سبحان موجودات را با تفاوت درجات و مراتبی که از نظر شرافت و خست دارند؛ آفرید. پایین ترین مرتبه موجودات، مواد عنصری زمین است که دورترین فاصله را از لطافت وجودی دارند (اما قابلیت تحول و تکامل وجودی را دارا می باشند) اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این مواد عنصری، مسیر تکامل را طی کنند و به غایات برتر خود نایل شوند. بر این اساس، در مسیر تکامل موجودات که از طریق علت غایی تحقق می پذیرد، هر موجودی را که اشرف و اعلا بود، سبب کمال و علت غایی موجود پایین تر از آن قرار داد. بدین ترتیب زمین را برای گیاه آفرید و گیاه را برای حیوان و حیوان را برای انسان؛ و از آن جا که در میان افراد انسان نیز مراتب کمال و نقص وجود دارد؛ کامل ترین انسان را غایت وجود انسان قرار داد که درحقیقت غایت موجودات دیگر که مرتبه وجودی شان از انسان پایین تر است نیز می باشد و او همان انسان کامل است که در مرتبه امامت قرار دارد.

او، سلطان جهان زمینی و خلیفه خداوند در زمین است. بنابراین، زمین و آنچه در آن است، به خاطر امام آفریده شده است و هر چیزی که برای چیز دیگری آفریده شده باشد، هرگاه آن چیز دیگر (غایت) وجود نداشته باشد، آن چیز (ذوالغایة) هم وجود نخواهد داشت. پس، اگر امام که غایت آفرینش زمین و موجودات زمینی است، وجود نداشته باشد؛ زمین و موجودات آن هم وجود نخواهند داشت (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۴۸۷ - ۴۸۸).

امامت، کلمه باقیه ای است که خداوند آن را در پاکان از ذریه ابراهیم علیه السلام قرار داده است: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» (زخرف: ۲۸). ضمیر در کلمه «جعلها»، به هدایت ویژه ای برمی گردد که در آیه قبل مطرح شده است: «إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ» (زخرف: ۲۷).

۱. این مضمون در احادیث ۱۱، ۱۲ و ۱۳ باب مذکور نیز آمده است؛ چنان که در کتاب الغیبة نعمانی، ص ۱۳۸ - ۱۳۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۱ - ۲۳۰ و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۴ و ۲۸ - ۲۹ نیز نقل شده است.

این هدایت ویژه، همان است که بر اساس آن حضرت ابراهیم به مقام والای امامت نایل شد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴).

این هدایت ویژه، در خاندان او برای همیشه قرار داده شده است تا هدایت کننده بشر به صراط مستقیم باشند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ج ۱۳، ص ۱۶۵ - ۱۷۰). در احادیثی که از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت شده، «کلمه باقیه» به امامت تفسیر شده است که در اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در ذریه امام حسین علیه السلام تا قیامت ادامه خواهد داشت (همان، ج ۴، ص ۱۳۸ - ۱۴۰). قرآن کریم یادآور شده است که روز قیامت هر گروهی از انسان‌ها با پیشوایشان به صحنه محشر فرا خوانده می‌شوند: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء: ۷۱). امام در این آیه، هم امام حق را شامل می‌شود و هم امام باطل را. در هر حال، مفاد آیه این است که امام حق تا قیامت در بین مردم باقی خواهد بود و در برابر آن، همواره امام باطلی وجود خواهد داشت. امام حق کسی است که از مقام خلافت الهی برخوردار است و از اسرار و حقایق جهان آگاه و از هرگونه ستمی پیراسته است: «لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)؛ یعنی اندیشه و گفتار، و عقیده و عمل او حق است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین فرموده است:

لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و اما خائفاً مغمورا؛ لئلا تبطل حجج الله و بيناته، و کم ذا و این اولئک؟ اولئک و الله الاقلون عددا و الاعظمون عند الله قدرا... اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاء الی دینه (رضی، ۱۳۶۹: حکمت ۱۴۷)؛

هرگز زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند، خالی نخواهد بود؛ خواه ظاهر باشد و آشکار، یا ترسان و پنهان، تا دلایل و نشانه‌های روشن خدا باطل نشود. آنان چند نفرند و کجا هستند؟ آنان - به خدا سوگند - تعدادشان اندک و قدر و منزلتشان نزد خداوند از دیگران بزرگ‌تر است... آنان خلفای خدا در زمین و دعوت‌کنندگان به دین خدا می‌باشند.

نتیجه

به مقتضای عقل و وحی، از زمانی که آدم پا به عرصه گیتی نهاد تا وقتی که دنیا بر پاست، هرگز زمین از انسان کاملی که خلیفه و حجت الهی در زمین است، خالی نخواهد بود. او یا

پیامبر است یا جانشین پیامبر و ویژگی مشترک هر دو، این است که امام و پیشوای راستین بشریت‌اند. به اسما و به اسرار خلقت آگاه هستند. برگزیده خداوند هستند و از صفت عصمت برخوردارند و علت غایی موجودات در سلسله علل امکانی‌اند؛ چه این که در سلسله علل فاعلی نیز وسایط فیض الاهی می‌باشند.^۱

روشن است که در امت اسلامی، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، غیر از امامان اهل بیت عصمت و طهارت کسی دارای صفات و ویژگی‌های مزبور نبوده است و پس از امام حسن عسکری علیه السلام، جز حضرت حجت بن الحسن علیه السلام کسی که ویژگی‌های مزبور را دارا باشد، وجود ندارد. افراد نخبه و زبده از اصناف و قشرهای مختلف، تنها از برخی اوصاف یاد شده، آن هم در سطحی محدود برخوردارند. اکنون اگر عقیده شیعه درباره حضرت ولی عصر علیه السلام به عنوان انسان کامل و خلیفه و حجت خدا در زمین پذیرفته نشود، زمین از انسان کامل و حجت خدا خالی خواهد بود که این، برخلاف براهین و دلایل قاطع عقلانی و وحیانی در این باره است. بنابراین، ضرورت خلافت الاهی در هر زمان برهان قاطع بر امامت حضرت ولی عصر علیه السلام می‌باشد.

۱. برای آگاهی از نقش فاعلی و غایی امام در نظام آفرینش، به فصلنامه انتظار موعود، شماره‌های ۲۹ و ۳۱ رجوع شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بی‌جا: نور الهدی، بی‌تا.
۳. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۴. — تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء، بی‌تا.
۵. ربانی گلپایگانی، علی، نقش فاعلی امام در نظام آفرینش، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲۹، تابستان ۱۳۸۸.
۶. — نقش غایبی امام در نظام آفرینش، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۳۱، زمستان ۱۳۸۸.
۷. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم: نشر امام علی علیه السلام، ۱۳۶۹ ش.
۸. صدوق، محمد بن علی بن حسین، کمال الدین و تمام النعمه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۹. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
۱۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی‌تا.
۱۲. فیض کاشانی، ملا محسن، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، بی‌جا، بی‌تا.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران: المکتبه الإسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
۱۶. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الکافی، تصحیح محمد خواجه‌سوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
۱۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، تهران: مکتبه الصدوق، بی‌تا.

بررسی کارکردهای احیاگرایانه مهدی باوری در اندیشه رضوی

روح الله شاکری زواردهی *

چکیده

بحث درباره کارکردها یا قلمرو دین در دنیای معاصر، از رشد بسیار زیاد و فزاینده ای برخوردار است. به رغم نگاه بدبینانه برخی مثل فروید، یا ژان پل سارتر، بسیاری از دین پژوهان رویکرد جدیدی به نام «رویکرد کارکرد گرایانه» نسبت به دین اتخاذ کرده‌اند. اینان بر کارکردهای مثبت دین تاکید می‌ورزند و دین را عهده دار رابطه فردی یا عبادی صرف نمی‌بینند؛ بلکه معتقدند که دین در همه حوزه زندگی بشر، نظیر مسائل تربیتی اخلاقی، حکومتی و اجتماعی، و معرفتی و... حضور جدی دارد و این امری است که به طور وضوح می‌توانیم در تمام آموزه‌های دین اسلام مشاهده کنیم؛ زیرا ارزشمندی آموزه‌های دینی در آینده فواید و کارکردهایشان قابل مشاهده هستند، و این را نسبت به مسائل و مباحث آخرالزمان و آینده بشری، یعنی مباحث موعود باوری در ادیان و مهدی باوری در اسلام می‌توان دید. در منابع مهم و اصیل آموزه‌های مهدوی می‌توان این کارکردها را به طرق مختلف دریافت کرد. نگارنده در این نوشتار در صدد این نیست که به همه این کارکردها به طور جامع و مستوفی بپردازد؛ بلکه مقصود این پژوهش آن است که به برخی از آنان که از اهمیت بیش‌تری برخوردارند، با تاکید بر اندیشه‌های عالم آل محمد ﷺ حضرت رضا علیه السلام به بحث بنشیند. بر همین اساس تلاش شده به برخی از کارکردهای مهم، مثل کارکردهای معرفتی، تربیتی اجتماعی، سیاسی و مدیریتی، تاریخی، اشاره گردد. البته در تحلیل و بررسی‌ها، همه آنان از اعتبار یکسان برخوردار نیستند؛ بلکه برخی جنبه مقدمی داشته، و برخی دیگر از اصالت و ویژگی خاص برخوردارند (همان‌طور که لابه‌لای بحث روشن خواهد شد). نتیجه مهم این کارکردها در مجموع باعث ظهور حق و غلبه آن بر باطل در کل نظام هستی خواهد شد. کلیدواژه‌ها: مهدی باوری، کارکردها، ظهور حق، اندیشه رضوی.

طرح مسأله

فرایند عینی اعتقاد به مهدویت، افراد جامعه، چه معتقدان و چه غیر معتقدان را متأثر می‌سازد؛ زیرا با توسعه روز افزون قلمرو اندیشه بشر در همه حوزه‌های فکری، فرهنگی؛ حتی اعتقادی باعث شده است که انسان‌ها نسبت به آینده جهان دغدغه داشته باشند. ممکن است در حیطة رفتاری، ابتدا حرکتی مشاهده نشود؛ ولی بعد از شکل‌گیری بینش نجات‌خواهی در درون افراد، قهراً این بینش در حیطة رفتاری نیز نمودهایی را در پی خواهد داشت و در عرصه فردی متوقف نخواهد شد و آرام آرام تأثیرهای اجتماعی موعودباوری در لایه‌های جامعه سرایت خواهد کرد.

البته ما معتقدیم این بینش و نگرش در ادیان، بویژه ادیان ابراهیمی، از جایگاه و اصلاتی ویژه برخوردار است و در طول تاریخ باعث کنش‌های رفتاری فرد و اجتماعی پیروان آنان شده و سالیانی متممادی در قرون مختلف آنان را در انتظار طلوع موعود منجی قرار داده است. این دغدغه بشر تا آن اندازه جدی است که اندیشمندان مختلف به طرح ایده‌های آرمان شهرها و مدینه فاضله‌ها پرداخته‌اند و این امر به زمانی خاص محدود نمی‌شود؛ بلکه بشر در طول قرون گذشته بی‌تاب از بی‌عدالتی‌ها، ظلم‌ها، تبعیض‌ها، تشنه اندیشه‌ای است که روند موجود را تغییر دهد؛ زیرا انسان از وضع موجود خودش راضی نیست و در تلاش برای دگرگونی وضعیت موجود، به دنبال ایده‌ای نو و جدید است، که آرمان‌های درونی و بی‌قرار خود را در ساحل نجات به آرامش رساند.

اسلام، به عنوان آخرین دین الهی به این خواسته بشر با طرح مسأله «مهدویت» و «مهدی باوری» توجه ویژه نموده است. با نیم‌نگاهی به منابع متعددی که در این زمینه وجود دارد، می‌توان به استراتژی یا راهبرد انتظار در دین مبین اسلام توجه کرد. اگرچه همه فرق مسلمان به این مسأله معتقدند و روایات فراوانی را در این زمینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد تفکر شیعه اثنی عشری در این زمینه منحصر بفرد است؛ زیرا مهدی باوری در اندیشه شیعه صرفاً به عنوان یک منجی آخرالزمان دیده نشده است؛ بلکه او امام و حجت خدا در زمین و او استمرار دهنده خط نبوت و امامت در پهنه گیتی است. او

راهبر جامعه فعلی و آینده است. آینده او را در تئوری‌های ذهنی و مباحث نظری به نظاره نمی‌نشینیم؛ بلکه او حاضر و زنده و در کنار ماست: «... صاحب هذا الامر یتردد بینهم و یمشی فی اسواقهم و...» (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۱، ص ۱۵۴ و نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۸۴)؛ و این مطلبی است که صدها روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به آن اشاره دارند و در این مورد جای هیچ‌گونه بحثی نیست.

سؤال جدی این است که آیا اعتقاد به مهدویت در تفکر اسلامی به طور عام، و مهدی باوری به طور خاص، در اندیشه شیعه دارای کارکردی است یا نه؟

در این نوشتار در تلاش هستیم که این سؤال را با تاکید بر اندیشه رضوی پاسخ دهیم، و کارکردهای مختلف مهدی باوری را با تحلیل و کنکاش بیش‌تر به بحث و گفت‌وگو بپردازیم؛ زیرا در راهبرد و استراتژی شیعه سه اصل مسلم مورد دقت قرار گرفته است:

یک: مطلوب نبودن وضع موجود و ضرورت تغییر آن؛ دو: نگاه ویژه به جامعه مطلوب مهدوی بر اساس آموزه‌های قرآن و روایات؛ سه: برنامه ریزی برای برون رفت از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب.

به نظر ما در سایه این برنامه ریزی می‌توان به کارکردهای مهدی باوری، توجهی ویژه صورت داد و پیامدهای مثبت آن را به نظاره نشست. لذا هدف اصلی این مقاله، تحلیل و بررسی کارکردهای مهدی باوری از نگاه امام رضا علیه السلام می‌باشد؛ زیرا حضرت ثامن الحجج از امامانی است که به مسأله مهدویت توجهی ویژه داشته‌اند و با روایات متعدد به تبیین وقایع آخرالزمان و به کیفیت ظهور فرزندش، امام مهدی علیه السلام پرداخته‌اند؛ از جمله ولادت، اوصاف، شمایل، بشارت‌های کتاب‌های آسمانی، حوادث و فتنه‌های که قبل از ظهور رخ خواهد داد، غیبت و وضعیت مؤمنان در دوران غیبت، وظایف شیعه در عصر غیبت، چگونگی ظهور حضرت، یاران و همراهان امام مهدی علیه السلام و پاک شدن زمین از لوث ستمکاران، بسط و گسترش عدالت، ضرورت وجود حجت در میان مردم و خالی نبودن زمین از حجت الهی (شاکری، ۱۳۸۹، صص ۵ - ۶). در ادامه بحث به گوشه‌هایی از روایات پرداخته و می‌توان از لا به لای بیانات حضرت به کارکردهای این روایات مهدوی رسید.

کارکرد

«کارکرد»، ترجمان «واژه فونکسیون» (Function) است که در سلسله مباحث جامعه‌شناسی، وقتی به دین نسبت داده می‌شود، مقصود معنای عام آن است که شامل خدمات، غایات و اغراض، آثار و تبعات پنهان و آشکار، مقصود و غیر مقصود دین به جامعه می‌شود که قوام، بقا و تعادل آن را در پی دارد (قراملکی، ۱۳۸۲: ص ۱۶۲، به نقل از اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ص ۱۴۲).

اما در حوزه مهدی پژوهی در این تحقیق، مقصود از کارکرد مهدویت، مطلق خدمات و آثار مهدی باوری به جامعه بشری است. بواقع منظور، از کارکرد مهدی باوری این است که این اعتقاد در انسان یا جامعه چه اثر و نقش و تحولی را ایجاد می‌کند.

بحث کارکرد، از مباحثی است که به طور گسترده در میان متکلمان با عناوین فواید، و یا آثار ایمان و پیامدها مطرح بوده است؛ اما در دو سده اخیر، طرح مباحثی در خصوص کارکردهای علوم گوناگون، مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، برای کارکردهای دین بدیل و رقیب مطرح شد و دین پژوهان با نگاهی جدید موضوع را تحلیل کردند؛ از این لحاظ می‌توان مدعی شد که بحث کارکرد دین و امکان رقابت با آن، مسأله جدید کلامی است. به هر حال، همان‌طور که کارکرد دین در عرصه‌های فردی و اجتماعی را شاهدیم، آموزه مهدویت به عنوان باوری اعتقادی، هم کارکرد فردی دارد و هم کارکرد اجتماعی. در ادامه مقاله بدان می‌پردازیم.

مهدی باوری

«اعتقاد»، بنیان اصلی زندگی انسان است و آنچه در میدان عمل محقق می‌شود، به ساختار اعتقادی او مربوط می‌گردد. اگر شخص از اعتقادی صحیح و منطقی برخوردار باشد، در عمل، به تناقض، بی‌هدفی و سردرگمی گرفتار نخواهد شد و از همه فرصت‌های عمر، برای ساختن شخصیت انسانی و الهی اش بهره خواهد گرفت. البته این اعتقاد در حوزه مهدویت، باید سازنده، حرکت آفرین و هویت بخش باشد و در همه فراز و نشیب‌های زندگی، مسیر درست و هموار را برای آدمی بگشاید. منظور ما از مهدی باوری، یعنی اعتقاد به نهضت حتمی رهبری

آسمانی، از دودمان پاک نبوی که پیش از پایان جهان، برای نجات آدمیان و تجدید حیات مادی و معنوی آنان، به پاخاسته، بر پهنه زمین چیره می‌گردد. او که «مهدی» لقب دارد، با ایجاد حکومت واحد جهانی، سراسر گیتی را در پرتو تعالیم عدل گستر اسلامی اداره می‌کند، و تباهی‌ها، نابرابری‌ها، بیدادگری‌ها و نابسامانی‌ها را ریشه کن می‌سازد. این باور در اندیشه شیعه امامیه از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار است؛ زیرا مهدی باوری دارای پشتوانه عقلی و نقلی می‌باشد.

کارکردهای مهدی باوری

با توضیحاتی که در خصوص مفاهیم کلیدی مقاله ارائه دادیم، به کارکردهای پدیدار شناسانه از مهدی باوری با تکیه بر آموزه‌های رضوی می‌پردازیم. قابل ذکر است آنچه از کارکردها در این قسمت ذکر شده است، به جهت اهمیت و کلیدی بودن، در فهم این آموزه است و شاید کارکردهای دیگری متصور باشد و طبعاً کارکردها به موارد ذکر شده منحصر نیست.

یک) کارکردهای معرفتی

شیخ صدوق در این باب، دو روایت از امام رضا علیه السلام در کتاب عیون اخبار آورده است: یکی از رسول مکرّم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمودند: «هر کس بمیرد و برایش امامی از فرزندان من نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است و به آنچه در جاهلیت و اسلام عمل کرده است، مواخذه می‌شود» (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۵۸).^۱ امام رضا علیه السلام در جای دیگر در ضمن مطالبی به مأمون عباسی چنین مرقوم فرمودند: «کسی که بمیرد و آنان [امامان] را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است» (همان: ص ۱۲۰)؛ و ده‌ها نقل به همین مضمون در منابع روانی فریقین آمده است. حال جای این سؤال وجود دارد که چگونه عدم معرفت به امام در زمان حیات و زندگی با مرگ در جاهلیت مساوی تعریف می‌شود؟

برای تبیین مرگ جاهلی لازم است مطالب ذیل را مورد توجه قرار دهیم:

۱. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة».

الف. مرگ جاهلی، نشانه زندگی جاهلانه است؛ چرا که مرگ عصارهٔ حیات است. آن که خوب زندگی می‌کند، نیکو می‌میرد و هر که در بدی و جهل به سر می‌برد؛ مرگ بد دارد؛ زیرا مرگ جز چشیدن عصاره زندگی نیست.

ب. زندگی جاهلانه مفهومی کلی است که مصادیق و مراتب متفاوتی دارد؛ از مراتب سطحی و ضعیف تا عمیق. دوره ای در زندگی عرب پیش از اسلام که از آن به دوران جاهلیت یاد می‌شود، سطح نازل آن است (نهج البلاغه، خطبه ۲۶).^۱

ج. در فرهنگ قرآن، معیار حیات جاهلانه یا زیست عاقلانه، پیشرفت در صنعت یا برخورداری از رفاه و ابزار زندگی تجملی نیست. قرآن کریم اقوامی را معرفی می‌کند که با وجود برخورداری از پیشرفت‌های شگرف صنعتی و بهره‌مندی از رفاه زندگی اجتماعی، تا بدان پایه از جاهلیت پیش رفتند که مستوجب عقاب الهی و حرمان از رحمت خداوند شدند و سرانجام به هلاکت رسیدند. قوم عاد و ثمود و اصحاب حجر نمونه ای از این مردمانند. قوم عاد با این که در صنعت شهرسازی بی‌نظیر بود، حیاتی جاهلانه داشت؛ همان طور که امپراتورهای ایران و روم را که نماد رفاه و تمدن آن روزگار بودند، صاحب حیاتی جاهلانه می‌داند.^۲

د. مرگ جاهلی نشان از حیات جاهلانه دارد و زندگی جاهلی در فرهنگ وحی همسان مرگ است و قرآن کریم کسانی را که جاهلانه می‌اندیشند، زنده نمی‌داند: «لینذر من كان حيا و يحقّ القول على الكافرين» (یس: ۷۰). خدای سبحان در این آیه، زنده و کافر را مقابل هم قرار داده نه مومن و کافر را، گویا بر این باور است که انسان یا زنده است، یا کافر. بر این پایه، در فرهنگ وحی، کافر مرده است و از آن جا که قرآن کریم، در برابر کافر عنوان زنده و

۱. «و انتم معشر العرب علی شر دین و فی شر دار، منیخون بین حجارة خُشْن و...».

۲. قرآن در سوره فجر آیات ۸-۱ به وصف شهرسازی قوم عاد می‌پردازد؛ آن جا که می‌فرماید: «ارم ذات العماد * التي لم یخلق مثلها فی البلاد» و در مورد قوم ثمود می‌فرماید: «و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد» (فجر: ۹) و در مورد اصحاب حجر می‌فرماید: «و کانوا ینجتون من الجبال بیوتاً امنین» (حجر: ۸۲).

در برابر زنده عنوان کافر را به کار گرفته است، روشن می‌شود که در نگاه قرآن، کافر در حقیقت مرده است و حیات حقیقی تنها از آن اهل ایمان است. این تقابل گرچه به حسب ظاهر مستبعد می‌نماید، در واقع هرگز استبعاد ندارد؛ بلکه از منظر روان‌شناختی و سعه وجودی، ایمان با زندگی، و کفر با مردگی مرزهای مشترکی دارند؛ بلکه منطبق هستند.

همان‌گونه که به مرگ جاهلی از دنیا برود، جاهلانه زیسته است و هر که جاهلانه زندگی کند، از حیات حقیقی بهره ندارد. کسی که امام عصر علیه السلام خویش را نشناسد و در پرتو خورشید ولایت او قرار نگیرد، زندگی جاهلانه دارد و از حیات انسانی تهی است، گرچه از حیات حیوانی بهره دارد؛ همان‌طور که اگر فردی عالم‌اً و عامداً در برابر حقانیت و حقیقت قرآن خضوع نکند و آن را نپذیرد و کلام الاهی را نشناسد، در فرهنگ قرآن، مرده خوانده می‌شود. کسی که با امام زمان خویش رابطه و لوی برقرار نسازد و ولایت امام زمان خود را نشناسد یا آن را بر نتابد؛ حقیقتاً مرده است و هرگز از زندگی قرآنی که با حیات و لوی هماهنگ است، بهره‌ای ندارد (جوادی آملی، ۱۳۷۸: صص ۳۰ - ۳۶). با توجه به مطالب مذکور می‌توان پیامدهای کارکرد معرفتی مهدی باوری را به شرح ذیل بیان کرد:

۱. زمین لحظه‌ای از حجت خدا خالی نیست (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۷۹).^۱
۲. وجود همه جمادات، نباتات و حیوانات و بویژه انسان‌ها، مدیون وجود حجت الاهی است و اگر حجت خدا نبود، ممتنع بود که حتی گیاهی از زمین رویش پیدا کند.^۲
۳. قبول اعمال به پذیرش ولایت اهل بیت مشروط است. اعمال افراد، بدون ولایت عملی مورد قبول واقع نخواهد شد.^۳
۴. حجت خدا در زمین واسطه فیض الاهی است و این بر سنتی الاهی مبتنی است.^۴

۱. قال علی بن موسی الرضا علیه السلام: «لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حِجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».
 ۲. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «و بنا ینشر الرحمة و تخرج برکات اهل الأرض...».
 ۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لا یقبل الله من العباد عملاً الا بمعرفة».
 ۴. دعای عدیله: «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبت الارض و السماء»؛ و یا زیارت جامعه کبیره: «بکم فتح الله و بکم ینختم و...».

۵. شناخت امام و حجت خدا، شناخت خلیفه الهی است.^۱
۶. امام مهدی عدل قرآن و مصداق ثقل اصغر است و مثل قرآن معادل ندارد (نهج البلاغه، خطبه ۲).^۲
۷. شناخت امام مهدی مستلزم توفیق الهی است و اگر توفیق شناخت حاصل نشود، در گمراهی و ضلالت خواهد بود.^۳

دو) کارکرد اخلاقی - تربیتی

اسلام دین اخلاق و تربیت است و سیره تربیتی و اخلاقی پیامبر ﷺ مؤید این نکته است. بدان جهت این سیره و شیوه، بارها در قرآن مورد ستایش قرار گرفته است^۴ و پیامبر ﷺ دارای رفیع ترین سیره فردی و اجتماعی بود. ائمه علیهم السلام هم به عنوان خلفا و جانشینان پیامبر ﷺ با همین ویژگی اخلاقی در میان مردم شناخته می شدند. حال سؤال این است که آیا اعتقاد به مهدویت و باور به آن می تواند چنین کارکرد اخلاقی - تربیتی را داشته باشد یا نه؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: اولاً خود امام مهدی عنصری اخلاقی است؛ چنان که پیامبر در مورد ایشان فرمودند: «اشبه الناس بی خلقاً و خلقاً» (صدوق، ۱۴۰۵: ص ۲۸۷). یعنی امام مهدی همانند پیامبر از ویژگی های اخلاقی ممتازی برخوردار است. لذا در بعد الگو و اسوه بودن، همان قدر که قرآن کریم در مورد رسول خدا ﷺ تأکید دارد؛ حضرت مهدی علیها السلام هم الگو و اسوه است. بدون شک کارکرد اخلاقی - تربیتی باور به مهدویت را بایستی با این دید نگریم.

ثانیاً - برای بررسی کارکرد اخلاقی - تربیتی باور به مهدویت، نیاز است که نسبت به مسأله انتظار نگاهی درست و دینی و منطقی داشته باشیم؛ زیرا اگر انتظار مثبت و سازنده باشد، طبعاً دارای پیامدهای مثبت اخلاقی خواهد بود و اگر انتظار منفی مورد نظر باشد، قهراً

۱. «پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند: «یخرج المهدي و علی رأسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدي، خلیفة الله فاتبعوه».

۲. «لا یقاس بأل محمد من هذه الامة احد».

۳. «... اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی».

۴. آیاتی نظیر «انک لعلی خلق عظیم» و: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» و

بازتاب منفی داشته و بر روی ارزش‌های اخلاقی بشر آثاری مخرب خواهد گذاشت. امام رضا علیه السلام در روایاتی چند به این مسأله پرداختند؛ آن‌جا که فرمودند: «آیا می‌دانی که انتظار فرج، جزئی از فرج است؟» گفتم: نمی‌دانم، مگر این که شما به من بیاموزید. فرمود: «آری؛ انتظار فرج، جزئی از فرج است.» (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۵۹ و مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۱، ص ۱۳۰). یا در روایت دیگر فرمودند: «چه نیکوست صبر و انتظار فرج! آیا سخن بنده صالح خدا [ظاهراً شعیب علیه السلام] را نشنیدی که فرمود: انتظار برید که من هم با شما منتظرم. پس، منتظر باشید که من با شما از منتظرانم؟ بر شما باد به صبر و بردباری؛ چرا که گشایش پس از ناامیدی فرا می‌رسد و به تحقیق کسانی که پیش از شما بودند، از شما بردبارتر بودند» (عطاردی، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۲۱۷)؛ و روایات دیگر.

دو نکته کلیدی در بیانات نورانی حضرت رضا علیه السلام وجود دارد و آن عبارت است از:
اول: این که انسان بدون داشتن انتظار واقعی و مثبت، انتظار فرج و گشایش برایش ممکن نیست؛ زیرا حضرت می‌فرماید: «انتظار فرج، جزئی از فرج است»؛ یعنی فرج بدون انتظار مثبت تحقق پذیر نیست و کلید گشایش امور، انتظار مثبت است.
دوم: مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل برای ثمر دهی انتظار، صبر و بردباری است، و این باعث تداوم انتظار در انسان می‌شود. اگر انسان منتظر این ارزش اخلاقی را نداشته باشد، نباید برای برآورده شدن انتظارش توفعی داشته باشد. پس، بواقع انتظار امام عصر علیه السلام به معنای ارتقا دادن ارزش‌های اخلاقی جامعه و بالا بردن ظرفیت‌های تربیتی افراد است.
نکته مهم این است که انحراف و ناهنجاری، در زندگی بشر دارای سابقه‌ای دیرینه است. در قرآن، آمده است که فرشتگان، آفرینش موجود زمینی را مایه خونریزی و فساد در زمین می‌دانستند (بقره: ۳۰)؛ به گونه‌ای که پس از هبوط حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام به زمین، تاکنون شاهد انواع جنایت، فساد، تباهی و انحراف هستیم. از سوی دیگر، پروردگار حکیم هنگام خلقت بشر، خوب و بد را به نفس او الهام کرد: «فاله‌مها فجورها و تقویها» (شمس: ۸).
خداوند در عین این که انسان را به وجدان و فطرت متنعم کرد، رسولانی را برای او فرستاد تا به واسطه آنان، سعادت دنیا و آخرتش را در دفتری به نام «دین» در دست وی قرار دهد و

انسان بتواند رفتار فردی و اجتماعی خویش را سامان بخشد (مریجی، ۱۳۸۲: صص ۳ - ۵)؛ اما برخی از بنی آدم به جای لبیک گفتن به ندای باطنی و فطری خویش، از نفس اماره پیروی کرده و راه انحراف را پیمودند. در این صورت دین افراد متزلزل شده و آنان نمی‌توانند سعادت و کمال خود را تضمین کنند. از این رو، کنترل رفتار فردی و اجتماعی انسان‌ها، و مراقبت بر آن، امری ضروری است. بنابراین، خداوند علیم و حکیم، دستورها و قوانین خاصی را بیان فرموده است تا افراد جامعه بر یکدیگر نظارت کنند. راه کارهای دینی کنترل اجتماعی، همواره آثار چشمگیر خود را در زمینه مهار جرم و کج روی بر جا نهاده و توجه متفکران علوم اجتماعی را به خود جلب کرده است (سلیمی، ۱۳۸۰: ص ۶۹۲).

انتظار فرج، یکی از آموزه‌های دینی به شمار می‌آید که در کنترل ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی و بویژه اصلاح جامعه دارای نقش مهمی است و در واقع برای پاک شدن، پاک زیستن، پوشش همیشگی همراه با خودسازی، ساختن دیگران و زمینه سازی برای ایجاد یک مدینه فاضله مهدوی نوعی آمادگی به حساب می‌آید (داوودپور، ۱۳۸۵: ص ۲۷۸).

«انتظار، حالتی است نفسانی که آمادگی برای آن چه انتظارش را می‌کشیم از آن برمی‌آید. یأس و ناامیدی ضد انتظار است. هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، آمادگی و مهیا شدن قوی‌تر خواهد بود...» (موسوی اصفهانی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۵۲).

رشد و توسعه ارزش‌های اخلاق فردی و اجتماعی و تکامل تربیت انسانی در جهان امروز، زمانی شکل می‌گیرد که اندیشه موعود باوری به طور عام و مهدی باوری به طور خاص در زندگی امروزین ما نهادینه گردد تا وعده الاهی، که همان «کامل به اخلاقهم» است (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ص ۴۸۲)، محقق شود؛ زیرا بر اساس آموزه‌های مهدوی، انسان، محور اصلی برنامه ریزی‌ها، قوانین، علوم و دیگر مسائل جامعه بشری است. اصلاحات و تحولات و انقلاب‌ها، نخست باید از درون انسان آغاز گردد و سپس به برون جامعه سرایت کند. اقتصاد، سیاست، جنگ، صلح، اخلاق، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، خوشبختی و بدبختی، ایشار و خودخواهی، نظم و بی‌نظمی و... همه و همه به انسان باز می‌گردد. بهترین برنامه‌ها و آموزش‌ها، باید به دست انسان‌های شایسته اجرا شود و گرنه سودی نمی‌بخشد و تحولی

نمی‌آفریند. بهترین قوانین، بهترین مجریان را می‌طلبد؛ از این رو ساختن انسان و پرورش آن و تربیت اصولی و اساسی افراد انسان، مقدمه اصلی تشکیل هر نظام صالح و انسانی بویژه مدینه فاضله مهدوی است (حکیمی، ۱۳۷۴: ص ۲۰۵).

با توجه به توضیحات مذکور می‌توان موارد ذیل را به عنوان پیامدهای کارکرد اخلاقی- تربیتی مهدی باوری بیان کرد:

۱. آمادگی شناختی از مقوله انتظار، برای تحقق وعده بزرگ الهی (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۱۹۸).^۱
۲. ایجاد آمادگی عاطفی در خویش نسبت به خواسته‌های مطرح از ناحیه منتظر که مودت و دوستی امام را به همراه خواهد داشت و دل انسان را از عشق و محبت به حضرت سرشار خواهد کرد.^۲
۳. حرکت برای تحول بزرگ اجتماعی، به انسان خود ساخته نیاز دارد؛ انسانی که تربیت یافته نباشد نمی‌تواند با امام خود همراه گردد؛ زیرا مهدی باور، کسی است که نه تنها از حیث نظر به این اعتقاد دست یافته باشد؛ بلکه تلاش دارد به آنچه در عرصه نظری بدان ایمان پیدا کرده است، در صحنه عمل و رفتار حاکمیت بخشد. چنین شیعه‌ای مورد غفلت امام خویش واقع نمی‌شود (موسوی اصفهانی، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۴۵۴).^۳
۴. همراهی با امام، همراه شدن با رسول و خداوند متعال است و وقتی انسان با خدا همراه شد، از غیرش بی‌نیاز خواهد شد (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۳، ص ۱۷۸).^۴
۵. امام فقط ولی و حجت خدا نیست؛ بلکه از نظر اخلاقی برای منتظر، دوست مهربان و

۱. «اعرف امامک فانک اذا عرفته لم یضرك، تقدم هذا الامر او تأخر».

۲. «بمواالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دینانا» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).

۳. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «ولایغیب عننا احد من شیعتنا».

۴. امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: «... لان الله معنا فلا فاقه بنا الی غیره و الحق معنا فلا یوحشنا من قعد عنا».

برادری شفیق است (حرانی، ۱۴۰۴: ص ۳۲۴).^۱

۶. امام در فراز و فرود زندگی همراه و شریک در غم و شادی منتظر خود، است (موسوی اصفهانی، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۴۵۴).^۲

سه. کارکرد اجتماعی

زندگی اجتماعی انسان به دو چیز قوام پیدا می‌کند که نمی‌توان هیچ‌یک را نادیده گرفت: یکی وجود قانون خوب در جامعه است و دیگر حکومتی که وظیفه اصلی آن، اجرای صحیح قانون باشد. لذا نظریه پردازی برای حکومت‌ها و جوامع بشری زمانی موفق خواهد بود که این دو عنصر را در قوام جامعه بشری مورد نظر قرار دهد؛ زیرا هر گروهی در پی به دست آوردن حکومت برای وضع قانون دلخواه خود و اجرای آن براساس اهداف خویش است. اندیشه ای موفق و کار آمد است که بتواند در هر دو عرصه مهم اجتماعی حضور جدی داشته باشد. اسلام عزیز در این زمینه، در مقایسه با سایر ادیان توفیق خوبی داشته، به طوری که ژان ژاک روسو در این زمینه می‌گوید: «حضرت محمد ﷺ در این باره براساسی نظرات دقیقی داشت و نظام سیاسی استوار و پا برجایی را پی ریزی نمود که... پیوسته در پرتو حکومت جانشینانش استمرار یافت. در این نظام فقط یک حکومت برقرار بود که همه امور اجتماع را سرپرستی می‌نمود» (یوسفیان، ۱۳۹۰: ص ۱۸۵). این استمرار حکومت براساس مبانی تفکر امامیه به امر الهی بوده و همواره باید تداوم داشته باشد تا به آخرین جانشین پیامبر ﷺ که امام مهدی ﷺ است، سپرده شود. البته در بحث کارکرد اجتماعی مهدی باوری بایستی دو جامعه قبل از ظهور و بعد از ظهور از یکدیگر تفکیک کنیم؛ زیرا جامعه، پیش از ظهور به انحطاط اجتماعی آمیخته و دارای مشکلات متعدد فکری، فرهنگی است؛ به طوری که در این آشفته بازار بی‌اعتمادی، دینداری مردم در معرض خطر جدی است، و این را می‌توان در سیمای احادیث وارده از امام رضا ﷺ به وضوح مشاهده کرد:

۱. امام رضا ﷺ فرمود: «... الامام الامین الرفیق، و الاخ الشفیق و...».

۲. امام رضا ﷺ می‌فرماید: «ما من شیعتنا و لایعتنم الا اعتمنا لعمه، و لا یفرح الا فرحنا لفرجه».

امام رضا علیه السلام در ضمن روایات اوضاع جوامع پیش از ظهور را چنین توصیف می‌کند:

۱. نگرانی مؤمن در عصر غیبت از ظهور بدعت‌ها:

امام رضا علیه السلام فرمودند: «زمانی بر مردم می‌آید که قلب مؤمن از درونش آب می‌شود؛ همان‌طور که مس در آتش آب می‌شود و این نیست جز به خاطر بدعت‌هایی که در دین مشاهده می‌کند و نمی‌تواند آن‌ها را تغییر دهد (طوسی، ۱۴۱۴: ج ۲، ص ۱۳۲).

۲. کم و اندک بودن مؤمنان خالص:

امام رضا علیه السلام فرمودند: «به خدا قسم، آنچه به سوی آن چشم دوخته‌اید، تحقق پیدا نمی‌کند تا آنکه آزمایش و امتحان شوید و خالص و ناخالص جدا شود و جز اندک و خیلی اندک از شما بر دین باقی نماند» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۱۶).

۳. از دست رفتن اعتماد بیش‌تر مردم، و انکار وجود حضرت:

در زمان غیبت، گفته می‌شود که او [امام مهدی علیه السلام] مرده یا کشته شده و یا معلوم نیست به چه راهی رفته است» (مفید، بی‌تا: ص ۳۵۶). یا در روایت دیگری امام رضا علیه السلام فرمود: «... [آن قدر غیبت طولانی خواهد شد] تا آن که گفته شود: غایب گردیده و از دنیا رفته است و برخی می‌گویند امامی نیست...» (صدوق، ۱۴۰۵: ج ۱، ص ۵۱).

تمامی روایات مذکور که از وجود حضرت رضا علیه السلام به ما رسیده است، نشان می‌دهد که دوران پیش از ظهور دورانی پر تلاطم و بی‌ثبات و پر از خطر و ناامنی و هرج و مرج اجتماعی است؛ به طوری که جوامع بشری از حکومت‌های فاسد و ناسالم و قوانین ظالمانه رنج می‌برند. بنیان‌های خانواده سست گردیده و روابط عاطفی انسان‌ها به سردی تبدیل شده است. گسترش فساد اخلاقی در جامعه، همه ارزش‌های اخلاقی دوران پیش از ظهور را تهدید می‌کند، و گاهی این امور ناهنجار در جامعه به هنجار و ارزش تبدیل می‌شود!

در چنین شرایطی، اعتقاد به مهدی باوری می‌تواند منشأ دگرگونی و تحول اجتماعی گردد؛ زیرا بشر از روزی که پای در زمین نهاد، پیوسته در تکاپوی زندگی اجتماعی مطلوب و توأم با سعادت بوده است و اگر این امر تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین امیدی در نهاد وی

نقش نمی‌بست. این اعتقاد همیشه ما را در عرصه‌های مختلف زندگی، بویژه عرصه‌های اجتماعی حمایت خواهد کرد و می‌تواند بستر ساز تغییر و تحول اجتماعی گردد و این تلاش وظیفه‌ای است همگانی؛ همان‌گونه که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «هر کس در دوران غیبت او [مهدی] قرار گرفت، باید تمام تلاشش این باشد که دین خود را به هر قیمتی حفظ کند و آن را رها نکند و به آن پایبند باشد» (همان).

بیش‌ترین تحول را در دوران بعد از ظهور می‌توان نظاره کرد؛ زیرا با مدینه ای با مختصات خاص که اصلاً با دوران قبل از ظهور قابل مقایسه نیست، مواجه‌ایم. در این جا به برخی آثار و پیامدهای اجتماعی مهدی باوری بعد از ظهور در نگاه امام رضا علیه السلام می‌پردازیم:

۱. اقامه عدل و داد بر گیتی و زدودن ظلم و ستم از آن

امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «یطهر الله به (القائم علیه السلام الارض) من كل جور و یقدسها من كل ظلم... فاذا خرج وضع میزان العدل بین الناس، فلا یظلم احدٌ احداً...؛ خداوند زمین را به دست قائم علیه السلام از هر ستمی پاک گرداند، و از هر ظلمی پاکیزه سازد... آن‌گاه که خروج کند، میزان عدل را در میان مردم نهد، و بدینگونه هیچ کس به دیگری ستمی نمی‌کند» (همان: ج ۲، ص ۳۷۲).

جمله «میزان عدالت میان مردمان نهاده می‌شود» نکته ارزشمندی را در بر دارد، و آن مشخص شدن حد و مرز و چارچوب عدل و عدالت است. اصول و حد و مرز عدل و عدالت در پاره ای از کلیات امور برای بشر روشن است؛ لیکن حد و حدود آن در بیش‌تر مسائل به طور دقیق مشخص نیست. یکی از مشکلات عمده در راه بشر همین روشن نبودن معنا و مفهوم عدالت و عدل و حد و مرزهای آن است و هر گروه و مکتبی عدالت را به گونه ای خاص تفسیر می‌کند.

کلام والای امام رضا علیه السلام به همین موضوع اشاره دارد؛ یعنی در دوران ظهور، میزان و معیار شناخت عدالت مشخص می‌گردد و به دست مردمان داده می‌شود و همگان از اصول و فروع عدل در روابط اجتماعی و رفتار فردی آگاه می‌گردند. در پرتو شناخت دقیق حوزه و مفهوم عدالت و در دست داشتن میزان عدل، زمامداران وظیفه خویش را روشن می‌شناسند، و

مردمان نیز رفتار فردی و گروهی خویش را تصحیح می‌کنند، و به اصول عدالت گردن می‌نهند (حکیمی، ۱۳۷۴: صص ۴۳-۴۴)؛ و این، همان خاستگاه اصلی تصحیح روابط اجتماعی و سامانیابی جامعه است؛ چون عدالت در تارپود جامعه نفوذ می‌کند؛ آن‌گونه که در نقل آمده است: «مهدی، عدالت را همچنان که سرما و گرما وارد خانه می‌شود، وارد خانه‌های مردمان می‌کند و دادگری او همه جا را بگیرد.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۲، ص ۳۶۲).

۲. آباد کردن زمین و گسترش رفاه

اگر عدالت در میان مردم «میزان» قرار گیرد، عمران و آبادی زمین و بهره برداری از امکانات تا سر حد امکان محقق خواهد شد. طبق نظر بیش‌تر متخصصان، بسیاری از زمین‌ها قابل عمران و آبادی و کشاورزی و تولید است و بسیاری از آب‌ها استعداد ذخیره شدن و بهره برداری را دارد، و بسیاری از مناطق زمین متروک و رها شده مانده است. در عصر ظهور تمامی این استعدادها به ظهور و بروز می‌رسد (صدوق، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۳۷۲).

۳. تقسیم عادلانه ثروت

در این زمینه باید به دو اصل توجه جدی داشت: یکی برقراری عدالت اجتماعی، یعنی تعادل و توازن در کلیه جریان‌های اقتصادی جامعه که قهراً نظام تولید و توزیع و مصرف را در بر می‌گیرد؛ و دیگر، رعایت اصل مساوات است که باعث تعدیل ثروت‌ها و توزیع یکسان بین توده مردم می‌شود. اگر این دو اصل مورد توجه قرار گیرند، جامعه هیچ‌گاه شاهد نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و نظام طبقاتی فاحش بین مردم نخواهد شد. البته در تقسیم عادلانه ثروت امر مهم دیگری نباید مورد غفلت قرار گیرد و آن «برنامه ریزی درست و جامع» است که بی‌تردید به نظام توزیع ثروت در بین قشرهای مختلف جامعه کمک جدی می‌کند.

۴. تطهیر زمین

سیاست‌های عدالت محورانه حضرت مهدی علیه السلام و برخورد با ظلم و ستم در یک مقیاس وسیع و گسترده و جهانی است. در این سیاست، فکر غلط منطقه‌ای اندیشیدن، مقطعی دیدن، و برتری نژادی جایی ندارد. در مقابل، بسیاری از حکومت‌های بشری چنین ویژگی‌هایی را

دارند. تفکر صحیح عدالت مهدوی باعث می‌شود زمین از لوث هر اندیشه الحادی و غیر الاهی پاک و زمین احیا گردد. حضرت رضا علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: «يُطَهَّرُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جُورٍ وَيَقْدَسُهَا مِنْ كُلِّ ظَلَمٍ؛ خداوند به وسیله او، زمین را از هر جور و ستمی پاک و پیراسته می‌سازد.» (همان، ص ۳۷۱ و قندوزی، بی‌تا: ص ۵۳۷).

چهار. کارکردهای سیاسی و مدیریتی مهدی باوری

برون داد اندیشه‌های سکولار، جدایی دین از سیاست و نفی مرجعیت دین در زندگی سیاسی - اجتماعی است؛ یعنی در اداره جامعه، هیچ نقشی بر عهده دین نیست؛ زیرا اصول و بنیان‌های فکری سکولاریزم که عبارت باشد از: عقل‌گرایی (راسیونالیسم)، علم‌گرایی (تجربه‌گرایی)، انسان‌محوری (اومانیسیم)، آزادی (لیبرالیسم) هدفی جز جدا کردن انسان از الاهیات و حیانی ندارد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۹: ص ۷۶). این اندیشه اگرچه در بستر فرهنگی غرب و در آغوش مسیحیت ظهور کرده است، به جهان غرب و مسیحیت منحصر نشده، با همه ادیان الاهی، بویژه با اندیشه اسلامی در عرصه‌های فکری، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی بشدت مخالفت می‌کند.

این در حالی است که دین اسلام، جامع و پویاست و با تمام مصادیق پیشرفت و تکامل اجتماعی و فرهنگی کاملاً هماهنگ است و از بدو ظهور، تا کنون با مدیریت صحیح توانسته است تغییرات شگرفی را در زندگی بشر ایجاد کند. روزگاری که دنیای غرب در ظلمت و تاریکی بود، ثمره مدیریت جهانی اسلام، ایجاد تمدن عظیم و با شکوهی بود که قرن‌ها بشر از آن بهره مند بوده است. اسلام دینی است که براساس آموزه‌هایش، پرداختن به امور دنیا و آخرت را توأمان از بشر خواسته، ضمن توجه به عقل و علم تجربی، او را از وحی بی‌نیاز نمی‌داند و در اندیشه دینی برای اومانیسیت با آن قرائت سکولاریستی جایگاهی وجود ندارد. لذا حضور دین در عرصه زندگی فردی و اجتماعی بشر از واضحات آموزه‌های وحیانی است و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد. بر اساس سنت الاهی، ادامه و استمرار و احیای اندیشه نبوی توسط خاتم الاوصیا، حضرت مهدی علیه السلام تداوم پیدا می‌کند، و او علاوه بر این که حجت الاهی است، یک منجی جهانی با برنامه‌های کلان مدیریتی برای اصلاح ساختارهای ناکارآمد

بشری، و احیای ارزش‌های دینی و اخلاقی در سطح جهان است. امام رضا علیه السلام در دو روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جدشان، امیرالمؤمنین نقل می‌کند، به این گسترده حکومتی اشاره دارد: «مهدی علیه السلام شرق و غرب عالم را در اختیار خود می‌گیرد» (یزدی حائری، ۱۳۵۱: ص ۱۸۱) نیز در شب معراج خداوند تبارک و متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «او [مهدی] را مالک شرق و غرب عالم می‌کنم، ... سپس حکومت او را استمرار می‌بخشم...» (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۲۰۴). تحلیل روایت آن است که بی‌شک حکومت دین سالار مهدوی، نه تنها مردمی و جهانی به شمار می‌آید؛ بلکه «امری جدید» است که کل گستره آفرینش را در بر خواهد گرفت و سرآمد تمام مکتب‌ها و نظام‌های فکری و سیاسی جهانی و مرحله فرجامین و بهین‌ترین آن‌ها خواهد شد؛ زیرا هراس، ناامنی و بی‌عدالتی گسترده قبل از ظهور، نشان از ناکارآمدی و به بن‌بست رسیدن همه نظام‌های بشری دارد و لیبرال دموکراسی (حکومت سکولار) نیز از شمول این قاعده مستثنا نیست، ... در عصر مهدوی، جهان با احیای اسلامی جدید و نوسازی دینی مواجه خواهد شد» (اخوان کاظمی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۸۲).

لذا می‌توان گفت در عرصه دین پژوهی، کارکرد حکومتی و مدیریتی دین سالار مهدوی در زندگی بشر، بسیار قابل توجه است. اگرچه برخی مدعی‌اند که دین در این عرصه هیچ نقشی ندارد و یا عده‌ای بر آنند که نقش حداقلی و فردی به آن بدهند و مهدویت را نسبت به ابعاد اجتماعی و مسائل کلان مدیریتی بیگانه تصور کنند؛ در عین حال، متفکران نیک‌اندیش با توجه به روایات و آیات، نقش و کارکرد دین را در همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان، سازنده و تکامل آفرین دانسته‌اند؛ بویژه اعتقاد و باور به آخرین دولت الهی که توسط حضرت ولی عصر علیه السلام تأسیس خواهد شد و دولت او سرآمد همه نظام‌ها خواهد بود؛ همان‌گونه که در روایت آمده است: «دولت ما آخرین دولت هاست و هیچ خاندان صاحب دولتی نمی‌ماند، مگر این که پیش از حکومت ما به قدرت می‌رسند تا وقتی شیوه ما را دیدند، نگویند ما نیز اگر به قدرتی می‌رسیدیم، مانند اینان رفتار می‌کردیم و این همان سخن خدای تعالی است که می‌فرماید: و عاقبت برای پرهیزگاران است» (صدر، ۱۴۱۲: ص ۲۸۲).

لذا آثار و پیامد مثبت دولت مهدوی را می‌توان در مقایسه با اندیشه سکولار این‌گونه بیان کرد:

۱. استفاده از تمام ظرفیت بشری با تأکید بر اندیشه دین‌سالار، به خلاف اندیشه سکولاریسم که تفکری است با اصالت فرد گرایانه و غلبه قدرت نفسانی.
۲. خدامحوری در حکومت مهدوی باعث پیوند دین و سیاست خواهد شد؛ بر خلاف اندیشه انسان محورانه که دین و سیاست ابزاری در دست انسان خواهد شد و به عبارتی واضح‌تر، دین در تفکر اومانیسیم، ابزاری در دست سیاست انسانی خواهد شد.
۳. سیطره و غلبه اسلام بر کل هستی و محو و نابودی شرک و بت پرستی، یعنی نفی هر گونه تساهل و تسامح لیبرالیستی در اداره جهان؛ البته با تأکید بر اندیشه سمحه و سهله دینی.
۴. حاکمیت حجت الاهی که عنصری معصوم و منزله از گناه و دارای علم گسترده افاضی الاهی، و بستر ساز نهادینه شدن ارزش‌ها و توجه به همه ابزارهای معرفتی بشر می‌باشد؛ بر خلاف سکولاریزم که بر عقل گرایی (ابزاری) و تجربه گرایی تکیه دارد.
۵. غلبه خواست و اراده الاهی بر خواست‌های انسان گرایانه؛ بر خلاف تفکر مردم سالاری صرف و منهای دین (مردم سالاری دینی).
۶. پایه‌های حکومت مهدوی، عدالت، نجات، کمال و سعادت بشری است؛ در حالی که اندیشه‌های سکولار دارای اهداف حداقلی و انسانی صرف است.
۷. خالی بودن از هر نوع تفکر نژاد پرستانه و قومیت نگر و ملی گرایانه؛ در حالی که در حکومت‌های سکولار ملاک‌های موجود عبارتند از: برتری ثروت، نژاد، رنگ و ملیت و ملاک‌های از این نوع.

پنج- کارکردهای تاریخی

مهدویت از بدو طرح در جهان اسلام، با آموزه‌های وحیانی به همراه بشارت‌های نبوی، بر افکار و اندیشه‌های مسلمانان در طول تاریخ تأثیری فراوان گذاشت. مهدی باوری از دو جهت تاثیر گذار بود: جهت اول، نقش مثبت و سازنده نسبت به آینده و مطلوب دیدن آینده تاریخ جهان اسلام و این که این اندیشه روزی فراگیر خواهد شد، و همه تلاش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین روزی در بستر تاریخ تحقق پیدا خواهد کرد و هستی در پرتو اندیشه‌های مهدوی هویت خواهد یافت و حتی جریان‌های فکری، فرهنگی، و سیاسی...

جهان اسلام را هدایت خواهد کرد و تابلویی الهام بخش برای همه نهضت‌های تاریخی خواهد بود. این آموزه همیشه تاریخ در نسل‌های مختلف، مثل خونی حیات بخش در میان آن‌ها ساری و جاری خواهد شد.

جهت دیگر، که روی دیگر سکه مهدی باوری است، استفاده گروهی سود جو و فرصت طلب است که با دخل و تصرف نابجا و تأویل غیر عقلانی آموزه‌های آن، در اعتقادات مردم انحراف ایجاد کرده و در صدد آسیب رساندن به این اندیشه پویای دینی بر خواهند آمد. شاهد آن، ایجاد فرق و انشعابات درونی در تفکر تشیع است؛ مثل فرقه‌های کیسانیه، زیدیه، ناووسیه و بویژه فرقه واقفیه که با امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام معاصر می‌باشد.

کشی در رجال خود می‌نویسد: «در هنگام محبوس بودن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دو وکیل او در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان آن حضرت جمع آوری کردند و چون امام در زندان بود با آن پول برای خود خانه‌ها و چیزهای دیگر خریدند. وقتی که خبر مرگ امام را شنیدند، برای این که پول‌ها را پس ندهند، با کمال بی‌شرمی منکر مرگ امام موسی کاظم علیه السلام شدند و درباره او درنگ و توقف کردند. از آن جهت پیروان ایشان را «واقفیه» گویند (مشکور، ۱۳۷۲: ص ۴۵۵).

به هر حال، با مطالعه و بررسی در تاریخ اسلام ملاحظه می‌شود که از مسأله مهدویت، افراد و گروه‌ها برای رسیدن به اهدافشان در سه جهت استفاده کردند:

یکی، قیام‌ها و نهضت‌هایی که به نام منجی و مهدی به وقوع پیوسته است.

دوم، مدعیان مهدویت و بابیت و یا کسانی که دیگران، آنان را مهدی!!! قلمداد می‌کردند.

سوم، تلاش امامان معصوم علیهم السلام در بیان مفهوم صحیح مهدویت و معرفی مصداق واقعی آن برای مردم. در میان این سه جهت، عمده‌ترین کار را می‌توان تلاش برای برملا کردن نقشه فرقه‌گرایان و مدعیان دروغین و نهضت‌های جعلی مهدویت با تبیین مفهوم صحیح آن دانست. امام رضا علیه السلام در برابر این جریان انحرافی، دو مسئولیت را بر عهده گرفتند: یکی مبارزه با جریان واقفیه و افشاگری توطئه با مناظره‌ها و جلسات علمی، و استدلال به روایات نبوی و ائمه علیهم السلام؛ و دیگری معرفی مصداق واقعی مهدی علیه السلام با شیوه‌های مختلف.

- امام رضا علیه السلام توجه ویژه‌ای به مسأله مهدی باوری در میان شیعیان داشتند و با روایات متعدد به تبیین ظهور فرزندش، مهدی پرداختند، که ذیلاً به برخی از این روایات اشاره می‌شود:
۱. «پدر و مادرم فدای [او باد که] همانم جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شبیه به موسی بن عمران است که از روشنایی انوار قدس روشنی می‌گیرد» (صدوق، ۱۴۰۵: ص ۱۱۴).^۱
 ۲. از حضرت سؤال شد: «مراد از قائم در خاندان شما چه کسی است؟» حضرت فرمود: «... کسی که خداوند، زمین را به واسطه او از هر گونه ظلم و ستم پاک می‌کند. او کسی است که در مورد ولادتش شک و تردید می‌شود او کسی است که قبل از قیامت غیبت خواهد کرد. وقتی ظهور کند، زمین را به نورش روشنایی می‌بخشد، و عدل و داد را بین مردم میزان قرار می‌دهد پس کسی به دیگری ظلم نمی‌کند...» (همان، ص ۳۷۱ و قندوزی، بی‌تا: ص ۵۳۷).^۲
 ۳. همچنین به ریان بن صلت فرمودند: «با او [مهدی]، عصای موسی و انگشتر سلیمان است. او چهارمین فرزندم است که خداوند او را تا زمانی که بخواهد، در پناه خود نهان نموده است. پس از آن، وی را آشکار کند و زمین را پر از عدل سازد. آن گونه که از جور و ستم پر شده بود.» (صدوق، ۱۴۰۵: ص ۴۷۶).
 ۴. عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: از «دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می‌گفت: برای مولایم رضا علیه السلام قصیده‌ای را انشا نمودم».^۳
- در این هنگام، حضرت به شدت گریست. پس، سر برداشته و فرمود: ای خزاعی! این روح القدس بود که این دو بیت را بر زبان تو جاری نمود. آیا می‌دانی این امام [که در این دو بیت به او و خروجش اشاره کردی] کیست و چه زمانی خروج می‌کند؟ گفتم: خیر، ای مولای من!

۱. «أبوی و امی سمی جدی رسول الله و شبیه موسی بن عمران یتوقد من شعاع ضیاء القدس».

۲. «... یطهر الله به الارض من کل جور و یقدسها من کل ظلم. هو الذی یشک الناس فی ولادته و هو صاحب الغیبة قبل خروجه. فاذا خرج اشرفت الأرض بنوره و وضع میزان العدل بین الناس فلا یظلم أحد أحداً...».

۳. «خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات // یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النعمات».

جز این که شنیده ام، امامی از شما خروج می کند که زمین را از فساد پاک کرده و آن را پر از عدل می سازد. فرمود: ای دعبل! امام بعد از من، محمد، فرزندانم و بعد از محمد، فرزندش، علی و بعد از علی، فرزندش، حسن و بعد از حسن، فرزندش، حجت قائم منتظر است که در زمان غیبتش مورد انتظار و در هنگام ظهورش مورد اطاعت است... اما این که چه زمانی قیام می کند، این خبر دادن از وقت است. همانا پدرم، از پدرش، و او از پدرانش روایت نموده است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته شد: ای رسول خدا! چه زمانی قائم از ذریه تو قیام می کند؟ فرمود: مَثَلُ أَنْ مَثَلُ قِيَامَتِ اسْتِ كِهْ خِدَاوَنْدِ دِرْبَارِهْ أَنْ فِرْمُودِهْ اسْتِ:

لَا يُجْلِيهَا لَوْ قَتَهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا أَتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً (پورسیدآقایی و همکاران، ۱۳۷۹: صص ۱۶۱ - ۱۶۲).

کارکرد تاریخی مهدوی باوری را می توان چنین بیان کرد:

۱. شناخت شگردها و راه های فریب مدعیان دروغین در عصر غیبت، بویژه غیبت کبرا؛
۲. تبیین هشدارهای معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای گذار همراه با سلامت دینداران در بستر تاریخ؛
۳. دشمن شناسی و مطالعه در نقشه های صاحبان قدرت و مستکبران برای جلوگیری از افتادن در دام های شیطانی؛
۴. مطالعه ویژه در ماهیت قیام ها در بستر تاریخ درجهان، بویژه جغرافیای جهان اسلام برای بازشناسی نهضت های بستر ساز ظهور از نهضت های جعلی و دروغین؛
۵. استفاده از منابع صحیح و معتبر در تحلیل وقایع تاریخی.

نتیجه

جوهره کارکرد مهدی باوری، تحقق وعده الهی و حاکمیت امام مهدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر کل هستی و بسط و گسترش آموزه های وحیانی اسلام در گستره ارض است و برآیند آن تحقق ظهور حق در زمین خواهد بود و این نکته روح حاکم بر آموزه های مهدوی است و قابل انکار نمی باشد. امام رضا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در این زمینه می فرماید: «هو الذی ینادی یناد من السماء یسمعه جمیع اهل الارض بالدعاء الیه یقول: ألا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه و فیه؛

او کسی است که منادی از آسمان برای او، خطاب به همه اهل زمین می‌گوید: آگاه باشید همانا حجت الاهی نزد خانه خدا آشکار شد و از او پیروی کنید که حق با او و در اوست.» (صدوق، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۳۷۲).

شبهه روایت مذکور در منابع عامه و خاصه، از پیامبر نقل شده است که فرمود: «یخرج المهدي و علی رأسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدي، خلیفة الله فاتبعوه؛ هنگامی که امام مهدی علیه السلام قیام کنند، روی سر ایشان قطعه ابری است که ندا کننده‌ای در آن است که ندا می‌کند: این همان مهدی است که خداوند بشارت داده که خلیفه خدا است. پس، از او تبعیت و پیروی نمایید.» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۱۰؛ خزاز قمی، ۱۴۱۰: ص ۱۵۱؛ ابن حنبل، بی‌تا: ج ۵، ص ۲۷۷ و حاکم نیشابوری، بی‌تا: ج ۲، صص ۵۰۲ و ۶۴۶).

در هر دو روایت تبعیت مطلق از امام آمده و هیچ قیدی در آن لحاظ نشده است و جالب توجه این است که به محض این که شخصی به ظهور توجه پیدا کرد، باید این حرکت و آمادگی در تبعیت مطلق از امام شروع شود، و توجه می‌دهد که آمادگی قبل از ظهور یک ضرورت است؛ چرا که اگر آمادگی قبل از ظهور نباشد، چه بسا باعث غفلت شود و شخص از قافله حق عقب بماند و عقب ماندگی و یا جدایی از حضرت، طبعاً خسران دنیا و آخرت را به دنبال دارد؛ زیرا به فرموده حضرت رضا علیه السلام: «فان الحق معه و فیه»؛ امام عصر محور حق است، و حق از او جدا نمی‌شود. حق و امام مهدی علیه السلام قرین یکدیگرند؛ بلکه خود حضرت حق است، و حق در او تجلی یافته است و یا در روایتی - که سابقاً گذشته - تاکید شده بود که «هو القائم بالحق» (صدوق، ۱۴۲۶: ج ۲، ص ۶۸)؛ قیام‌اش به حق خواهد بود؛ یعنی حرکتی در این قیام مشاهده نمی‌شود که بیرون از دایره حق قرار گیرد. حال که «الحق معه و فیه» و این که «قیام او به حق» خواهد بود، نمی‌توان تصور کرد چنین اندیشه اصیل که دارای پشتوانه و مبانی مستحکمی است، بدون کارکرد باشد، و این، یعنی تحقق همه کارکردهای مهدی باوری و آن نوید تجلی حق و حق مداری در گستره زمین است که در پرتو آن، همه هستی، اعم از جمادات، نباتات و حیوانات بویژه انسان‌ها سامان می‌یابند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
۱. نهج البلاغه.
 ۲. ابطحی اصفهانی، سید محمد باقر، *جلوه‌های مهدوی در کلمات رضوی*، ترجمه سید محمد سجادی اصفهانی، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.
 ۳. ابن حنبل، احمد، *مسند احمد*، بیروت: دارالصادر، بی تا.
 ۴. اخوان کاظمی، بهرام، آموزه مهدویت و لیبرال دموکراسی، *مجموعه مقالات دومین همایش دکترین مهدویت*، ج ۱، قم: مؤسسه آینده روشن، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
 ۵. پورسید آقایی و همکاران، *تاریخ عصر غیبت*، قم: انتشارات حضور، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
 ۶. جوادی آملی، عبدالله، *امام مهدی موعود موجود*، قم: نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
 ۷. حاکم نیشابوری، حافظ ابی عبدا...، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
 ۸. حرانی، حسن بن علی بن حسین بن شعبه، *تحف العقول*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
 ۹. حکیمی، محمد، *عصر زندگی*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش.
 ۱۰. خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر فی نص علی الائمة الاثنی عشر*، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق.
 ۱۱. داودپور، مرتضی، *نقش انتظار در کاهش ناهنجاری اجتماعی*، *مجموعه مقالات دومین همایش دکترین مهدویت*، ج ۱، قم: مؤسسه آینده روشن، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
 ۱۲. ربانی گلپایگانی، علی، *ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریزم*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
 ۱۳. سلیمی، علی؛ داوری، محمد، *جامعه شناسی کج روی*، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ش.
 ۱۴. شاکری، روح...، *مهدویت در چشمه سار رضوی*، *فصلنامه انتظار موعود*، شماره ۳۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ ش.
 ۱۵. صافی گلپایگانی، لطف...، *منتخب الاثر*، قم: انتشارات حرم حضرت معصومه علیها السلام، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
 ۱۶. صدر، سیدمحمد، *تاریخ مابعد الظهور*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ ق.
 ۱۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین، *عیون اخبار الرضا*، دو جلدی، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ش.
 ۱۸. — *عیون اخبار الرضا*، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ ق.

۱۹. — **كمال الدين و تمام النعمه**، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، **امالی**، قم: دارالثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۲۱. — **الغیبه**، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۲۲. عطاردی، عزیزا...، **مسند امام رضا علیه السلام**، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
۲۳. فقیه ایمانی، مهدی، **مهدویت از دیدگاه نهج البلاغه**، قم: دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۴. قدردان قراملکی، محمدحسن، **کارکرد دین در انسان و جامعه، فصلنامه قیسات**، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲ش.
۲۵. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، **ینابیع الموده**، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، **کافی**، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت: دارالوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۸. مریجی، شمس ا...، **تبیین جامعه شناختی واقعه کربلا**، قم: مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۲ش.
۲۹. مشکور، محمد جواد، **فرهنگ فرق اسلامی**، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ش.
۳۰. مفید، محمد بن محمد نعمان، **الارشاد**، قم: مکتبه بصیرتی، بی تا.
۳۱. موسوی اصفهانی، محمدتقی، **مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم**، دو جلدی، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، قم: ایران نگین، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۳۲. نعمانی، ابی عبدالله محمد بن ابراهیم، **الغیبه**، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.
۳۳. یزدی حائری، علی، **الزام الناصب**، تهران: بی تا، چاپ اول، ۱۳۵۱ش.
۳۴. یوسفیان، حسن، **کلام جدید**، قم: مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.

واژه «مهدی» و جایگاه آن در کتاب و سنت، از نگاه اسلام‌شناسان غربی

حمید سعادت *

چکیده

مباحث مربوط به «مهدی موعود علیه السلام» همواره مورد توجه اندیشمندان مسلمان بوده است. به موازات تلاش‌های صورت گرفته در تبیین صحیح آموزه‌های مهدوی، اسلام‌شناسان غربی هم از این موضوع غافل نمانده، در این مورد به اظهار نظر پرداخته‌اند. اما بیش‌تر این نظرات، سهوا و یا بعداً، از حقیقت مهدویت فاصله گرفته‌است. این امر، همت مضاعف مدافعان حریم امامت را در پاسخ‌گویی به شبهات مطرح شده، طلب می‌کند. مقاله پیش رو، کوشیده‌است با بررسی و نقد برخی اظهارات اسلام‌شناسان غربی که در دایرةالمعارف‌های معتبر درج گردیده، در جهت رفع ابهامات و تصحیح نگرش‌های آنان در موضوع مهدویت، اقدام نماید. علت اصلی انتخاب دایرةالمعارف‌ها را نیز می‌توان در شهرت علمی و گستردگی مراجعات اهل تحقیق به مقالات آن دانست. از این رو، با انتخاب شش مدخل از چهار دایرةالمعارف معروف^۱؛ واژه مهدی از نگاه اسلام‌شناسان غربی و همچنین جایگاه این واژه در کتاب و سنت، از منظر آنان مورد بررسی قرار گرفته‌است.

کلیدواژه‌ها: مهدی، مهدویت، کتاب و سنت، دایرةالمعارف‌های غربی، اسلام‌شناسان غربی.

* دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم Saadat49.313@Gmail.com

۱. مادلانگ، ویلفرد، مدخل Al-Mahdi، دایرةالمعارف اسلام (لیدن)، ج ۵، ص ۱۲۳۰. کرامر، رابرت، مدخل Al-Mahdi، دایرةالمعارف جهان نوین اسلام ص ۱۸. رینگرن، هلمر، مدخل Messianism، دایرةالمعارف دین (میرچا الیاده)، ج ۹، ص ۴۸۱. ساشدینا، عبدالعزیز، مدخل Messianism، دایرةالمعارف جهان نوین اسلام، ص ۹۵. مادلانگ، ویلفرد، مدخل Kaim Al Muhammad، دایرةالمعارف اسلام (لیدن)، ج ۴، ص ۴۵۶. فرنیس، تیموتی، مدخل Mahdism (ذیل عنوان Islam)، دایرةالمعارف هزاره گرایی، ص ۱۸۷.

۱. مفهوم‌شناسی واژه مهدی

معنی لغوی و اصطلاحی «مهدی» از دیدگاه دایرةالمعارف‌های غربی

به جز مدخل «قائم آل محمد» که تنها به لقب «قائم» اشاره کرده، در ابتدای سایر مقالات مورد بحث، به طور مختصر، به معنای لغوی و اصطلاحی کلمه «مهدی» اشاره شده است. در همه این تعاریف، لغت مهدی در وجه اسم مفعول و به معنی «هدایت شده» آمده است و در تبیین اصطلاح «مهدی»، عباراتی همچون: احیاگر دین و عدالت، شخصیت اسلامی، یک لقب محترمانه، فرمانروا، و رهایی بخش انسان‌ها از ظلم و ستم در آخرالزمان، به کار رفته است:

«این فرمانروا مهدی نام دارد؛ یعنی کسی که به حق هدایت شده است... شخصیت اسلامی مهدی، به معنی هدایت شده یا هدایت شده از سوی خداوند است» (رینگرن، ۱۹۸۷: ج ۹، ص ۴۸۱). «مهدی به معنی کسی است که درست هدایت شده... این نام، از ریشه عربی «ه. د. ی» مشتق شده که عموماً در قرآن به معنی هدایت الهی به کار می‌رود. این واژه به عنوان لقبی احترام آمیز و بدون داشتن بار مسیحایی (منجی‌گرایانه) از زمان صدر اسلام به کار می‌رفت» (مادلانگ، ۱۹۸۶: ج ۴، ص ۴۵۶ و ج ۵، ص ۱۲۳۰). «واژه مهدی از ریشه عربی هدی به معنای هدایت کردن به راه راست گرفته شده؛ پس، مهدی، یعنی هدایت شده به راه راست» (فرنیس، ۲۰۰۱: ص ۱۸۷). «واژه مهدی به معنی هدایت شده از سوی خداوند، لقب بسیار محترمانه‌ای بوده که مسلمانان در صدر اسلام برای پیامبر و چهار خلیفه به کار می‌بردند... این واژه، به شخصیت فرجام شناختی دلالت دارد که حضور او در پیش از آخرالزمان به ایجاد عصر عدالت و ایمان واقعی منجر خواهد شد» (کرامر، ۱۹۹۵: ص ۱۸ و ساشدینا، ۱۹۹۵: ص ۹۵). «رابرت کرامر» در دایرةالمعارف جهان نوین اسلام-مدخل «المهدی»- در تعریف اصطلاح مهدی می‌نویسد: مهدی نام یکی از شخصیت‌های آخرالزمانی است که با ظهور خود، عصر عدالت و ایمان واقعی را قبل از آخرالزمان، به وجود می‌آورد. «ساشدینا» نیز در همین دایرةالمعارف، مهدویت را به مفهوم مداخله خداوند در تاریخ بشر، از طریق تعیین مهدی برای رهایی مردم از ظلم و ستم در آخرالزمان می‌داند.

گروهی از مستشرقین، خاصه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم؛ در کنار روش تاریخی-نگری و سنجش تاریخی تمدن‌ها و ادیان، خواسته‌اند تا از طریق لغت‌شناسی زبان، به شناخت آموزه‌های اسلامی دست یابند. بدین جهت، «مارگولیوئث»^۱ به بیان یکی دیگر از معانی محتمل درباره کلمه مهدی می‌پردازد. وی به نقل از برخی زبان‌شناسان می‌گوید: «یکی از معانی این کلمه، این است که یای نسبت به کلمه مهد، به معنای گهواره اضافه شده است که به معنای مردی منسوب به گهواره می‌باشد.» سپس به آیه‌ای اشاره می‌کند که در سوره مریم آمده، مبنی بر این که مسیح در گهواره، سخن گفته است. به نظر می‌رسد او با این ریشه‌شناسی و تفسیر می‌خواهد این احتمال را قوت بخشد که مسلمانان نیز کلمه مهدی را از سخن گفتن مسیح در گهواره اقتباس کرده اند» (موسوی گیلانی، ۱۳۷۹: ص ۱۶۵).



ارتباط واژه مهدی و قائم

«ویلفردمادلانگ» معتقد است که فرقه‌های امامیه و اسماعیلیه به طور گسترده، کلمه «قائم» را به جای واژه مهدی به کار برده‌اند و در محافل شیعه، از اوایل قرن دوم هجری (هشتم میلادی) به بعد، لقب «قائم آل محمد» برای اشاره به فردی از خاندان پیامبر به کار رفته که انتظار می‌رود در برابر رژیم‌های نامشروع قیام کند. او مدعی است این واژه در مقابل قاعد یا اعضای نشسته خاندان است که از کشیده شدن به کارهای مخاطره آمیز نظامی اجتناب می‌کردند (مادلانگ، ۱۹۸۶: ج ۴، ص ۴۵۶). «مادلانگ»، به اطلاق واژه قائم به سایر امامان شیعه اشاره کرده؛ اما کاربرد این واژه را، در مفهوم خاص خود، با مهدی موعود مرتبط می‌داند؛ به گونه‌ای که این واژه با مفهوم رجعت و نشانه‌های ظهور ارتباط دارد. او معتقد است در شیعه، عموماً به مهدی لقب قائم داده شده؛ و در ادامه، ادعا می‌کند که ممکن است این لقب با کلمه قائم در متون سامری ارتباط داشته باشد (جی وایدنگرن، ۱۹۵۵: ص ۷۹). این واژه در کاربرد سامری و عرفانی، ظاهراً به معنی «زنده» است. ریشه عربی این واژه هر چه باشد، در کاربرد شیعی، به معنی کسی است که قیام کرده و حکومت می‌کند. این واژه از پایان

۱ D.S.Margoliouath

دوره بنی امیه به کار رفته و در سنت امامیه عمدتاً جایگزین واژه مهدی شده است.

نقد و بررسی

معنی لغوی مهدی

یکی از مشهورترین القاب امام دوازدهم علیه السلام «مهدی» است. این کلمه، اسم مفعول از ریشه ناقص معتل اللام (هدی، یهدی، هدایه)، به معنی «هدایت شده» است. از آن جا که لغت نامه‌های عربی در سده‌های نخستین، به طور جداگانه به واژه مهدی نپرداخته و تنها ریشه اصلی آن را معنا کرده‌اند؛ این واژه جای بحث دارد؛ اما می‌توان گفت که نظر «أحمدبن-فارس» جامع اقوال است. به نظر او، برای واژه «هدی»، دو تعریف وجود دارد: یکی پیش افتادن برای نشان دادن راه راست و دیگری به معنی بخشیدن هر گونه تحفه و پیشکش برای محبوب (این فارس، ۱۴۱۸: ج ۶، صص ۴۲ - ۴۳). اما در لغت‌نامه‌های جدید که در قرون میانه و اخیر برای کلمات مشکل تدوین شده، واژه مهدی به شکل مستقل مطرح شده و معنای لغوی آن، «هدایت شده»، از تعریف اول کلمه هدی گرفته شده است. در متون دینی هم، در مفهوم خاص اصطلاحی، یعنی «منجی موعود»، به کار رفته است.^۱ با این وصف، واژه «مهدویت» نیز بر اثر کثرت استعمال، به صورت مصدر جعلی برای موضوعات مربوط به مهدی به کار می‌رود.

امام صادق علیه السلام در بیان دلیل این لقب فرمودند: «به جهت این که به تمامی امور پنهان هدایت می‌شود» (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۷۱). البته این لقب گاهی در معنای فاعلی، یعنی «هدایت کننده» نیز به کار رفته است. «شیخ طوسی در کتاب الغیبة (ص ۴۷۱) از أبوسعید خراسانی نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم به چه جهت امام زمان علیه السلام مهدی نامیده شده است؟ فرمود: چون مردم را به هر امر مخفی هدایت می‌کند.

۱. «المهدی الذی قد هداه الله إلى الحق، و قد استعمل فی الأسماء حتی صارت كالأسماء العامّة، و به سمی المهدی الذی بشر به النبی صلی الله علیه و آله أنه یجیء فی آخر الزمان» (ابن اثیر، ۱۳۶۱: ج ۴، ص ۲۴۴).

اما این نکته را که چرا واژه مهدی در مفهوم هادی استفاده شده است؛ می‌توان از آیه ۳۵ سوره یونس استنباط کرد» (سعیدی، ۱۳۸۶: ص ۱۸۳). بنابر مفاد این آیه، تنها کسانی شایستگی آن را دارند تا عهده‌دار هدایت دیگران شوند که خود، بدون آن که به هدایت شدن از سوی انسان‌های دیگر نیاز داشته باشند، هدایت شده‌اند؛ یعنی از هدایت بی‌واسطه الهی برخوردارند، و کسی که از چنین هدایتی برخوردار نیست، خواه گمراه باشد خواه هدایت یافته به واسطه دیگری؛ شایستگی ندارد که عهده دار امر هدایت دیگران گردد.^۱

مفهوم هدایت در واژه مهدی

کاربرد گسترده عنوان مهدی برای «موعود منتظر»، گویای اهمیت ویژه عنصر هدایت در میان کارکردهای مهدی موعود است که از مبانی معرفتی عمیق در قیام جهانی او حکایت دارد. اما درباره امور نهانی که آن حضرت به آن‌ها هدایت می‌شود و یا هدایت می‌کند؛ با توجه به روایات، نظرانی گوناگون بیان گردیده است:

۱- او مردم را به حقایق پنهان شده دین رهنمون خواهد شد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره فرمود: «دوازدهمین فرزندم به گونه‌ای غایب خواهد شد که اصلاً دیده نخواهد شد؛ و در این دوره غیبت، وقایع سختی رخ خواهد داد. بر اثر طولانی شدن این دوره، زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز خطی باقی نخواهد ماند. در آن موقع، خداوند متعال به او اجازه خواهد داد تا قیام کند. آن‌گاه به وسیله او اسلام را تقویت و تجدید خواهد کرد» (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ص ۱۴۱).

۲- او برای احتجاج بر پیروان سایر ادیان و ارشاد آنان، کتاب‌های آسمانی تحریف نشده را از مخفی‌گاه خارج کرده و به آن‌ها نشان خواهد داد (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۵۱، ص ۲۹). این نوع هدایت گری عام و جهانی، به مهدی موعود مختص است و سایر هادیان امت چنین کاری را انجام نداده‌اند.

۳- او همه بشر را در پیدا کردن گمشده اش در تمامی زمینه‌های دینی، سیاسی،

۱. ر.ک: ربانی گلپایگانی، علی، «قرآن و فلسفه امامت»، فصلنامه انتظار موعود، ش ۷، ص ۶۲.

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... یاری خواهد رساند. امام صادق علیه السلام فرمود: «آن حضرت را مهدی گویند، چون مردم را به اموری که گم کرده‌اند هدایت می‌کند» (حرّ عاملی، ۱۳۶۶: ج ۷، ص ۱۱۰). واضح است که شأن هر امام، هدایت انسان‌ها بوده و به تعبیر علامه طباطبایی، این هدایت، هدایت به امر است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۴، ص ۳۰۴)؛ اما دامنه هدایت گری موعود حتی تا کشف ذخایر و گنجینه‌های درون زمین نیز کشیده خواهد شد.

۴- شایستگی آن حضرت در هدایت بشر در تمامی جهات، به این نکته وابسته است که او در ابتدا به وسیله خداوند هدایت شده باشد. از این رو امامان و برخی از پیامبران را بدون آن که مهدی موعود بپندارند، مهدی خوانده‌اند؛ چون هدایتگرانی هستند که از جانب حق، هدایت یافته‌اند. اگر بپذیریم که کاربرد گسترده لقب مهدی که در واقع، از ناحیه روایات نبوی ترویج یافته است، دلیل بر اهمیت کارکرد «هدایت» در میان کارکردهای موعود آخرالزمان است؛ در این صورت، می‌توان گفت که «کارکرد معرفتی»، اساسی‌ترین کارکرد انقلاب مهدی موعود علیه السلام است.

مفهوم اصطلاحی مهدی

ضرورت این هدایت یافتگی به حدی است که حتی خاورشناسی همانند «دارمستتر» که مهدویت را آموزه‌ای صحیح اعتقادی نمی‌داند و از دیدگاه تاریخی نگری به آن می‌نگرد؛ معتقد است که واژه مهدی بر خلاف نگرش پاره‌ای از خاورشناسان که آن را اسم فاعل و به معنای هدایت‌گر ترجمه کرده‌اند؛ به صورت اسم مفعول و به معنای هدایت شده به کار رفته است؛ زیرا این دسته از انسان‌ها از جانب خدا هدایت شده‌اند (موسوی گیلانی، ۱۳۷۹: ص ۱۱۰). او می‌گوید: «مهدی اسم مفعول مصدر هدایت و به معنی کسی است که راهنمایی شده باشد. بنیاد اسلام بر این عقیده استوار است که آدمی به دریافتن حقیقت و صراط مستقیم قادر نیست؛ اما خوشبختی این‌جاست که خداوند گاه‌گاه مردمانی به جانب بشر جاهل مأمور می‌کند و آن مردمان را عالم می‌سازد و آنچه هست و آنچه باید بشود؛ به آنان وحی می‌فرماید و ایشان پیغمبرانند. پیغمبر به خودی خود، مانند سایر برادران خویش نادان و لغزنده و محدود است؛ اما خداوند به او الهام می‌کند و او را پیامبر خود می‌نماید و این که او، بشر را

هدایت می‌کند، از آن است که او تنها کسی است که راهنمایی شده و به عبارت دیگر، «مهدی» است. پس، کلمه مهدی صفتی است که ممکن است به هر پیغمبر و حتی به هر مخلوق اطلاق شود؛ لکن وقتی علم و اسم خاص باشد، به معنی کسی است که از میان عموم مردمان برگزیده و راهنمایی شده و مهدی به معنی اخص اوست...» (دارمستتر، ۱۳۱۷: ص ۷).

این هدایت یافتگی ویژه، ما را در کشف مفهوم واژه مهدی یاری می‌رساند. جاسم حسین در این مورد می‌گوید: «... در قرآن کلمه «إِهْتَدَى» (او هدایت را برای خود پذیرفت) دقیقاً به صورت مجهول انعکاسی به کار رفته است که صیغه مفعولی آن مهتدی می‌باشد. بنابر این، انسانی که هدایت الاهی می‌یابد، به سادگی به این مهم نمی‌رسد؛ بلکه خود، هدایت ربانی را یا با فطرت و یا با عقل در می‌یابد... در عین حال، قوانین الاهی را نمی‌توان با این دو مأخذ آگاهی کشف کرد. لذا در سراسر تاریخ، خداوند علم و قوانین خود را به انسان‌های هدایت یافته نشان داده است تا بشر را به راه راست رهنمون سازند» (جاسم حسین، ۱۳۷۷: ص ۳۴). بر مبنای آنچه بیان گردید، این لقب، بر شخصی اطلاق می‌شود که هدایت شده الاهی است و از جانب خداوند وظیفه راهنمایی انسان‌ها را در مسیر کمال و رستگاری بر عهده دارد.

خاستگاه عنوان مهدی و قائم

لقب «مهدی» از ابتدای شکل‌گیری مهدویت، بر زبان معصومین رایج بوده و در روایات فراوانی از پیامبر ﷺ بیان شده است. به همین دلیل، این لقب در کتاب‌های روایی اهل سنت نیز فراوان به چشم می‌خورد؛ به گونه‌ای که آن حضرت بیش‌تر با این واژه نزد آن‌ها شناخته می‌شود. اگر در زبان اهل ادب و همچنین عرف، این واژه در باره پیامبر ﷺ و خلفای چهارگانه یا امام حسین علیه السلام به کار رفته؛ فقط به عنوان «حاکم عادل اسلامی» یا «لقب محترمانه» بوده و مفهوم خاص «آخرالزمانی» نداشته است. حتی آن دسته از مستشرقین که با نگاه تاریخی به موضوع نگریسته‌اند، معتقدند که تا قبل از محمد حنفیه، واژه مهدی به عنوان منجی موعود

اسلامی، برای شخص دیگری به کار نرفته است.^۱ از دیگر سوی، طبق برخی روایات، اگرچه لقب مهدی به آخرین امام اختصاص ندارد و سایر امامان هم «مهدی» هستند؛ تنها از پیشوای دوازدهم به عنوان مهدی موعود یاد شده است که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. اصیغ بن نباته از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مهدی آخر الزمان از ماست؛ او همان مهدی است که تمام امت‌ها انتظار او را داشته اند» (المغربی، بی‌تا: ج ۱، ص ۱۳۴).

با توجه به مطالب عنوان شده در دایرةالمعارف هزاره گرای، مدخل قائم آل محمد؛ این توضیح لازم است که با مراجعه به روایات می‌توان گفت: هیچ لقبی به اندازه «قائم» برای آن حضرت به کار نرفته است. گویا از آن‌جا که قیام حضرت مهدی علیه السلام درخشان‌ترین فصل زندگی ایشان است، این لقب در کلام معصومین علیهم السلام بیش‌تر مورد استفاده قرار گرفته است. البته به تصریح روایات (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۱۰، ص ۳۵؛ ج ۳۶، ص ۴۱۶؛ ج ۶۱، ص ۳۸ و ج ۹۱، ص ۱۹۸)، همه امامان، قائم هستند؛ اما ویژگی‌های قیام امام مهدی علیه السلام، آن حضرت را ممتاز گردانیده است. لقب قائم در برخی موارد به کلماتی اضافه شده که هر کدام گویای معنایی خاص است؛ اما عنوان «قائم‌القیامة» که مورد ادعای «مادلانگ» است؛ در روایات وارد نشده و از عقاید اسماعیلیه است. همچنین، ادعای «مادلانگ» در این مورد که قیام مهدی و قعود سایر امامان، علت نامیده شدن او به لقب قائم است؛ وجهی نخواهد داشت؛ زیرا به اعتراف او در روایات اسلامی، سایر امامان هم قائم نامیده شده‌اند؛ وانگهی، ملقب شدن حضرت مهدی علیه السلام به «قائم»، هیچ مفهوم مخالفی در مورد بقیه امامان ندارد؛ همان‌گونه که به عنوان مثال، اختصاص لقب صادق به امام ششم علیه السلام به معنای عدم صداقت سایر امامان نیست. آن حضرت را قائم نامیده‌اند، چون قیام او دارای ویژگی‌هایی منحصر به فرد است که در تاریخ هیچ قیام بشری یافت نمی‌شود.

شایان ذکر است که لقب «مهدی» بیش‌تر درباره آن حضرت در دوران پس از ظهور، و

۱. ر.ک: ساشدینا، عبدالعزیز، «امام مهدی منجی اسلام»، فصلنامه / انتظار موعود، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱۶۴.

لقب «قائم» در زمان قبل از ظهور به کار رفته است (سلیمیان، ۱۳۹۱: ص ۲۳۵). به تعبیر ساشدینا،^۱ در آثار امامیه، بین نشانه‌های ظهور قائم و اقدام‌های او پس از ظهور، رابطه ویژه‌ای وجود دارد که در برگرنده قیام مهدی است. از این گونه عبارات، روشن می‌شود که امامان علیهم‌السلام دو عنوان را برای یک شخص به کار برده‌اند. یکی از پیروان امام صادق علیه‌السلام به نام ابوسعید خراسانی از ایشان می‌پرسد: آیا مهدی و قائم یکی هستند؟ حضرت فرمود: بلی (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۹۶).

۲. واژه مهدی در کتاب و سنت از منظر دایرةالمعارف‌های غربی

اسلام‌شناسان غربی و واژه مهدی در قرآن

ذکر نشدن نام مهدی در قرآن، مطلبی است که بیش‌تر مقالات به آن اشاره کرده و گویی آن را به عنوان نوعی نقصان در پذیرش مهدی توسط قرآن پنداشته‌اند! برخی معتقدند که ریشه این کلمه را در قرآن نمی‌توان یافت و در واقع این واژه و یا ریشه آن اصلاً در قرآن ذکر نشده است. بعضی دیگر به این موضوع اشاره می‌کنند که گرچه واژه مهدی به این شکل در قرآن نیامده؛ روشن است که این نام از ریشه عربی «ه. د. ی» مشتق شده است که عموماً در قرآن به معنای هدایت الهی به کار می‌رود. این دسته از دین پژوهان غربی، با دقت در «هدایت محور» بودن قرآن و نجات بخشی آیات آن، به مفهوم مهدی (هدایت‌شده هدایت‌گر) نزدیک شده‌اند.^۱ «ساشدینا» در تبیین جوهر مهدویت و جریان داشتن آن در قرآن کریم، معتقد است

۱. ر.ک: آیت الهی، سید محمدتقی، مروری نقادانه بر دو اثر پژوهشی دانشگاهی در غرب درباره مهدویت، فصلنامه انتظار موعود، ش ۸ و ۹، ص ۲۳۲.

۲. «واژه مهدی در هیچ کجای قرآن به کار نرفته است؛ اگرچه مفهوم هدایت الهی یکی از بنیادی‌ترین اصول بدیهی این کتاب را تشکیل می‌دهد و به این تعلیم قرآن مربوط می‌شود که هدایت الهی برای مومنان با رهنمون شدن غیر مومنان به سوی گمراهی توسط خداوند مساوی است. از این رو در سوره ۱۸ (کهف) آیه ۱۷ آمده است: «...کسی که خداوند او را هدایت کند، تنها هدایت شده واقعی است [المهدی، وجه وصفی صیغه هشتم هدی است]؛ اما کسی که [خداوند] او را به گمراهی رهنمون کند، هیچ پشتیبانی برای هدایت به راه

که وحی اسلامی، خود را به طور جدی درگیر تعیین آن دسته از شرایط بشری می‌داند که مانع از تحقق اهداف غایی الهی درباره بشریت است... پیش از آن که واقعا بتوان از طریق جهاد اصغر بر دشمن بیرونی که مانع تحقق جامعه بشری مبتنی بر عدالت و صلح است، غلبه کرد؛ ابتدا باید از طریق جهاد اکبر بر دشمن درون پیروز شد. مبحث نجات و رستگاری در اسلام گویای وضعیت بحرانی بشر است و به سرنوشت عام بشر، یعنی حماسه جست و جوی عدالت و صلح، معنا می‌بخشد؛ معنایی که انسان‌ها شديداً به آن نیازمند هستند. این است جوهر مهدویت در اسلام.

برخی مستشرقان نیز کوشیده‌اند میان آیات مربوط به قیامت، علایم ظهور و موضوع اَشْرَاطُ السَّاعَةِ ارتباط برقرار کنند. «هلمر رینگرن» مدعی است که تأکید فراوان قرآن درباره روز قیامت، علایم زمان (اَشْرَاطُ السَّاعَةِ) و پاداش صالحان و عذاب بدکاران، باعث برانگیختن حالت مکاشفه‌گرایی می‌گردد. در دوره‌ای که بلافاصله به روز قیامت منتهی می‌شود، نشانه‌های تهدید آمیزی از بی‌نظمی در عالم رخ می‌دهد که عبارت است از: دود درهم یا تاریک بی‌شکل؛ بیرون آمدن چهارپا (دَابَّة)؛ طلوع آفتاب از غرب... تمام این‌ها باعث می‌شود که انسان‌ها در نقطه‌نهایی گرد هم آیند. دجال و اقوام یأجوج و مأجوج نیز در آن‌جا جمع می‌شوند که این، گویای دوره استثنایی خاصی از وحشت و ترس است. شاید به گمان «رینگرن»، این گونه آیات از لحاظ روحی، زمینه‌ساز پذیرش اخبار و وقایع خاص دوران آخرالزمان و ظهور منجی موعود بوده است.

....→

راست نخواهد داشت.» هر چند قرآن با بیانی قوی به مسأله نجات بشر اشاره نمی‌کند؛ نسبت به رفتاری انسان و این که چگونه می‌توانیم از آن رهایی یابیم، یا در اصطلاح اسلامی چگونه می‌توانیم بر آن فایق شویم، در ردیف افراد موفق قرار گیریم و مشمول هدایت نجات بخش (هدی، هدایه) واقع شده و در نتیجه دچار خسران نگردیم؛ توجهی عمیق دارد» (دایرةالمعارف دین، مدخل مهدویت در اسلام).

اسلام‌شناسان غربی و واژه مهدی در روایات

اسلام‌شناسان غربی، پس از ناکام ماندن در یافتن نام مهدی در قرآن، به وجود چنین نامی در روایات اسلامی اعتراف کرده‌اند. آنان به اتفاق نظر شیعه و سنی در این مورد اشاره کرده، می‌نویسند: هرچند شیعه و سنی جوامع حدیثی خاص خود را دارند و جوامع حدیثی آن‌ها بازتاب عقاید آن‌هاست؛ برخی از احادیث آن‌ها با هم مطابقت دارد (فردریک، بی‌تا: ص ۱۸۳). «فرنیش»، نویسنده مقاله «مهدی گرایی»، ابراز می‌دارد که اگرچه نام مهدی در قرآن نیامده است؛ ظهور این شخص در شماری از احادیث شیعه و سنی پیش بینی شده است. وی در ادامه می‌نویسد: «به طور کلی، عقاید مربوط به مهدی که می‌توان از احادیث جمع آوری کرد، حاکی از آن است که او از اهل بیت پیامبر اسلام است و همنام او و از لحاظ ظاهر هم شبیه اوست. او در هدایت مومنان، بر ضد گروه دجال و یاجوج و ماجوج هم پیمان می‌شود و در حقیقت به نابودی این ضد مسیح کمک خواهد کرد. پرستش خداوند را بار دیگر بنیان می‌نهد و عدالت و برابری را در میان ساکنان زمین احیا می‌کند». او معتقد است که برخی از مسلمانان بسیار محافظه‌کار، به این دلیل که نامی از مهدی در قرآن ذکر نشده و یا به دلیل این که پیش‌بینی‌های مربوط به او در دو مورد از معتبرترین منابع حدیثی، یعنی صحیح مسلم و صحیح بخاری نیامده است؛ در خصوص این دیدگاه اظهار تردید می‌کنند؛ اما جمع کثیری از مسلمانان در طی قرون متمادی به این چهره فرجام‌شناختی معتقد بوده و هستند.

نقد و بررسی

مهدی در قرآن

اگرچه نزدیک به هفتاد شکل از مشتقات ریشه لغوی «ه دی» در قرآن کریم به کار رفته است، که در مجموع سیصد و شانزده مورد می‌شود؛ واژه «مهدی» در میان آن‌ها نیست. کلمه «مهدی» که معنایی نزدیک به مهدی دارد، چهار بار به شکل مفرد و هفده بار به صورت جمع در آیات قرآن استفاده شده است (الباقی، ۱۳۷۲: صص ۷۳۱ - ۷۳۶) به طور کلی، در تبیین اندیشه مهدویت در قرآن، به دو دسته از آیات می‌توان استناد کرد:

دسته اول: آیاتی که در بر دارنده نوعی وعده نجات در آینده بشریت است؛ که مهدویت به عنوان یکی از مصادیق بارز آن به شمار می‌آید. تعداد این دسته از آیات، زیاد نیست. دسته دوم: آیاتی هستند که به خودی خود، بر نجات و منجی موعود دلالتی روشن ندارند؛ اما در روایات متعدد، به مهدویت یا شخص مهدی، تفسیر یا تأویل شده‌اند. تعداد این آیات از دسته اول بیش‌تر است.

در مورد علت ذکر نشدن واژه «مهدی» در قرآن کریم، می‌توان گفت:

۱- بدون تردید، همه مسائل و احکام اسلامی در قرآن کریم نیامده است و منظور از آیه ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ (انعام: ۵۹)؛ مقام علم الاهی است، نه کتاب قرآن؛ اگر در برخی روایات هم به «لوح محفوظ» تفسیر شده، مقصود همان علم الاهی است.

۲- قرآن، کلام الاهی است که بشر از آوردن آیاتی همانند آن ناتوان است. این آیات، افزون بر اعجاز لفظی، تفسیری دارد و تأویلی؛ باطنی دارد و ظاهری؛ عبارتی دارد و اشارتی؛ حقایقی دارد و لطایفی؛ محکماتی دارد و متشابهاتی. در نتیجه، بسیاری از رموز قرآن بر ما پوشیده است. فخر رازی در مقدمه تفسیر خود درباره سوره حمد می‌گوید: «ممکن است از فواید و نفایس ارزشمند سوره حمد، ده‌ها هزار مسأله و حکمت، استنباط شود» (فخر رازی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ص ۳).

۳- خداوند، در قرآن کریم برای معرفی افراد از روش‌های مختلفی استفاده کرده است: الف) معرفی اشخاص از طریق آوردن نام آن‌ها؛ بر این اساس، نام برخی چهره‌های مثبت و منفی در قرآن آمده است (احزاب: ۴۰).

ب) معرفی با صفت: در این روش، گرچه نام کسی آورده نمی‌شود؛ از صفت ویژه‌ای سخن گفته می‌شود که به فردی معین دلالت دارد (مائده: ۵۵). این نوع معرفی در علم معانی بیان، از نوعی لطافت و تأثیر گذاری عمیق حکایت دارد.

۴- قرآن کریم در جایگاه قانون اساسی اسلام، بیش‌تر به کلیاتی از اصول عقاید و اجمالی از احکام و اخلاق پرداخته و سایر مقررات و تفصیل احکام عملی و جزایی و مدنی را به سنت نبوی موکول کرده و تبیین و تفسیر آیات را بر عهده پیامبر ﷺ گذاشته است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

الدُّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ﴿﴾ (نحل: ۴۴). خدای تعالی در این آیه از کلمه «تبیین»، که به معنای توضیح و تفسیر است، استفاده کرده، نه از الفاظی مانند قرائت و تلاوت که به معنای خواندن است. در آیه‌ای دیگر (حشر: ۷)، مسلمانان را به اطاعت از اوامر و نواهی پیامبر ﷺ فرمان داده و در جای دیگر (نساء: ۵۹)، تکلیف مسلمانان را در اطاعت از اولی الامر در دوران پس از پیامبر، معین نموده است.

۵- اگرچه نام «مهدی» در قرآن نیامده است؛ اندیشه مهدویت در اسلام، ریشه قرآنی دارد. آیات قرآن با قاطعیت تمام، پیروزی نهایی حق بر باطل را نوید داده و مستضعفان را وارثان حقیقی زمین قلمداد کرده است. برخی تعداد این آیات را حدود ۲۵۰ آیه شمرده اند^۱ مفسران شیعه و برخی از مفسران اهل سنت، این آیات را از طریق تفسیر، تأویل و یا تطبیق و با استناد به روایات، به حضرت مهدی عجل الله فرجه و قیام آن حضرت مربوط دانسته‌اند.

۶- طبق حدیث ثقلین که با تقریرهای مختلف از سوی راویان شیعه و سنی نقل شده است، «انسان هدایت‌شده» همسنگ قرآن است و همواره در کنار قرآن، به عنوان مبین قرآن، خواهد ماند. در پاره‌ای از روایات آمده است که در عصر ظهور، او قرآن را از غربت در آورده و احیا خواهد کرد؛ به گونه‌ای که گویی «کتاب جدید» آورده است (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۵۲، ص ۲۳۵).

مهدی در روایات

در میان آموزه‌های اسلامی، کم‌تر موضوعی به اندازه مهدویت مورد توجه قرار گرفته؛ به گونه‌ای که در هیچ یک از موضوعات بنیادین، به این اندازه سخن از بزرگان دین و معصومین نرسیده است. «مهدویت» در فرهنگ شیعه، از آموزه‌های اعتقادی و بلکه از ضروریات مذهب به شمار می‌آید. احادیث مربوط به این موضوع، چنان گسترده و فراگیر است که جایی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند. شهرت مهدی موعود، چنان است که ده‌ها تن از اصحاب ائمه،

۱. ر.ک: رضایی، محمد علی، «روش‌شناسی روایات تفسیری آیات قرآن»، فصلنامه انتظار موعود، ش ۱۹، ص ۱۱.

پیش از تولد آن حضرت، کتاب‌های مستقلی در مورد ولادت، غیبت، ظهور و نشانه‌های ظهور آن حضرت تألیف کرده‌اند. این مطلب، به شیعه اختصاص ندارد؛ بلکه بخش مهمی از عقاید اسلامی به حساب می‌آید که بر اساس بشارت‌های پیامبر ﷺ در میان تمامی فرقه‌ها و مذاهب اسلامی شکل گرفته است. سنت نبوی، در بر دارنده تمام شاخصه‌هایی است که برای تأسیس و بسط آموزه مهدویت در یک دین، ضرورت دارد. روایات فراوان نقل شده از پیامبر ﷺ، به روشنی، مهدی موعود را با اسم و عنوان و برخی جزئیات فردی معرفی کرده و در مورد حوادث پیش از ظهور و مقارن ظهور و ثمرات قیام او سخن گفته است. البته به ندرت کسانی پیدا شده‌اند که از پذیرفتن اصل مهدویت، سر باز زده، با دلایلی سست و واهی به انکار آن پرداخته و آن را فکری شیعی معرفی کرده اند (ابن خلدون، ۱۳۹۸: ج ۴، ص ۵۵۳).

با مروری بر کتاب‌های روایی اهل سنت، روشن می‌شود که موضوع مهدویت، در این منابع نیز به فراوانی مورد اشاره قرار گرفته است. علاوه بر روایات فراوان که در منابع اهل سنت به صورت پراکنده به چشم می‌خورد، تألیف کتاب‌های حدیثی مختص به آن حضرت، گویای جایگاه والای مهدویت در نزد عالمان سنی است. متون روایی اهل سنت را از این جهت، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- کتاب‌های عمومی^۱ که در آن‌ها به تناسب، به موضوع مهدویت اشاره شده است؛ از جمله این که آن حضرت از خاندان پیامبر ﷺ، از فرزندان علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام است، خصایص حضرت، زندگی و سیرت ایشان، چگونگی ظهور و حکومت آن حضرت و مباحثی از این دست.

۲- کتاب‌های حدیثی که به امام زمان علیه السلام اختصاص دارد و توسط علمای اهل سنت در

۱. «المصنف» عبد الرزاق، «الفتن» حماد، «المصنف فی الأحادیث والأخبار» ابن ابی شیبہ، «مسند» أحمد، «سنن» ابن ماجه، «سنن» أبو داود، «الجامع الصحیح» ترمذی، «المستدرک» حاکم نیشابوری، «کنز العمال فی سنن الأفعال و الأفعال» متقی هندی.

۲. «ربعون حدیث» أبو نعیم اصفهانی، «اللبیان فی أخبار صاحب الزمان» گنجی شافعی، «عقد الدرر فی أخبار المنتظر» مقدسی شافعی، «العرف السوردي فی أخبار المهدي» ابوبکر سیوطی،

همین زمینه به نگارش در آمده است. این نوع آثار، گویای مسلم بودن موضوع مهدویت و مهدی موعود در میان تمامی فرق اسلامی است (سلیمیان، ۱۳۹۱: ص ۸۳).

در میان آثار عمومی یا اختصاصی اهل سنت درباره حضرت مهدی، نکات قابل توجهی نیز دیده می‌شود؛ از جمله این که:

الف) روایات مهدوی گرد آوری شده توسط علمای اهل سنت بر اساس احادیث نبوی است؛

ب) در برخی از روایات، به آیاتی از قرآن کریم استشهاد شده است؛

ج) برخی از این آثار، در عصر غیبت صغری یا حتی پیش از تولد آن حضرت تألیف یافته است؛

د) در میان این آثار، نام معتبرترین کتب‌های اهل سنت، مانند صحاح سته، مسند أحمد حنبل و... نیز دیده می‌شود؛

ه) بسیاری از این تألیفات، و چه بسا نوع آن‌ها، در محیط‌هایی فارغ از هر گونه وابستگی شیعی، تألیف شده است؛

و) در این کتاب‌ها، مسائل گوناگون و حقایق بسیاری درباره آن حضرت آمده؛ همچنین

تأییدات و سخنان مفیدی از عالمان و محدثان اهل سنت، در این مورد ذکر شده است؛

ز) بزرگان زیادی از اهل سنت، به صحت این روایات تصریح کرده اند (العمیدی، ۱۳۸۸: صص ۵۴-۶۰)؛

ح) فراوانی احادیث نبوی در مورد «مهدی»، در کتاب‌های مذاهب اسلامی به اندازه‌ای است که دانشمندان علم حدیث به متواتر بودن آن تصریح کرده اند (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ص ۵).

استناد مستشرقین به آرای ابن خلدون

اندیشه‌های نادر و غیر مشهور ابن خلدون در موضوع مهدویت (ابن خلدون، ۱۹۷۸:

ص ۳۱۱) باعث گردیده تا برخی مستشرقین که به سخنان او استناد کرده‌اند؛ در صحت

روایات مربوط به مهدی به تردید دچار شوند. به عنوان مثال، «دارمستتر»^۱ که در نوشته‌های

.....
«البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان» متقی هندی.

۱. James Darmesteter

خود استنادات فراوانی به سخنان ابن خلدون دارد؛ مدعی است: «قرآن از مهدی صحبت نمی‌کند. ظاهراً مسلم است که پیغمبر اسلام، آمدن او را خبر داده بود؛ اما نمی‌توان گفت در واقع چه عقیده‌ای در خصوص مهدی داشته است... شک می‌توان داشت که خود محمد ﷺ در این خصوص بدین وضوح بیاناتی داشته باشد» (دارمستتر، ۱۳۱۷: ص ۹). «مارگلیوٹ» نیز معتقد است: «احادیث را هر گونه تفسیر کنند، دلیل قانع کننده‌ای در دست نیست که تصور کنیم پیامبر اسلام ظهور یک مهدی را برای احیا و تقویت اسلام لازم و حتمی شمرده باشد» (فخاری، ۱۳۷۸: ص ۵۹).

ابن خلدون از نادر اندیشمندان اهل سنت است که کوشیده است صحت احادیث مرتبط با مهدویت را در صحاح سته مورد تردید قرار دهد. حضور برخی رجال شیعه در سلسله سند روایت و روش او در جرح و تعدیل، ناهمخوانی مهدویت با نظریه «عصییت» (همگرایی)، تمسک به احوال مدعیان دروغین و ادعاهای متصوفه در این موضوع، باعث شد تا او در ردیف منکران مهدویت قرار گیرد.^۱ با وجود این، به جز معدودی از اندیشمندان اهل سنت، مانند رشیدرضا، احمدامین و اقبال لاهوری، کسی از اندیشه او استقبال نکرد. گذشته از آن که تخصص ابن خلدون در تاریخ و مسائل اجتماعی است و از میان انبوه روایات مربوط به مهدی، تنها بیست و سه حدیث را بررسی کرده و نوزده روایت را ضعیف شمرده است. وی از میان انبوه راویان، هفت نفر را نام برده و از سی و نه صحابی، فقط چهارده نفر را برگزیده است. برخلاف تصور عمومی، او نمی‌توانسته منکر اصل مهدویت باشد؛ چون در نهایت، چهار حدیث را در مورد مهدی پذیرفته و صحیح دانسته است (العمیدی، ۱۳۸۸: ۲۱۵). شاید بتوان وضوح غیر قابل انکار مهدویت در کتاب‌های معتبر روایی اهل سنت و همچنین عدم تخصص ابن خلدون در این موضوع مهم را از عوامل اصلی انزوای نظرات مهدوی او دانست؛ اما اندیشه ناصواب او بهانه‌ای شد تا برخی مستشرقان، مغرضانه یا جاهلانه، در این باره قلم‌فرسایی کنند.

۱. ر.ک: شمس‌الدین، زین‌العابدین، نقدی بر نظریه همگرایی ابن خلدون در تشکیل حکومت جهانی امام زمان علیه السلام، ترجمه عبدالله امینی، فصلنامه/انظار موعود، ش ۱۵، ص ۱۹۰.

توجه مستشرقین به صحیح مسلم و صحیح بخاری

برخی اسلام شناسان غربی، نپرداختن صحیحین به «مهدی» را به عنوان بهانه‌ای برای تضعیف مهدویت، در مقالات خود تکرار کرده‌اند. جالب توجه این که این خلدون به بهانه مقدم بودن جرح بر تعدیل، بسیاری از روایات را از درجه اعتبار ساقط می‌کند، اما در مورد روایات موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم، این روش را نمی‌پسندد؛ زیرا بر این باور است که روایات این دو کتاب را نمی‌توان دور انداخت؛ حتی اگر در سند آن‌ها راویانی باشند که جرح شده‌اند! با فرض قبول ادعای ابن خلدون، به رغم این که روایت صریحی درباره مهدی در این دو کتاب به چشم نمی‌خورد؛ در ضمن روایات مربوط به عصر ظهور، آن قدر روایت در مورد حضرت مهدی علیه السلام هست که بر مبنای بخاری و مسلم برای صحت، معتبر بوده و باور به وجود او را از دیدگاه مسلمانان تأیید کند.^۱ وآنگهی، بنا بر تعریف علمای حدیثی اهل سنت از حدیث صحیح و متواتر؛ پذیرش یک حدیث، مشروط به آمدن آن در صحیحین نیست. بخاری اذعان می‌کند احادیث صحیحی را که رها کرده ام، به مراتب بیش‌تر از آن روایاتی است که آورده‌ام (العمیدی، ۱۳۸۸: صص ۲۰۱-۲۱۵).

همان گونه که اشاره گردید، در این دو کتاب، روایاتی است که با استناد به سایر کتاب‌های روایی اهل سنت، مصداقی جز «مهدی علیه السلام» نخواهد داشت. به عنوان نمونه در صحیح بخاری (ج ۴، ص ۲۵) و صحیح مسلم (ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۲۴۴) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و إمامکم منکم؛ چگونه اید اگر پسر مریم بر شما فرود آید، در حالی که امامتان از شما باشد؟» یا فرمود: «یکون فی آخر أمتی خلیفة یحیی المال حثیا، لا یعدّه عدًا؛ در آخر امت من، جانشینی خواهد بود که مال را می‌پاشد پاشیدنی، و هیچ شمارش نمی‌کند» (مسلم، ۱۳۸۹: ج ۱، ص ۳۸).

۱. به عنوان مثال، حاکم نیشابوری روایاتی را پیرامون حضرت در ملاحم و فتن نقل کرده و می‌گوید: «بنا بر شرط شیخین [مسلم و بخاری] برای صحت، صحیح اند» (المستدرک علی-الصحیحین، ۱۳۹۱ ق: ج ۴، ص ۵۵۳).

نتیجه

شهرت علمی و روش‌مندی تحقیق و وسعت گستره بهره‌مندی از دایرةالمعارف‌ها، باعث گردیده تا چنین مجموعه‌هایی همواره در بر دارنده مهم‌ترین مقالات تخصصی و منعکس‌کننده برترین نظرات صاحب‌نظران آن عرصه باشند. در این میان، بیش‌تر مدخل‌های مرتبط با واژه «مهدی»، به تعریف لغوی و اصطلاحی آن پرداخته و در مواردی از مفهوم حقیقی آن فاصله گرفته‌اند. بیش‌تر نویسندگان این مقالات با برجسته‌سازی این مطلب که نام مهدی در قرآن نیامده، کوشیده‌اند تا این موضوع را به عنوان نقصانی بر اعتقاد به مهدویت قلمداد کنند. از سوی دیگر، اشتیاق مستشرقین و مهدی‌پژوهان غربی در استناد به اندیشه‌های غیرمشهور ابن‌خلدون و همچنین نپرداختن صحیح بخاری و صحیح مسلم به روایات مهدویت؛ باعث گردیده تا آنان با تردید افکنی در صحت روایات مربوط به مهدویت، اصل اعتقاد به مهدی موعود عجل‌الله فرجه را مورد تردید و انکار قرار دهند. روشن است که با توجه به جایگاه مهدویت در کتاب‌های معتبر روایی اهل سنت، تردیدافکنی افراد غیر متخصص، مانند ابن‌خلدون و همچنین ادعای خالی بودن صحیحین از روایات مهدوی راه به جایی نخواهد برد. آیات قرآن نیز اگرچه از شخص مهدی نام نبرده است؛ تصریح برخی آیات در بشارت حکومت نهایی صالحان و مستضعفان بر روی زمین و همچنین تأویل و تفسیر برخی آیات به مدد روایات نبوی، نشانه‌هایی از آن حضرت را به نمایش گذاشته است. آنچه مسلم است موضوع مهدویت همزاد اسلام بوده و بارزترین تجلی را در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته‌است. از این رو، تمام فرقه‌های اسلامی در پذیرش اصل آن اتفاق نظر دارند.

کتابنامه

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۱ش.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، بیروت: دارالقلم، ۱۹۷۴م.
۳. ابن فارس، أبوالحسین أحمد، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۴. بخاری، محمدبن اسمعیل، *صحیح*، قاهره: مطبعة مشهدی الحسینی، چاپ اول، ۱۳۷۰ق.
۵. جی، وایدنگرن، *محمد رسول خدا و معراج او*، آپسالا، ۱۹۵۵م.
۶. حاکم نیشابوری، حافظ ابی عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
۷. حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
۸. حرّ عاملی، محمدبن حسن، *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، تهران: دارالکتب الإسلامیة، سوم، ۱۳۶۶ش.
۹. دارمستتر، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ترجمه محسن جهانسوز، تهران: کتابفروشی ادب، ۱۳۱۷ش.
۱۰. *دایرةالمعارف هزاره گرایي*، انتشارات راتلیج، ۲۰۰۱م.
۱۱. *دایرةالمعارف اسلام (لیدن)*، جلد ۵، لیدن (هلند): بریل، ۱۹۸۶م.
۱۲. *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*، چاپ آکسفورد، ۱۹۹۵م.
۱۳. *دایرةالمعارف دین (میرچا البیاده)*، نیویورک: مک میلان، ۱۹۸۷م.
۱۴. دی. اس. مارگلیوث، *دایرةالمعارف دین و اخلاق*، نیویورک: بی نا، ۱۹۶۴.
۱۵. فصلنامه *انتظار موعود*، ش ۷، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود، بهار ۱۳۸۲.
۱۶. — ش ۸ و ۹، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود، تابستان و پاییز ۱۳۸۲.
۱۷. — ش ۱۱ و ۱۲، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود، بهار و تابستان ۱۳۸۳ش.
۱۸. — ش ۱۵، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود، بهار ۱۳۸۴ش.
۱۹. — ش ۱۹، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود، پاییز و زمستان ۱۳۸۵ش.
۲۰. سعیدی، احمد، *اوصاف المهدی*، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶ش.
۲۱. سلیمیان، خدامراد، *درسنامه مهدویت*، ج ۱، قم: مرکز تخصصی مهدویت، چاپ دهم، ۱۳۹۱ش.
۲۲. صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الأثر فی امام الثانی عشر*، قم: مؤسسه حضرت معصومه علیها السلام، ۱۴۱۹ق.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، مترجم: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، پنجم، ۱۳۷۴ش.

۲۴. طوسی، أبو جعفر محمد بن حسن، *کتاب الغیبه*، قم: مؤسسه معارف اسلامی، اول، ۱۴۱۱ ق.
۲۵. عبدالباقی، محمد فؤاد، *المعجم المفهرس*، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۲۶. العمیدی، سید ثامر هاشم، *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ترجمه محمد باقر محبوب القلوب، قم: مسجد جمکران، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ش.
۲۷. غالب، مصطفی، *الإمامة و قائم التیامة*، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۸. فخاری، عبدالحسین، *ذهنیت مستشرقان*، تهران: نشر آفاق، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش.
۲۹. فخر رازی، *تفسیر الکبیر*، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۲ ق.
۳۰. فردریک.م.دنی، *درآمدی بر اسلام*، بی جا، بی تا، بی تا.
۳۱. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، ج ۵۱، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۹۸۳ م.
۳۲. مسلم بن حجاج نیشابوری، *صحیح مسلم*، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق.
۳۳. موسوی گیلانی، سید رضی، *شرق شناسی و مهدویت* (دفتر اول)، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود، ۱۳۷۹ ش.

34. Bearman, TH, & others, *The Encyclopedia of Islam*, Netherland, Leiden, 2000.
35. Hasting, Games, *Encyclopedia of Religion and Ethics*, Charles Scribners sons, New York, 1964, vol 8.
36. Eliade, Mircea, *The Encyclopedia of Religion*, New York, Collier Macmillan publisher, London, 1987.
37. Recharad A, *Encyclopedia millennialism and Millennial Movements*, London, Routledge, 2000.
38. *The Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World*, Oxford, 1995.

تحلیل تعلیلی از بیداری زمینه ساز با تکیه بر آموزه‌های رضوی

حامد پوررستمی *

چکیده

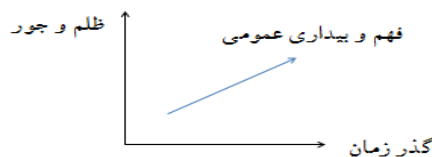
توسعه و تعمیق روزافزون بیداری عمومی، پدیده‌ای است که افزون بر ظهور خارجی آن، با نظریه رشد و تکامل بشر در گستره زمان، هم‌آوایی دارد. حسب تحلیل نویسنده، این بیداری به معنای افزایش فهم و به ستوه آمدگی جهانیان نسبت به ظلم موجود بوده و از این رو خود زمینه‌سازی بزرگ برای ظهور منجی عدل گستر قلمداد است. در آموزه‌های رضوی رمز و راز این بیداری و به ستوه آمدگی را می‌توان در دو پدیده شوم (۱) تعبید (بردگی و بندگی) و (۲) تبعید (ارزش‌ها و ارزشی‌ها) دنبال نمود.

«تعبید» خود دارای دو بعد فردی و اجتماعی است که در بعد فردی، شیطان و نفس، فرد را به تعبید برده و در بعد اجتماعی، طواغیت و حکومت‌های خودکامه، جامعه را به تعبید می‌کشاند. در تبعید نیز دو حیث تبعید ارزشی‌ها و ارزش‌ها وجود دارد که اولی به معنای آزار آزادیخواهان عالم و منصفان ظلم ستیز است و دومی به معنای رخت بر بستن عدالت به عنوان نماد، عصاره و منشاء ارزش‌ها و نیکی‌های دیگر می‌باشد و این همه موجبات بیداری و قیام عمومی را نسبت به بایسته‌های ارزشی و هنجاری سبب می‌شود. به باور نویسنده، این تازیانه دو ظلم تعبید و تبعید است که پشت بشری را سرخ کرده و به درد آورده و امروز نماد این درد بیدارگر، قیام‌ها و اعتراضات عمومی در منطقه و فرامنطقه است که خود، فصلی نوین از رونمایی فهم و خرد بشریت و بذری از بیداری است که میوه شیرین آن زمینه‌سازی نهایی برای ظهور منجی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: مهدویت، بیداری، زمینه‌سازی، تعبید، تبعید، امام رضا علیه السلام.

طرح بحث

بر اساس نظریه تکامل بشر در گستره زمان، روند افزایش فهم و خرد عمومی در این گستره را باید انتظار داشت. سیری گذرا در احوال و رفتار ملت‌ها نیز حاکی از آن است که با گذر زمان فهم و شعور عمومی نسبت به بایسته‌های ارزشی افزایش یافته است. اگرچه میزان این فهم عمومی از فراز و فرودهایی برخوردار بوده است؛ شیب منحنی رو به بالا بوده و هر چه به آخرالزمان نزدیک‌تر می‌شویم، این افزایش بیش‌تر است. البته این بدان معنا نیست که ظلم و جور، روند کاهشی به خود بگیرد؛ بلکه اساساً این افزایش ظلم و جور است که فهم و شعور عمومی و حس ظلم‌ستیزی آنان را افزایش می‌دهد، بدین معنا که روند افزایش ظلم با روند افزایش بیداری عمومی نسبت مستقیم دارد:



در واقع در بستر و گذر زمان، نوعی تکامل در حوزه فکر و بینش پدیدار می‌شود که یکی از مصادیق و جلوه‌های آن را می‌توان قیام و بیداری مردمی دانست که در مقابل ظلم و ناهنجاری‌ها شکل می‌گیرد. از این رو، یکی از شاخص‌های سیر تاریخ، توسعه و تعمیق

۱. نزد برخی از دانشمندان اسلامی این، اصلی مسلم است. به عنوان مثال، استاد حسینی همدانی می‌آورد: «ناگفته پیدا است که اصل تکامل که یکی از اصول مسلم است همین اختلاف را ایجاب می‌کند؛ زیرا در هر مرحله از تکامل یک سلسله قوانین هست که باید در همان مرحله جاری شود» (حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۱۸۴). همچنین آیت الله طالقانی با توجه به آیه ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ...﴾ (نور: ۴۵-۴۶)؛ آن‌را ناظر به سیر تکاملی می‌داند که به سوی جهان عقل پیش می‌رود و نسبت به عالم و نوع قبل هر نوعی، به عالم عقل نزدیک‌تر می‌گردد (طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۳۷؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷۴).

بیداری عمومی است که البته خود این پدیده، معلول عوامل دیگری است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

در اندیشه دانشمند شهید، مرتضی مطهری همان طور که یک فرد از سه دوره کودکی (دوره بازی و افکار کودکانه)، جوانی (دوره خشم و شهوت) و عاقله (دوره پختگی و استفاده از تجربیات و حکومت عقل) برخوردار است؛ اجتماع بشری نیز باید این سه دوره را طی کند. یک دوره، دوره اساطیر و افسانه‌ها و به تعبیر قرآن دوره جاهلیت است. دوره دوم، دوره علم است؛ ولی علم و جوانی؛ یعنی دوره حکومت خشم و شهوت و دوره ای که واقعا در آن دوره معرفت و عدالت و صلح و انسانیت و معنویت حکومت می‌کند (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۶۰، با اندکی تلخیص و تصرف).

برهه بیداری ظلم ستیز را باید یکی از مراحل پختگی انسان‌ها دانست که در واقع نوعی قیام فکری و عملی بوده و این از شروط بایسته ظهور منجی می‌باشد. بیداری‌هایی که در جهان رخ می‌نماید، چه عربی باشد، چه اسلامی و چه انسانی^۱؛ اگر همگی در برابر ظلم و جور ارباب زر و زور باشد، خود می‌تواند گامی بلند در زمینه سازی ظهور باشد. یعنی اگر خواست عمومی برون رفت از ظلم و جور موجود و مطالبه وضعیتی مطلوب و بهینه باشد، این مهم نهایت همگامی و هم آهنگی را با حقیقت «یَمَلَا الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا کَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جُورًا» (ابن بابویه قمی، بی‌تا: ص ۱۶۳؛ کلینی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۳۸؛ ابن قتال نيسابوری، بی‌تا: ص ۱۰۰ و محمدبن ابراهیم النعمانی، بی‌تا: ص ۸۶) رقم خواهد زد؛ بدین معنا که به ستوه آمدگی جهانیان از ظلم موجود، زمینه سازی مهم برای ظهور عدل گستر می‌باشد.

۱. اگر چه به باور نویسنده بیداری‌های موجود در کشورهای اسلامی، اسلامی است، نه سکولار یا ملی-عربی؛ و بیداری موجود در کشورهای غیراسلامی نیز که علیه هژمونی ظلم و جور است، اگر چه ماهیت اسلامی نداشته؛ انسانی بوده و از مطالبات اسلام و در جهت اهداف آن می‌باشد.

مفهوم، دامنه و کارکرد بیداری

به یک معنا می‌توان بیداری را آگاهی و شعور نسبت به هست‌ها و نیست‌ها، بایسته‌ها و نبایسته‌ها و واقعیات و حقایق موجود دانست که البته خود از مراتب و درجاتی برخوردار است. این بیداری با افزایش قوه خرد و رشد عقلانی در هم تنیده می‌باشد؛ موهبتی که با ظهور منجی و عنایت خاص او به اوج خود می‌رسد. از این رو بیداری معلول رشد عقلانی بوده و به تعبیر اندیشمندان اسلامی، هر چند در زمینه‌سازی طلوع خورشید ظهور، روشن نگاهداشتن چراغ وحی و دفاع از حریم آن سهم عمده دارد؛ این مهم جز با پرداختن به تنویر جان‌ها به مصباح عقل به دست نمی‌آید (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ص ۱۷۴). بنابراین، جهاد علمی در جهت معرفت‌افزایی و خرد پروری جهانیان خود نصاب بیداری را ارتقا داده و به روند زمینه‌سازی کمک شایانی می‌کند. از این رو، اگر بیداری عمومی یکی از نشانه‌های ظهور نباشد، بدون تردید از شرایط ظهور قلمداد می‌شود؛ چراکه عدم حمایت عمومی و قلت یار از مهم‌ترین موانع ظهور و قیام منجی است. به عنوان مثال، یکی از عوامل غیبت در لسان روایات، عدم حمایت عمومی و فقدان امنیت جانی برای امام منتظر و امکان کشتن او معرفی شده است؛ از این رو حمایت عمومی جهانیان و احساس تشنه کامی نسبت به منجی ظلم ستیز و عدالت گستر گامی بنیادین در رفع یا کاهش موانع ظهور می‌باشد.^۱

در یک تقسیم بندی، صف آرای جبهه‌ها و طیف‌های زمینه ساز و زمینه سوز در آخرالزمان به شکل زیر است؛ یاوران عملی باطل، یاوران نظری باطل، تثبیت نیافتگان، یاوران نظری حق، یاوران عملی حق:

۱. در روایات به تعبیرات گوناگون از این موضوع یاد شده است. از جمله با عبارات «یخاف علی نفسه الذبح» (صدوق، کمال الدین، ۱۴۰۵ق: ص ۴۸۱)؛ یا «اوما بیده الی بطنه» (کلینی، کافی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۳۷؛ صدوق، *علل الشرایع*، بی تا: ج ۱، ص ۲۴۶؛ سید بن طاووس، *جمال الاسبوع*، ۱۳۷۸: ص ۳۱۴)؛ و یا با عبارت «یخاف القتل» (طوسی، *الغیبة*، ۱۴۱۱ق: ص ۳۳۲).

هنر بیداری زمینه ساز در افزایش نصابهای ظهور منجی

یاوران عملی حق - یاوران نظری حق - تثبیت نیافتگان - یاوران نظری باطل - یاوران عملی باطل



۷۱

استعاره عود

تحلیل تعلیلی از بیداری زمینه ساز با تکیه بر آموزه های رضوی

در این بین، هنر بیداری ظلم ستیز و زمینه ساز آن است که می تواند هر یک از طیف های مذکور را به سوی طیفی برتر و والاتر سوق دهد یا دست کم آن که طیف تثبیت نیافته را از رکود و خمودی خنثی گون خارج نماید و به جرگه یاوران نظری یا عملی جبهه حق ملحق کند. این مهم به سهم خود، نصابها و زمینه ها را برای منجی خواهی و عدالت جویی افزایش خواهد داد؛ چرا که نقش بیداری توده های عوام و خنثی گون را در سرنگونی طاغوتها و پیدایش تحول زمینه ساز نباید نادیده گرفت. از این روست که بر اساس آموزه های رضوی، تنها طیف مخرب زمینه سوز به عقاب الاهی دچار نخواهند شد؛ بلکه اگر توده های قاعد و ساکت بیدار نشده و به عملکرد طیف های نظری و عملی زمینه سوز راضی باشند؛ آنها نیز از خشم و عذاب الاهی ایمن نخواهند بود. امام رضا علیه السلام راز هلاک گروهی را در جریان حضرت نوح علیه السلام سکوت و رضایت آنها نسبت به دشمنان خدا برمی شمارد^۱. یا آن که در دیگر حدیث

۱. عن عبدالسلام بن صالح الهروی، عن الرضا علیه السلام قال:.... وأما الباقون من قوم نوح علیه السلام فاغرقوا لتكذيبهم لنبی الله نوح علیه السلام، وسائرهم اغرقوا برضاهم بتكذيب المكذبین، ومن غاب من أمر فرضی به كان كمن شهده وأتاه (صدوق، محمد، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۷۵، ح ۲).

رضوی، محب عاصی و معین و حامی ظالم همانند خود عاصی و ظالم دانسته شده است.^۱ این باور درست است که فصل نوینی از بیداری، دست کم از صد سال قبل ظهور و بروز کرده و آن پیدایش زمزمه‌های عدم کارآمدی نظام‌های موجود در عرصه‌های گوناگون زندگی بشر و در نتیجه نیاز به حکومت جهانی واحد و عادل می‌باشد.^۲ فصل دیگر و نوتر این بیداری را باید امروزه در تحولات بیدارگون منطقه ای و فرامنطقه‌ای دنبال نمود که همگی دارای فصلی مشترک هستند و آن، قیام علیه ظلم و جور و تبعیض موجود و بانیان آن است. این پدیده همان بیداری و جبهه‌گیری طیف خنثی، ساکت و تثبیت نیافته است. پدیده ای مهم که در واقع یک «نه» بزرگ به حکومت‌ها و حاکمان موجود است. از منظر رهبری نظام اسلامی ایران، این پدیده، بیداری بوده و دامنه آن گسترش خواهد داشت و تا قلب اروپا خواهد رفت. ایشان می‌افزاید: «آن روزی پیش خواهد آمد که همین ملت‌های اروپایی علیه سیاستمداران و زمامداران و قدرتمندانی که آن‌ها را یکسره تسلیم سیاست‌های فرهنگی اقتصادی آمریکا و صهیونیسم کردند، قیام خواهند کرد. این بیداری حتمی است».^۳

این بیداری، توده‌های مردمی را نسبت به ظلم و جور بیدار کرده و نظام‌های طاغوتی را یکی پس از دیگری تضعیف و ساقط می‌نماید و بدین گونه نصاب‌ها را برای ظهور منجی عدالت گستر افزایش می‌دهد.

۱. من أحبّ عاصياً فهو عاص، ومن أحبّ مطيعاً فهو مطيع، ومن أعان ظالماً فهو ظالم، ومن خذل عادلاً فهو ظالم (صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۲۳۵، ح ۷).

۲. «آیا در صد سال پیش - تا چه رسد به پانصد سال پیش - این افکاری که امروز در میان افراد بشر پیدا شده، پیدا شده بود؟! امروز دیگر روشنفکران جهان می‌گویند: یگانه راه چاره بدبختی‌های امروز بشر تشکیل یک حکومت واحد جهانی است. اصلاً در گذشته چنین فکری به مخیله بشر نمی‌توانست خطور بکند» (مطهری، سیری در سیره ائمه علیهم السلام، ۱۳۷۳: ص ۲۵۸).

۳. در دیدار با معلمان سراسر کشور، اردیبهشت ۱۳۹۰.

مساله، اهمیت و فرضیه تحقیق

اما رمز و راز این به ستوه آمدگی در چیست و چه عواملی در پیدایش بیداری و افزایش شعور عمومی دخیلند؟ این مساله موضوعی است که پرداختن به آن از دو حیث نظری و اجرایی قابل توجه است: از حیث نظری تعلیل این موضوع نوعی تغذیه و تعالی فکری و معرفتی در دکترین مهدویت بوده و از حیث اجرایی و عملی نیز، رسالت و نقشه راه ما را در آگاهی بخشی و ترویج و تبلیغ عملی عوامل بیداری روشن می کند تا محصول و معلول آن، بیداری فزون تر مخاطبان و هموعان منطقه ای و فرامنطقه ای باشد. فرضیه تحقیق نیز آن است که بیداری زمینه ساز ناشی از دو ظلمی است که بر بشریت روا داشته شده است: ۱. تبعید ۲. تبعد (ارزش ها و ارزشی ها) که هر چه به آستانه ظهور نزدیک تر می شویم، این دو ظلم نیز فزون تر و فراگیرتر می شود و به تبع آن بیداری زمینه ساز نیز رنگ و قوت بیش تری به خود می گیرد. حال به بسط و پردازش آن ها می پردازیم:

تبعید

در آموزه های رضوی توحید و کلمه «لا اله الا الله» قلعه مستحکم خداوند و رمز بندگی و عبودیت خداوند است.^۱ حدیث مشهور «سلسلة الذهب» رمز آرامش و آسایش بشر را تشرف به حقیقت توحید می داند؛ یعنی انسان تنها و تنها باید عبد خدا و تنها معبودش خدا باشد؛ چرا که واژه «اله» با توجه به قراین لغوی و قرآنی، به معنای معبود و عبد می باشد. فراهیدی در العین ذیل واژه «اله» یکی از معانی آن را «عبد» ذکر می کند و از دگر سو عبادت نیز به معنای اطاعت آمده است.^۲

طریحی نیز در مجمع البحرین «عَبَدَ» را به معنای اطاعت کردن گرفته و برای سخن

۱. در حدیث معروف سلسلة الذهب امام می فرماید: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» (صدوق، توحید، ۱۳۸۷ق: ص ۲۵؛ اربلی، کشف الغمّة، ۱۹۸۵م: ج ۳، ص ۱۰۲). البته امام در ادامه می فرماید شرط آرامش در قلعه توحید، پذیرش امامت و ولایت است.

۲. فراهیدی، العین، ذیل عبد و طوع.

خود به آیه «بل كانوا يعبدون الجن...» استناد می‌جوید. جنیان را عبادت می‌کردند؛ یعنی آن‌ها را اطاعت می‌کردند؛ همچنان که در آیه ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (یس: ۶۰)؛ «لاتعبدوا» به معنای «لاتطیعوا» است. قراین روایی نیز بر همین نکته تصریح و تاکید دارند؛ از جمله آن که در دکتربن امام رضا علیه السلام پذیرش و زیر بار رفتن حرف کسی، در واقع عبودیت و پرستش اوست؛ حال اگر این کس خدا باشد، عبادت خدا و اگر ابلیس باشد، عبادت ابلیس تحقق می‌یابد.

عبودیت و بندگی در دو حوزه فردی و فرا فردی بروز و ظهور می‌نماید. در حوزه فردی، فرد موحد است و تحت حمایت بندگی خداوند قرار می‌گیرد؛ اما در حوزه فرافردی و اجتماعی، جامعه موحد و بنده خدا است و آن، در صورتی است که مردم تحت حکومت و قوانین خدا و رهبر خدایی باشند، نه تحت حکومت طاغوت. اگر مردم جامعه، خواه یا ناخواه به اطاعت و تبعیت از قوانینی ملزم باشند که خواست خداوند متعال نباشد، بلکه تابع امیال و آرای حاکمان آن باشد؛ چنین جامعه ای در واقع در بند قوانین و فرامین طاغوت بوده و به بردگی و بندگی طاغوت گردن نهاده و این به معنای آن است که جامعه به تعبید طاغوت عصر خود مبتلا شده است. از این رو اطاعت از خدا یا شیطان، عبودیت و بندگی الهی یا شیطانی را رقم می‌زند. این موضوع را می‌توان بدین شکل ترسیم نمود:

۱. قال المفسرون: یریدون الشیاطین حیث اطاعوهم فی عبادة غیر الله (طریحی، مجمع البحرین، ۱۴۰۸ق: ذیل عبد، ج ۳، ص ۱۰۶).
۲. یابن أبی محمود لقد أخبرنی أبی عن أبیه عن جدّه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من أصغى إلى ناطق فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله عز وجل فقد عبد الله، وإن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس. یا امام در جای دیگر می‌فرماید: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من اطاع مخلوقا فی غیر طاعة الله جل و عز فقد كفر و اتخذ لها من دون الله (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ۱۴۰۴ق: ص ۴۲۰).



بشر معاصر هم از شرک فردی خسته شده است؛ یعنی ملولیت از هواپرستی که او را از طعم شیرین زندگی موحدانه دور کرده و احساس پوچی و بی معنایی در زندگی او جاری نموده است؛ و هم از شرک اجتماعی که جامعه به بردگی و بندگی طاغوت گردن نهاده است، نه این که ولایت خدا را پذیرفته باشد. به دیگر بیان در بعد فردی، شیطان و نفس، فرد را به تعبید می‌برد و در بعد اجتماعی، طاوغیت، جامعه را به تعبید می‌کشاند. در آموزه‌های علوی خبر از وضعیت رقت بار مردمی است که زیر یوغ فراعنه بودند و در ادامه به بردگی مردم توسط فراعنه تصریح شده است: «اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عِبِيدًا؛ فرعون‌های زمان، آن‌ها را به بردگی کشاندند»؛ و همواره بدترین شکنجه‌ها را بر آنان وارد کردند؛ داستان مردمانی که به جای بندگی خدا، برده و بنده طاغوت بودند (شوشتری، ۱۳۷۶: ج ۱۴، ص ۴۰۶). روشن است که در جامعه فرعون‌ی عده زیادی هم بودند که حکومت فرعون را برنمی‌تابیدند و خواستار نابودی او بودند؛ اما ظاهر مبانی روایی و قرآنی، همه جامعه را عبد فرعون دانسته است؛ همان‌طور که قرآن کریم این تعبید رفتگی را چنین وصف می‌کند: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (شعراء: ۲۲) یعنی موسی به فرعون می‌گوید: تو بلای تعبید را بر سر بنی اسرائیل آورده ای و آن‌ها را به بندگی و بردگی خودگرفته‌ای؛ حال بر من منت

می‌گذاری که من تو را در کاخ خود نعمت بخشیدم و بزرگ کردم؟! گفتنی است یکی از موانع و چالش‌های ظهور منجی نیز، وجود طواغیت و هژمونی‌های زر و زور است که جامعه را به تعبید و بردگی خود می‌کشانند. بر اساس روایتی از حضرت حجت علیه السلام راز غیبت امام و دوری آن حضرت از شیعیان، قرار گرفتن قدرت و حکومت در دست فاسقان بیان شده است.^۱ از این رو در آموزه‌های رضوی به بردگی طاغوت رفتن و در بند شرک اجتماعی بودن گناهی بزرگ و خطایی پر دردسر و پردامنه برای فرد و جامعه قلمداد می‌شود؛ به طوری که دو نفر مسافر به خراسان آمدند؛ در آن‌جا به حضور حضرت رضا علیه السلام رفته و پرسیدند: ما از فلان‌جا آمده‌ایم؛ آیا نماز ما شکسته است یا تمام؟ حضرت رضا علیه السلام به یکی از آن‌ها فرمود: نماز تو شکسته است و به دیگری فرمود: نماز تو تمام است؛ با این‌که آن‌ها از یک‌جا آمده بودند، و در حد سفر آن‌ها هیچ‌گونه فرقی نبود؛ لذا آن‌ها تعجب کردند که چرا جواب مسأله دو گونه شد. امام هشتم علیه السلام برای آن کس که فرموده بود نماز تو تمام است؛ چنین توضیح داد: «زیرا تو به مقصد دیدار سلطان (مأمون ظالم) آمده‌ای؛ بنابراین، سفر تو سفر گناه است و سفر گناه موجب قصر نماز نمی‌شود» (حر عاملی، ۱۴۱۲ق: ج ۵، ص ۵۱۰). از این رو امام گناه دلدادگی به طاغوت را به مردم هشدار می‌داد و این مهم حتی در تبیین احکام و مسأله فقهی نیز ترک نمی‌شد و پیوسته مردم را از طاغوت برحذر می‌داشت. در بیانی دیگر امام رضا علیه السلام به یکی از کارمندان طاغوت فرمود: «اگر از کوه بیفتم و قطعه قطعه شوم، بهتر از آن است که کارگزار طاغوت باشم؛ مگر آن‌که مشکلی از مؤمنان بگشایم.» سپس فرمود: «خداوند، کارگزاران طاغوت را در سراقی از آتش قرار می‌دهد تا از

۱. به بیان علامه طباطبایی در المیزان، چیزی که تو آن را نعمت خود بر من می‌خوانی و مرا به کفران آن سرزنش می‌کنی، نعمت نیست؛ بلکه تسلط جابرانه و ظالمانه‌ای است که نسبت به من و به همه بنی اسرائیل روا داشته‌ای و تعبید و برده گرفتن مردم به ظلم و زور نعمت نیست (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷ق: ج ۱۵، ص ۲۶۵).

۲. «نَحْنُ وَ إِن كُنَّا نَأْوِيْنَ بِمَكَانِنَا النَّارِيَّ عَنِ مَسَاكِيْنِ الظَّالِمِيْنَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيْعَتِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِيْنَ» (طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۶۸ق: ج ۲، ص ۴۹۵).

حساب خلایق فارغ شود» (قرائتی، ۱۳۸۳: ج ۷، ص ۱۶۵).

بنابراین، قیام ملت برای رهایی از بندگی طاغوت و حرکت به سوی توحید، امری ضروری است و بیداری زمینه‌ساز این مهم را در خود جای داده است. به دیگر معنا، تازیان‌های شرک فردی و به خصوص شرک اجتماعی، بشر را از وضع موجود خسته و ملول کرده و او را به آزادی معنوی می‌خواند؛ چرا که تعبید و بندگی طاغوت درون و برون با فطرت و خمیرمایه‌های درونی بشر سازگار نبوده و به تدریج آگاه و ناخودآگاه علیه آن برمی‌خیزند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «خداوند متعال بر مخلوقات خود مصلح و ارسته را رهبر قرار می‌دهد، نه عبد شیطان و هوای نفس را؛ تا در سایه رهبر دادگستر مردم در قلعه حصین توحید قرار گرفته و به حیات الهی زنده شده و زندگی نمایند»؛ چرا که توحید دژ مستحکم آرامش بشری است و بشر برای به دست آوردن آن، به دنبال منجی است و بدان سو قیام می‌کند و پیش می‌رود. در آموزه‌های دینی، آسایش و آرامش بندگان در حوزه‌های فردی و فرافردی یکی از کارکردهای مهم توحید اجتماعی است. امیر بیان علی علیه السلام می‌فرماید: «وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَ حَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَيْهِ مَنَعَتِهِ، وَ يَسْتَقِيمُونَ إِلَيْهِ جِوَارِهِ؛ خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد، بر اساس رحمت خود، مایه آسایش بندگان و پناهگاه امنی برای پناه آوردن بندگان قرار داده است تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند.» (دستی، نهج البلاغه، نامه ۵۳). در این بیان، دو واژه «افضا» و «حریم» شایسته تامل می‌باشند. از منظر لغویون در واژه «افضا» که ناقص واوی بوده و همراه با حرف اضافه «با» و به معنای رساندن و اعطا کردن است؛ نوعی وسعت و فراخی وجود دارد. ^۲ با توجه به بار معنایی مذکور استنباط می‌شود خداوند می‌خواهد با پیمان‌های برآمده از توحید، نوعی وسعت،

۱. «ولا يفرض الله على العباد طاعة من يعلم أنه يظلمهم و يغويهم. ولا يختار لرسالته و يصطفى من عباده من يعلم أنه يكفر و يعبد الشيطان من دونه» (ابن شعبة الحرائی، *تحف العقول*، ۱۴۰۴ق: ص ۴۲۱).

۲. «الفاء و ضاد و الحرف المعتل اصل صحيح يدل على انفساح في شيء و اتساع. ومن ذلك الفضاء: المكان الواسع» (ابن فارس، *مقاييس اللغة*؛ جوهری، *صاح اللغة*، ذیل «فضی»).

فراخی و آزادگی را میان زندگی بشر به وجود آورد و بیداری زمینه ساز به دنبال این نعمت بزرگ است. از سوی دیگر، واژه حریم بر وزن فعلیل بوده و به معنای اسم مفعولی آن، یعنی بسیار نهی شده و بازداشت شده می‌باشد.^۱ از این نکته نیز برمی‌آید که مراد از «حریماً یسکنون الی منعه» آن است که دژ توحید همانند منطقه ممنوعه و حفاظت شده ای است که خداوند با حکمت و قدرت خود بندگان را در آن جای داده و آن‌ها خواهند توانست زندگی امن و خوشی را داشته باشند.

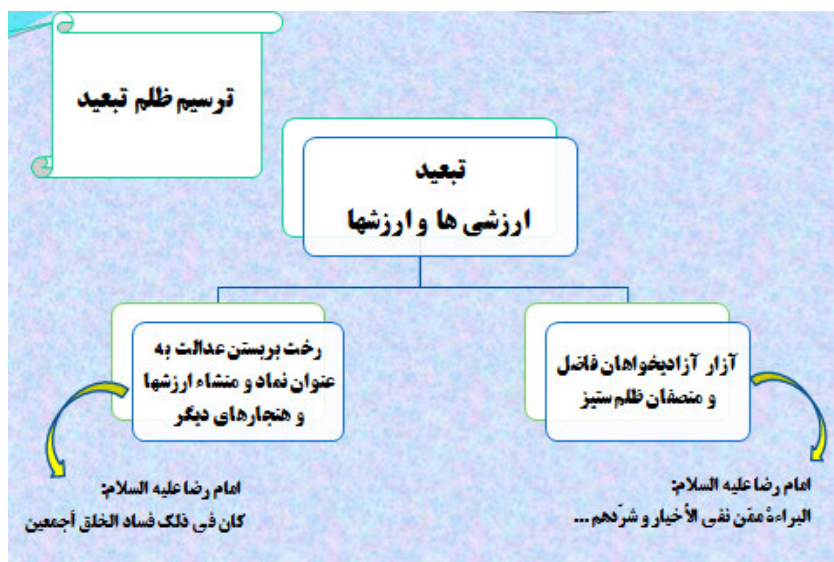
امروز درد مشترک بشر پرت شدن از این قلعه حیاتی و پر کارکرد است و یکی از علل بنیادین بیداری زمینه ساز را باید در تبعیدی جست که امروزه چنگالش را بر فرد و جامعه پهن کرده و زخم‌ها و آلام ناشی از آن، خمیرمایه‌های درونی بشر را بیدار نموده که نمودش در بیداری موجود در منطقه و فرامنطقه است.

تبعید

تبعید و به کنار راندن ارزش‌ها و ارزشی‌ها، عامل دیگری در بیداری زمینه ساز است. به دیگر معنا، رخت بر بستن بایسته‌های زندگی مدنی، مانند عدالت، امنیت، رفاه و رواج مفاسد و ناهنجاری‌های اجتماعی و اخلاقی از سویی و کنار گذاشتن صالحان از مسند قدرت و مدیریت جامعه از سوی دیگر، به تدریج صبرها را لبریز و موجبات بیداری و قیام علیه وضع موجود را رقم می‌زند. از این رو، تبعید بر دو قسم تبعید ارزشی‌ها و ارزش‌هاست. گفتنی است واژه تبعید بر وزن تفعیل به معنای دور کردن است، نه دور شدن و این که از صیغه متعدی استفاده شده، بدان علت است که رخت بر بستن ارزش‌ها و ارزشی‌های هر جامعه، بدون سبب و مباشر رخ نمی‌دهد؛ بلکه علل و عواملی دارد که با نقش آفرینی مخرب خود زمینه‌های آوارگی و طرد ارزش‌ها را در جامعه رقم می‌زنند.

۱. فراهیدی، خلیل، کتاب العین، ذیل حرم.

قبل از تشریح موضوع تبعید، اجمال آن را در نمودار زیر ملاحظه می‌فرمایید:



(۱) تبعید ارزشی‌ها

سیری اجمالی در روایات امام رضا علیه السلام حکایت از آن دارد که یکی از بایسته‌های مهم دینی اهتمام و عنایت به ارزشمداران، نیکان و اخیار و ضرورت به کار گماشتن آن‌ها در مدیریت امور جامعه است. امام علیه السلام بر برائت و بیزاری از کسانی که دست خود را به طرد و تبعید نیکان و صالحان آلوده کرده‌اند، تصریح و تاکید دارد. حضرت در روایت مشهور اسلام محض، از جمله شاخصه‌های اسلام راستین را این مهم برشمرده است:

والبراءة ممن نفى الأخیار و شردهم و آوى الطرداء اللعناء وجعل الأموال دولة بين الأغنياء واستعمل السفهاء مثل معاوية وعمرو بن العاص لعینی رسول الله صلى الله عليه وآله، والبراءة من أشیاعهم والذین حاربوا أمير المؤمنين علیه السلام... البراءة من أهل الإستیثار ومن أبی موسى الأشعریّ وأهل ولايته الذین ضلّ سعیرهم فی الحیاة الدنيا... والبراءة من الأنصاب والأزلام أئمة الضلال وقادة الجور کلهم أولهم وآخرهم... (صدوق، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۱۳۳ و مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۶۵، ص ۲۶۳).

حضرت بر بیداری و ضرورت بیزاری از گروه‌های زیر پای می‌فشارند:

- برائت و بیزاری از کسانی که خوبان را شکنجه و تبعید نموده و مطرودان و اراذل را بر مسند کار می‌نشانند.

- برائت از کسانی که ثروت را تنها در طبقه غنی و مترف به جریان انداخته و سفیهانی همچون معاویه و عمروعاص را به کار می‌گمارند.

- برائت از پیروان و هواداران خط معاندین ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.

- برائت از خط ابوموسی اشعری و پیروانش که ادعای دین دانی شان گوش فلک را پر کرده است؛ اما از حقیقت دین و دین داری خالی و تهی هستند.

تأملی اندک نشان می‌دهد که ماهیت و جوهر این خطوط و طیف‌ها، امروزه نیز به جولان و جور خود مشغولند و این بیان رضوی برای امروز ما کاربردی‌تر و بنیادی‌تر می‌باشد. به عنوان مثال نمود خط ابوموسی اشعری را امروزه می‌توان در حاکمان و عالمان برخی کشورهای عربی ملاحظه نمود.

تصریح امام بر وجود پیروان خط گمراهی و کفر، مانند معاویه و عمروعاص و ابوموسی اشعری (أئمة الضلال و قادة الجور کلهم أولهم و آخرهم) از بدو تا ختم حکایت از آن دارد که این خط همواره بوده و ادامه حیات خواهد داد^۱.

گفتنی است که بیداری زمینه ساز و در پی آن، قیام حضرت حجت علیه السلام همین خط کفر و ظلم را نشانه گرفته است که خطی ممتد از ابتدای ظلم تا انتهای آن می‌باشد. راوی می‌گوید: روزی محضر شریف حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب شدم و در خصوص حدیثی از

۱. در آموزه های نهج البلاغه نیز نسبت به خطر زمامداری نالایقان و چالش‌ها و آسیب‌های برخاسته از آن، که یکی از آن‌ها طرد و جنگ با خوبان است، هشدار داده شده است: «وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَةَ خَوَلَاءِ وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا؛ لکن از این اندوهناکم که بی‌خردان، و تبه‌کاران این امت، حکومت را به دست آورند، آن‌گاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند؛ با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند» (دستی، نهج البلاغه، نامه ۶۲).

امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا این فرموده صحیح است: «هنگامی که امام زمان علیه السلام خروج نماید، تمام ذریه قاتلین امام حسین علیه السلام را به جهت کردار پدرانشان نابود می نماید و انتقام خون جدّ مظلومش را می گیرد»؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «بلی؛ صحیح است.» گفتم: آیه قرآن که می فرماید: نمی توان گناه شخصی را بر دیگری تحمیل کرد؛ چه می شود؟ فرمود: خداوند متعال در تمام گفتارش صادق و راست گو است؛ ولیکن ذریه قاتلین حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام چون به کردار پدرانشان راضی بودند و به اعمال و حرکات زشت آن‌ها فخر و مباهات می کردند؛ شریک جرم هستند؛ چون هرکس به کردار دیگری - چه خوب و چه بد - راضی باشد در ثواب و عقاب او شریک است، گرچه شخصی در مغرب ظلم کند و دیگری در مشرق نسبت به کار او راضی و خوشحال باشد. پس در این صورت شریک جرم محسوب می شود (صدوق، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۲۷۳).

جهان امروز، حبس، شکنجه و تبعید عالمان و مبارزان اسلامی را به وفور در خود می بیند. امروزه شکنجه و تبعید رهبران ظلم ستیز، عدالت جو و انسان‌های وارسته افزایش یافته است و این موضوع، یعنی ظلم بر خوبان عدالت جو را می توان یکی از علل بیداری و قیام‌های منطقه و فرامنطقه دانست، به طوری که یکی از جرقه‌های مهم در بیدارها و قیام‌های مردمی در ایران، همین موضوع بود و امروز نیز در کشورهای عربی، از جمله عربستان این عامل یعنی، دستگیری رهبران دینی نقش بیدارگری بازی می کند.

از این رو برائت و قیام فکری و عملی در مقابل خط گمراهی و ستم و سردمداران آن از ابتدا تا انتها (أئمة الضلال وقادة الجور کلهم أولهم و آخرهم) بایسته ترین و شایسته ترین معروف زمینه ساز است؛ چرا که زمینه و شرایط را برای جهاد و همراهی با امام عادل بیش از پیش فراهم می کند؛ جهادی که از منظر امام رضا علیه السلام امری واجب و لازم است: «الجهاد واجب مع الامام العادل» (حر عاملی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۱، ص ۳۲، باب ۱۲ از ابواب جهاد) و طبعاً این جهاد، امیران و عاملان ظلم و جور را نشانه رفته است.

۲) تبعید ارزش‌ها

کوچ آواره وار ارزش‌ها و بایسته‌های هنجاری از جوامع را باید یکی دیگر از عوامل بیداری زمینه ساز برشمرد. از مهم‌ترین این ارزش‌ها، عدالت است. نویسنده عدالت را نما، عصاره و منشأ ارزش‌ها و نیکی‌ها دانسته که در دو سطح فردی (درونی) و اجتماعی (بیرونی) می‌تواند بروز و ظهور نماید. اگر عدالت در عرصه‌های گوناگون کشور اجرایی شود و سایه خود را در جامعه بگستراند، دستاوردهای زیادی خواهد داشت که از جمله آن‌ها امنیت و رفاه عمومی است؛ چرا که عدل، جایگیری هر چیز در جای خود است و اگر این مهم در سطح جامعه بسط داده شود، نزاع‌ها، زیاده خواهی‌ها و تبعیض‌ها در جامعه کم رمق یا بی رمق می‌شود. این که در روایات اسلامی بویژه آموزه‌های رضوی از عدل گستری حضرت حجت علیه السلام سخن فراوان آمده و بر روی آن تاکید شده است، به کارکردها و نقش بنیادین عدالت در احیای ارزش‌ها و بایسته‌های دیگر برمی‌گردد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «او [مهدی علیه السلام] چهارمین فرزند من می‌باشد که خداوند متعال او را پنهان و مخفی نگه می‌دارد تا به موقع ظاهر گردد و دنیا را پر از عدل و داد نماید» (صدوق، ۱۴۰۵ق: ص ۳۷۶؛ نعمانی، بی‌تا: ص ۱۶۸ و طبرسی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۲۴۰).

یعنی او می‌آید تا مادر ارزش‌ها، یعنی عدالت را بگستراند تا در پی آن، ارزش‌های دیگر مجال احیا و رشد داشته باشند. آن حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید: «خدا به وسیله امام زمان علیه السلام تمام زمین را از هر ستمی تطهیر و آن را از هرگونه بی‌عدالتی منزّه خواهد ساخت و او در میان مردم عدالت را برپا می‌دارد و در پناه حکومت او هیچ کس به دیگری ظلم نمی‌کند.» (خزاز قمی، ۱۴۰۱ق: ص ۲۳۰). در این روایت نیز بر عنصر عدالت تصریح و تاکید ویژه شده و امام رضا علیه السلام بعد از تاکید بر عدالت گستری حضرت حجت علیه السلام، از عدم ظلم و ستم انسان‌ها نسبت به یکدیگر سخن می‌راند که این، شاید بدان مفهوم باشد که به دنبال اقامه عدالت است که کلیه ظلم‌های بشری رخت بر می‌بندد، یعنی معلول و محصول شیرین عدالت، حاکمیت ارزش‌ها و اخلاقیات است.

در واقع هدف از بعثت انبیا، خدمت عالم مُلک به عالم ملکوت و شهوات بر عقول است و

تحقق این مطلب، در گرو برپایی عدل و عدالت در جامعه است. به بیان مرحوم فیض کاشانی: «إذا قام العدل خدمت الشهوات للعقول، و إذا قام الجور خدمت العقول للشهوات؛ هنگامی که عدالت برپا شود، شهوات در خدمت عقول قرار می گیرند.» (فیض کاشانی، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۳۴۹) و به تبع فرمانبرداری شهوت از عقل است که بایسته‌های اخلاقی و هنجاری دیگر در جامعه شکوفا خواهد شد.

امروزه فقدان عدالت در بستر جوامع، دردی مشترک و عمیق است که بدون شک از علل اساسی بیداری‌ها و قیام‌ها قلمداد می‌شود. در واقع، تعمیق و توسعه بیداری علیه ظلم موجود در عالم معلول بی عدالتی‌هایی است که هر روز افزایش یافته و بر حسب روایات در آستانه ظهور به اوج خود می‌رسد.^۱ همان‌طور که گذشت رواج بی عدالتی نیز به تبع خود تبعید و آوارگی دیگر ارزش‌ها و نیکی‌ها و بایسته‌های زندگی انسانی و مدنی را به دنبال خواهد داشت. به دیگر بیان، اگر امروز جهان از مشکلاتی نظیر ناامنی و غارت، گرسنگی و تبعیض، رانت و رشوه، خشونت و قتل، دروغ و فریب رنج می‌برد؛ به فقدان عنصر عدالت برمی‌گردد. امری که روزی تنها برای ارباب بصیرت و انصاف پوشیده نبود؛ اما امروزه به علت حاد شدن موضوع و توسعه و تشدید آن، برای عموم جهانیان نیز فاش شده است. همین امر علاوه بر بیداری خواص، موجبات بیداری عوام و قیام عمومی را رقم زده است.

شایسته بیان است که خود این تبعید و تبعید نیز عللی دارد که مهم‌ترین آن‌ها نبود و فقدان رهبری عادل و حکومتی توحیدمدار است. به دیگر معنا، تبعید و تبعید و بیداری برخاسته از آن، از آثار نبود صاحبان فقاقت، عدالت و کفایت در راس جامعه است که مصداق اتم و کامل آن حضرت حجت علیه السلام می‌باشد. امام رضا علیه السلام از این حقیقت چنین پرده برمی‌دارد که اگر امامی امین و پاک در راس هرم مدیریت و قدرت نباشد، دین، آیین و احکام مردم

۱. روایاتی با تعبیر «یملا الارض عدلاً وقسطاً، كما ملئت ظلماً وجوراً»؛ که از پر شدن عالم از ظلم و جور خبر می‌دهند (ابن بابویه القمی، الامامة و التبصره، بی‌تا: ص ۱۶۳؛ الشیخ الكلینی، الکافی، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ص ۳۳۸؛ الفتنال النیسابوری، روضة الواعظین، بی‌تا: ص ۱۰۰؛ محمد بن ابراهیم النعمانی، الغیبة، بی‌تا: ص ۸۶).

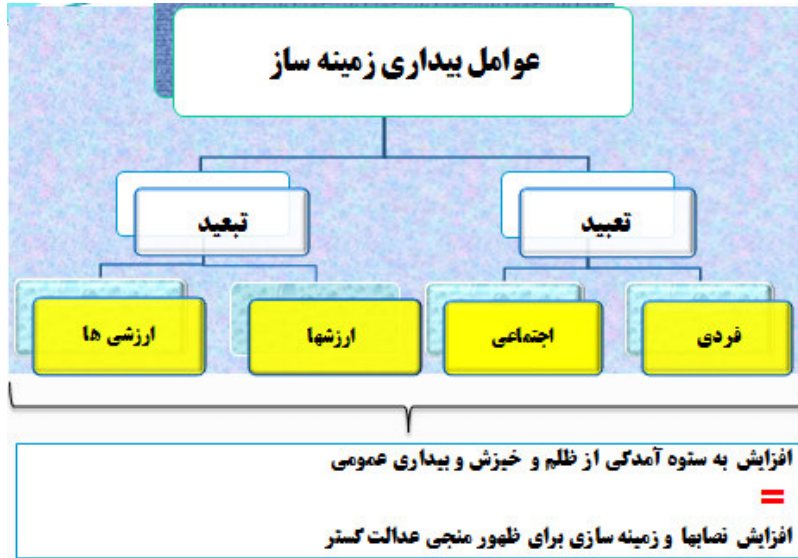
مورد تاخت و تاز قرار گرفته و عرصه برای اهل بدعت و الحاد باز می‌شود و در نتیجه آن فساد، ویرانی و اختلال عمومی چهره زشت خود را برای مردم نمایان می‌سازد. تعبیر فساد و اختلال عمومی برگرفته از نص کلام امام رضا گرفته شده است که می‌فرماید: «کان فی ذلک فساد الخلق أجمعین»؛ یعنی در صورت عدم اقامه عدل توسط امام عادل، فساد جمیع خلق را فراخواهد گرفت، نه این که تنها بخشی از عالم را شامل شود.

جمع بندی

از آنچه گذشت چنین برآمد که بیداری ظلم ستیزی که علیه هژمونی زر و زور قد علم نماید، نوعی بیداری زمینه ساز قلمداد شده و در جهت شرایط و زمینه‌های دکترین انتظار و مهدویت قرار می‌گیرد. از مهم‌ترین و اساسی‌ترین علل این پدیده مهم، تعبید و تبعیدی است که روند روزافزونی به خود گرفته است؛ به طوری که این بیداری تا قلب اروپا نیز پیش خواهد رفت.

عصاره یافته‌ها و داده‌های مقاله در نمودار زیر به تصویر کشیده شده است:

۱. منها: «أَنَّ الخلقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَدِّ مَحْدُودٍ وَأَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَوْا تِلْكَ الْحُدُودَ لَمَّا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَلَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمِينًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْفِ عِنْدَ مَا أَيْبَحُ لَهُمْ وَيَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَى عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرَكَ لِذَتِهِ وَمَنْفَعَتِهِ لِفَسَادٍ غَيْرِهِ، فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ، وَيَقِيمُ فِيهِمْ الْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ... وَمِنْهَا: أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيَمًا أَمِينًا حَافِظًا مَسْتَوْدِعًا لِدَرَسَتِ الْمَلَّةِ، وَذَهَبِ الدِّينِ، وَغَيَّرَتِ السُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ، وَلَزَادَ فِيهِ الْمُبْتَدِعُونَ، وَنَقَصَ مِنْهُ الْمَلْحِدُونَ، وَشَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مَنْقُوصِينَ مُحْتَاجِينَ، غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَاخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشْتَّتِ حَالَاتِهِمْ، فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا قِيَمًا حَافِظًا لَمَّا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ الْأَوَّلُ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيَّنَّاهُ، وَغَيَّرَتِ الشَّرَائِعَ وَالسُّنَنَ وَالْأَحْكَامَ وَالْإِيمَانَ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ.» (صدوق، عيون اخبار الرضا، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ص ۱۳۳ و مجلسی، بحار الانوار، ۴۰۳ق: ج ۶۵، بی تا: ص ۲۶۳).



به باور نویسندگان، قیام‌ها و اعتراضات عمومی که امروزه شکل گرفته و چتر خود را بیش از این نیز خواهد گستراند، فصلی نوین از رونمایی فهم و خرد بشریت بوده و هسته ای از بیداری است که میوه آن زمینه سازی نهایی و ظهور منجی خواهد بود. امروز احساس عطش جهانیان به رهبری عادل و عالم روز افزون بوده و فریاد منجی خواهی خودآگاه یا ناخودآگاه رساتر شده است. از دیگر سو، روند تعبید و تبعید به اوج خود رسیده و یاس عمومی، همه انسان‌ها را فرا خواهد گرفت؛ همان‌طور که حسب آموزه‌های روایی، قبل ظهور همگان از راهها و راهکارها موجود مایوس می‌شوند و ادعای اقامه عدل و آبادانی از سوی مدعیان به طور کلی منتفی خواهد شد و آن‌گاه است که خورشید حق و عدل طلوع می‌کند امری که تحلیل و تعلیل آن در دکتربین امام رضا علیه السلام استنباط و استنتاج گردیده است.

۱. هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَا يَكُونُ هَذَا الْأُمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا قَدْ وُلُّوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ» (نعمانی، الغيبة، بی تا: ص ۲۷۴).

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابویه قمی، علی، الامامة و التبصرة من الحيرة، قم: مدرسة الامام الهادی علیه السلام، بی تا.
۴. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن فثال نيسابوری، محمد، روضة الواعظین، تحقیق: سيد محمد مهدي خراسان، قم: منشورات الرضی، بی تا.
۶. اربلی، ابن ابی الفتح، كشف الغمة، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۸۵م.
۷. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدي موجود موعود، تحقیق: سيد محمد حسن مخبر، قم: اسراء، ۱۳۸۷ش.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۲ق.
۹. حسینی همدانی، سيد محمد حسين، انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
۱۰. خزاز قمی رازی، كفاية الاثر، قم: نشر بيدار، ۱۴۰۱ق.
۱۱. سيد بن طاووس حسنی، علی، جمال الاسبوع، تحقیق: جواد قیومی، بی جا: اختر شمال، ۱۳۷۱ش.
۱۲. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
۱۳. صدوق، محمد بن علی، التوحيد، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۸۷ق.
۱۴. ——— الخصال، قم: جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه قم المقدسه، ۱۴۱۴ق.
۱۵. ——— علل الشرايع، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۶. ——— عيون اخبار الرضا علیه السلام، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۴ق.
۱۷. ——— کمال الدین و تمام النعمه، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۸. طالقانی، سيد محمود، پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
۱۹. طباطبائی، سيد محمد حسين، الميزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، نجف: دارالنعمان، ۱۳۶۸ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری، قم: مؤسسه آل بيت علیه السلام، ۱۴۱۷ق.
۲۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق: سيد احمد الحسينی، بی جا: نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ق.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.
۲۴. فیض کاشانی، ملا محسن، علم اليقین، تهران: نشر حکمت، ۱۳۷۹ش.

۲۵. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۲۷. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۸. مطهری، مرتضی، *سیری در سیره ائمه علیهم‌السلام*، تهران: نشر صدرا، ۱۳۷۳ ش.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ ش.
۳۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق، بی تا.



بیعت؛ سازوکار مشارکت سیاسی مردم در حکومت مهدوی

خدایم‌راد سلیمیان *

چکیده

در حکومت جهانی مهدی موعود علیه السلام، آرمان بلند تشکیل جامعه بزرگ بشری و خانواده انسانی به حقیقت می‌رسد و آرزوی دیرینه همه پیامبران، پیشوایان، شایستگان و انسان‌دوستان برآورده می‌شود.

مردم در نظام سیاسی اسلام، پس از قانون و رهبر، رکن اساسی حکومتند و بر خلاف حکومت‌های استبدادی، از منابع اصلی قدرت سیاسی، شمرده می‌شوند و در این میدان، سهمی مهم بر عهده دارند. در مسائل مهم سیاسی نظر می‌دهند و هرگز بی تفاوت نمی‌مانند. پذیرش و اطاعت (مقبولیت) و پشتیبانی و حمایت (مشارکت) از مهم‌ترین مصادیق نقش و سهم مردم در ابعاد مختلف حکومت است.

با تأکید اسلام بر عنصر آزادی و اختیار، نقش مردم در تشکیل حکومت مهدوی در قالب سازوکارهای ویژه‌ای نمود می‌یابد.

عنصر مقبولیت و پذیرش مردمی در حکومت اسلامی، در قالب سازوکار "بیعت" انجام می‌گیرد. اگرچه بیعت با رأی‌دادن متفاوت است؛ همچون رأی‌دادن زمینه عملی حکومت را فراهم می‌کند. البته بیعت دارای کارکردهای خاص خود است که می‌توان کارکردهای آن را در اعلام و اظهار آمادگی، ایجاد زمینه برای اعمال ولایت، انگیزه‌ای برای تشویق و پابندی به وظیفه، عینیت بخشیدن و به فعلیت رساندن ولایت و سرانجام تأکید بر وفاداری و فراهم ساختن امکانات و فراهم کردن توان اجرا دانست.

کلیدواژه‌ها: حضرت مهدی علیه السلام، بیعت، مشارکت، مشروعیت، مقبولیت، حکومت مهدی موعود.

بی‌گمان حکومت موعود مهدی علیه السلام، خاور و باختر گیتی را فراخواهدگرفت. در عرصه این حکومت، آبادی‌ای در زمین نمی‌ماند، مگر این‌که گلبانگ یکتاپرستی از آن برمی‌خیزد و سراسر زمین از داد و دادگری آکنده می‌شود. در آن دوران، به دست آن نجات‌بخش، آرمان بلند تشکیل جامعه بزرگ بشری و خانواده انسانی به حقیقت می‌رسد و آرزوی دیرینه همه پیامبران، پیشوایان، شایستگان و انسان‌دوستان برآورده می‌شود. پروردگار، زمین را به دست واپسین از پیشوایان معصومین علیهم السلام از دشمنانش پاک خواهد کرد و همه گستره گیتی را زیر فرمانروایی او قرار خواهد داد (صدوق، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۲۶۲؛ صدوق، بی‌تا: ج ۱، ص ۵ و کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۴۳۲).

مردم در نظام سیاسی اسلام، پس از قانون و رهبر، رکن اساسی حکومتند. در حکومت اسلامی بر خلاف حکومت‌های استبدادی، مردم از جمله منابع اصلی قدرت سیاسی، محسوب می‌شوند و در این میدان سهمی مهم بر عهده دارند. آنان در مسائل مهم سیاسی نظر می‌دهند و هرگز بی‌تفاوت نمی‌مانند. نقش و سهم مردم را پس از "مشروعیت" حکومت، می‌توان در ابعاد مختلف به تصویر کشید که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: پذیرش و اطاعت (مقبولیت) و پشتیبانی و حمایت (مشارکت).

یک) مشروعیت

«مشروعیت» از دیرینه‌ترین، پایه‌ای‌ترین و مهم‌ترین مباحث فلسفه سیاسی و از بنیادی‌ترین و ریشه‌دارترین مسائل مربوط به حکومت و دولت در طول تاریخ زندگی اجتماعی بشر بوده و هست؛ چرا که بیش‌ترین مسائل سیاسی، اجتماعی و حکومتی بر این شالوده استوار است و گوناگونی دیدگاه‌های اندیشه‌وران علوم سیاسی نیز از این موضوع سرچشمه می‌گیرد. افزون بر این، تقسیم‌بندی حکومت‌ها با این مسأله، دارای پیوندی تنگاتنگ و ناگسستنی است. در واقع بررسی‌های مربوط به مشروعیت در پاسخ به این پرسش پایه‌ای است که «چه حکومتی مشروع است»؟

از نگاه لغت؛ واژه «مشروعیت»، مصدر (ساختگی) جعلی (مصدر صناعی) از ریشه (شرع)

است. برای فهم آن باید واژه‌های «مشروع» و «مشروعیه» دیده شود. مشروع (اسم مفعول)، یعنی آنچه با شرع هماهنگ باشد؛ چیزی که بر پایه شرع روا باشد. (عمید، ۱۳۶۹: ص ۱۱۲۴). واژه «مشروعیت» از نگاه اصطلاحی، در اندیشه سیاسی اسلام (فلسفه، کلام و فقه اسلامی)، به معنای مطابقت با موازین و آموزه‌های شریعت اسلام است؛ یعنی حکومت و حاکمی مشروع است که پایگاه دینی داشته باشد. بر این اساس، حکومتی که به موازین شرعی و الهی پای‌بند باشد، حقانیت دارد (ایزدی، ۱۳۸۵: ص ۱۴).

از دیدگاه سیاسی اسلام، اگر حکومت یا حاکمی همه سبب‌های خشنودی مردم را فراهم کند؛ اما بر پایه دستورات شریعت رفتار نکند، مشروعیت دینی پیدا نمی‌کند و در برابر، حکومت و حاکمی که آموزه‌های دینی را رعایت کند و به احکام الهی پای‌بند باشد، همچنان که مشروعیت دینی دارد، باید اسباب خشنودی بیش‌تر مردم و حقوق طبیعی و شرعی آنان را نیز فراهم کند. در این صورت است که دینداران به سبب باور و پای‌بندی‌شان به شریعت، مشروعیت و مقبولیت جامعه‌شناسانه را نیز پدید می‌آورند.

انواع مشروعیت الهی^۱

اندیشمندان و صاحب‌نظران اسلامی برای پاسخ به این پرسش که «چه کسی باید حکومت کند؟» می‌گویند: فقط خدا یا نماینده او حق حاکمیت دارند. این دیدگاه از دو جنبه توحیدی و هستی‌شناسی از یک سو و نیز انسان‌شناختی از سوی دیگر، بررسی می‌شود.

الف: از جنبه هستی‌شناختی و توحید

براین پایه، نه فقط آفرینندگی ویژه خداوند است؛ بلکه سرپرستی و اداره کارهای آفرینش نیز از آن او است و کس دیگری شایسته چنین جایگاهی نیست؛ حتی پیامبران و پیشوایان

۱. فقهای مسلمان، جامعه‌شناسان و فیلسوفان علوم سیاسی دسته‌بندی‌های گوناگونی را برای مفهوم مشروعیت در نظر گرفته و از زوایای گوناگونی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند که در این جا از مشروعیت در جامعه‌شناسی، «مشروعیت فلسفی» و «مشروعیت سیاسی» صرف نظر شده، فقط به «مشروعیت الهی» اشاره می‌شود.

معصوم عليه السلام، صرف برخورداری از مقام پیامبری و پیشوایی و فضیلت علم، چنین حقی را ندارند که بتوانند از طرف خود، بر مردم حکم حکومتی یا داوری جاری کنند. از این رو، هرگونه تصرف و دخالت در نظام هستی و نیز در امور آدمیان، به اجازه خداوند نیازمند است و هیچ‌کس از پیش خود، در سرنوشت انسان‌ها حق دخالت ندارد.

سبب ویژه‌بودن این حق حاکمیت و ولایت برای خداوند بزرگ آن است که او یگانه آفریدگار و یگانه مالک همگان است؛ به همین سبب هرگونه تصرف او در آفریده‌ها، در حقیقت ورود او در قلمرو ملک و سلطنت خود است. از این رو غیر خداوند، فقط با اجازه خداوند می‌تواند بر سایرین حکمرانی کند. با داشتن چنین «مجوزی» از سوی مالک مطلق جهان، یعنی خداوند، حکومت وی "مشروعیت" می‌یابد.

از آیات قرآن به روشنی مشروعیت انحصاری حاکمیت خداوند به دست می‌آید. از جمله آیات «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ (انعام: ۵۷)؛ حکم و فرمان تنها از آن خداست» و: «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ (انعام: ۶۲)؛ و بدانید داوری مخصوص اوست»؛ و دیگر آیات که بیان آن‌ها در این بحث ضرورتی ندارد (یونس: ۳۵ و مائده: ۴۴، ۴۵ و ۴۷).

ب: از جنبه انسان‌شناختی

هر یک از ما در نهاد خود احساس آزادی، اراده و استقلال می‌کنیم و نیز خود را دارای خرد و فهم و صاحب نیروهای جسمی و روحی می‌دانیم. این‌ها همه موهبت‌هایی است از طرف پروردگار که در همه افراد انسان به اندازه‌های گوناگون و با تفاوت‌هایی وجود دارد؛ اما این موهبت‌های خداوندی و تفاوت‌های طبیعی، سبب نمی‌شود که فردی بر دیگری حق حاکمیت و ولایت پیدا کند، مگر این که خداوند اراده فرماید. امام علی عليه السلام خطاب به فرزند خود، امام حسن عليه السلام فرمود:

«وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ ای فرزندم! بنده دیگران مباش، حال آن که

خداوند تو را آزاد قرار داده است» (شریف رضی، ۱۳۷۸: نامه ۳۱).

نتیجه این که در جهان بینی الهی در همه عرصه‌های زندگی فردی و گروهی انسان، حضور خدا پایه است؛ مانند عرصه‌های قانونگذاری، روش‌ها و شیوه‌های اجرای قوانین،

آموزش و پرورش، رهبری و حاکمیت در جامعه. همچنین در این نظریه، حکومت به خودی خود اصالت ندارد؛ بلکه از آن جهت که بستری است برای برپایی عدالت و رسیدن انسان به رشد و سرانجام نزدیک شدن او به خداوند و رسیدن به نیک‌بختی جاودان؛ ارزش پیدا می‌کند.

دو) مقبولیت (پذیرش مردم)

در بحث گذشته، روشن شد که مردم نمی‌توانند به حکومت اسلامی، مشروعیت ببخشند؛ بلکه حکومت اسلامی از مشروعیت الهی برخوردار است و رأی و نظر مردم در این زمینه، هیچ اثری ندارد. اکنون گاه پاسخ به این پرسش است که آیا مردم در جریان حکومت اسلامی نقشی دارند؟

در پاسخ، باید گفت: مردم نباید و نمی‌توانند خاستگاه اعتبار و مشروعیت حکومت اسلامی باشند و به طور اساسی حکومت اسلامی تبلور حاکمیت الهی است که در مشروعیت خویش به اندیشه و رأی انسان نیازمند نیست، بلکه مشروعیت آن با اصل آن آمیخته است؛ ولی برپایی و آشکارشدن حکومت اسلامی جز با رأی موافق و هم‌سوی مردم شدنی نیست. در این‌جا بحثی با عنوان «مقبولیت» موضوعیت می‌یابد.

واژه «مقبولیت» از کلمه «مقبول» به معنای پذیرفته شده و پسندیده گرفته شده است (عمید، ۱۳۶۹: ص ۱۱۴۷). این واژه از نظر مباحث مربوط به سیاست، به معنای روی‌آوری همگانی و پذیرش مردمی است.

در اندیشه سیاسی اسلام، مقبولیت و رأی مردم دارای جایگاه ویژه‌ای است؛ اما این واژه مشروعیت نمی‌آورد و اگر اسلام چیزی را نهی کرده است، مردم حق ندارند با رأی و گزینش خود آن را مقبول (پذیرفته) بشمارند.

ارزش رأی و دیدگاه مردم تا آن‌گاه است که با مبانی و آموزه‌های دین رودررویی نداشته باشد. بر پایه این مبانی، مشروعیت دینی محور است و بر مقبولیت مردمی برتری دارد و اگر مقبولیت منتفی شود، مشروعیت از بین نمی‌رود؛ بلکه برپایی آن با چالش بر می‌خورد (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ص ۲۸؛ با تصرف).

پیامبر اکرم ﷺ در باره حقیقت اقبال و توجه مردم، به حضرت علی علیه السلام فرمود:
 يَا عَلِيُّ إِنَّمَا أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي فَإِنْ أَتَاكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ فَسَلِّمُوا لَكَ
 هَذَا الْأَمْرَ فَاقْبَلْهُ مِنْهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَأْتُوكَ فَلَا تَأْتِهِمْ (طبری، ۱۴۱۵: صص ۳۸۸ و
 ۶۷۵)؛ ای علی! تو به منزله کعبه هستی که نزد او می‌روند و او نزد کسی نمی‌-
 رود پس اگر این مردمان نزد تو آمدند و امر حکومت را بر تو عرضه داشتند،
 بپذیر و اگر نزد تو نیامدند، تو پیش آن‌ها نرو.

این حدیث و احادیث مانند آن، به روشنی می‌رساند که آن‌گاه امام به برپایی حکومت
 وظیفه دارد، که مردم به سوی او بروند و زمینه برقراری حکومت او را فراهم آورند؛ در غیر
 این صورت، امام برای برپایی حکومت وظیفه‌ای نخواهد داشت؛ چنان که حضرت علی علیه السلام
 پس از رحلت پیامبر ﷺ از حکومت کناره‌گیری کرد؛ اگر چه هرگز مسلمانان را در برابر
 مشکلات و سختی‌ها تنها نگذاشت.

بی‌گمان حق امام بر مردم این است که او را یاری کنند و زمینه حکومت او را فراهم سازند و
 حق مردم بر امام این است که به وسیله حکومت، به کارهای دینی و دنیوی آنان سامان دهد. امام
 در این سخن کوتاه به روشنی می‌فرماید: در صورتی برپایی حکومت و رسیدگی به کارهای جامعه
 بر ما واجب است که نخست شما به حکومت ما تمایل داشته باشید و با حمایت‌های خود از ما به
 حکومت اسلامی تحقق و عینیت بخشید؛ در غیر این صورت، ما وظیفه‌ای نداریم.

اهمیت و تأثیر پذیرفتن مردمی در جامعه اسلامی تا آن‌جا است که امام علی علیه السلام یکی از
 عوامل مهم پذیرش خلافت را همین مسأله برمی‌شمارد:

أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ
 النَّاصِرِ وَ مَا أَحَدَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ
 لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَئِهَا (شریف رضی، ۱۳۷۸:
 صص ۱۱۹)؛ به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر این بیعت کنندگان
 نبودند و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا
 ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند؛ رشته این
 کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون
 گذشته، خود را به کناری می‌داشتم.

بنابراین، با این که امام معصوم از سوی خداوند به حکومت منصوب شده است؛ این مردم هستند که باید به سوی او روی آورند و با حمایت‌های پیوسته خود زمینه برپایی حکومت را فراهم آورند و تا آن‌گاه که چنین آمادگی در جامعه پدید نیامده است، امام به برپایی حکومت دست نمی‌زند؛ بلکه فقط خود را در معرض خلافت و رهبری قرار می‌دهد و مردم را به سوی خویش می‌خواند تا چنین زمینه‌ای در جامعه پدید آید.

بر این پایه، با جداکردن "مشروعیت" از "مقبولیت"، در کنار پافشاری بر دستورات و حاکمیت الهی و جانشینان او، در فرایند تصمیم‌گیری به نقش مردم نیز توجهی ویژه می‌شود؛ زیرا مقتضای حکومت دینی، پذیرش مردمی است و مردم در نظام‌های ولایی بی‌اختیار نیستند.

مشروعیت الهی، مقبولیت مردمی

برپایی حاکمیت مهدوی نیز از دو جهت «مشروعیت» و «مقبولیت» بررسی شدنی است. روایات معتبری در دست است که مشروعیت حکومت حضرت مهدی علیه السلام را به خداوند استناد می‌دهند و حضرتش را «خلیفه الهی» معرفی می‌کنند.

این مضمون با تعبیرهای گوناگون در روایات شیعه و اهل سنت به چشم می‌خورد. در میان منابع اهل سنت می‌توان به مسند احمد بن حنبل (بی‌تا: ج ۵، ص ۲۷۷)؛ المستدرک حاکم (۱۴۰۶: ج ۴، ص ۴۶۴)؛ البدایه و النهایه ابن کثیر (بی‌تا: ج ۶، ص ۲۷۶)؛ الدر المنثور سیوطی (بی‌تا: ج ۶، ص ۵۸) و کنز العمال متقی هندی (۱۴۰۹: ج ۱۴، ص ۲۶۱) اشاره کرد. در منابع روایی شیعی آثاری چون عیون اخبار الرضا علیه السلام (صدوق، ۱۳۸۷: ج ۲، ص ۵۹)؛ کشف الغمه (اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۷۰) و کفایة الاثر، (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ص ۱۰۶) و آثار دیگر، روایاتی را با این مضمون نقل کرده‌اند.

با توجه به این روایات، امام خلیفه خدا و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و وکیلی نیست که مردم او را بر گزینند.

کوتاه سخن این که وقتی قرار است حکومتی به طور کامل الهی باشد و به احکام و قوانین خداوند در ابعاد گوناگون در جامعه بشری رفتار شود؛ رهبر چنین حکومتی باید از دو

ویژگی اساسی برخوردار باشد: نخست بهره‌مندی از دانش گسترده و فراگیر به شریعت و دیگر عصمت از لغزش و عصیان؛ ویژگی‌هایی که انسان‌ها از درک دقیق و فهم آن در دیگران ناتوانند. بنابراین، انتصاب خداوند بایستگی می‌یابد.

از سوی دیگر، در روایات است که راهبر حکومت موعود جهانی، دین را به اساس نخستین خود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پی اجرای آن بود، دوباره در زندگی انسان‌ها حاکمیت می‌بخشد. بی‌گمان این کار بزرگ از دست کسی بر می‌آید که برگزیده خداوند باشد.

بیعت و رأی‌دادن، تفاوت‌ها و شباهت‌ها

حال که تا اندازه‌ای مفهوم مشروعیت و مقبولیت روشن شد، به این بحث می‌پردازیم که آیا انتخابات ورأی‌گیری به مفهوم رایج امروزی آن با بیعت چه نسبتی دارد؟ به عبارت دیگر: آیا می‌توان گفت بیعت در گذشته کارکرد انتخابات و رأی‌گیری را داشته است؟

اگرچه در باره مفهوم رأی‌دادن، سخنان گوناگونی ذکر شده است؛ به نظر می‌رسد همه به یک نکته اساسی اشاره می‌کنند و آن این که "رأی‌دادن" عبارت است از: فرایندی که به سبب آن، کسانی، یک یا چند نامزد را برای انجام‌دادن کاری معین برمی‌گزینند.

با توجه به این بیان روشن است که رأی‌گیری از جهت مفهوم لغوی و اصطلاحی با بیعت، به‌طور کامل متفاوت است. شاید یگانه شباهت آن‌ها به یکدیگر، آن باشد که هر دو، در فرایند شکل‌گیری حاکمیت نقش دارند.

نتیجه رأی‌گیری "مشروعیت" و "مقبولیت" سیاسی است، در حالی که بیعت در نگاه پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام فقط نشان "مقبولیت" است؛ آن هم پس از مشروعیتی تثبیت شده. علاوه بر آن، این که رأی‌دادن، صرف انتخاب کردن است و نه تسلیم و اطاعت کردن، در حالی که در بیعت، نوعی دل‌دادگی، سرسپردگی و اطاعت نیز وجود دارد.

با توجه به آنچه پیش‌تر بیان شد، روشن است که شیعه برای حاکمیت، دو مقام را بایسته می‌داند: مقامی که در آن، حق ولایت و حاکمیت «جعل» می‌شود و دیگر مقامی که در آن، حاکمیت «تحقق» می‌یابد. به همین جهت، از مسائل بنیادین و پایه‌ای، «تفکیک» بین این دو مقام است که در نتیجه هر یک از این دو مقام نیز، قهرمان و نقش‌آفرین ویژه خود را دارد.

در این دیدگاه، «دادن حق حاکمیت» و «نصب ولی» در یک مقام صورت می‌گیرد و یگانه سبب تأثیرگذار در آن، «جعل الاهی» است و «تحقق حاکمیت» و «تولی و تصدی امور» در مقام دیگری، شکل می‌گیرد که در آن، بیعت مردم نقش داشته و کارکرد سیاسی، پیدا می‌کند. از روایاتی که در تفسیر آیه "ونريد ان نمِن علی الذین استضعفوا فی الارض" نقل شده و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام را مصداق این مستضعفان دانسته است نیز، چنین استفاده می‌شود (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۱۸۴)؛ چرا که مراد از استضعاف این است که شخصی یا ایده‌ای در موضع ضعف، قرار گیرد و جامعه به آن اقبال نکرده، وی را تنها گذارد. کس یا ایده‌ای که با چنین وضعیتی رو به رو شود، از نظر اجتماعی (ونه فکری و اقتصادی) به استضعاف کشیده می‌شود؛ اما در طرف مقابل، اقتدار اجتماعی قرار دارد که مراد از آن، اقبال عمومی و پذیرش اجتماعی است که نتیجه آن، تقویت موقعیت اجتماعی و حاکمیت یافتن آن است.

تحقق حاکمیت یک شخص یا یک ایده در جامعه، به اقتدار اجتماعی بستگی دارد. به عبارت بهتر: تحقق و عدم تحقق حاکمیت، به اقتدار و عدم اقتدار اجتماعی منوط است و عناصر دیگر، حتی مشروعیت الاهی در آن نقشی ندارد. این‌جا است که «بیعت» نقش پیدا می‌کند. در حقیقت بیعت، تأمین‌کننده عنصر اقتدار اجتماعی است.

با تأکید اسلام بر عنصر آزادی و اختیار آدمی، نقش مردم در تشکیل حکومت مهدوی در قالب سازوکارهای ویژه‌ای نمود می‌یابد که یکی از آن‌ها اعلام آمادگی برای حمایت همه‌جانبه با سازوکار بیعت است:

بیعت

حقیقت مقبولیت و پذیرش مردمی در حکومت اسلامی، در قالب سازوکار "بیعت" پدیدار می‌شود. بیعت، از مفاهیم شاخص در فرهنگ سیاسی اسلام است. تلاش برای گرفتن بیعت و یا آشفستگی به سبب شکستن آن، بخش مهمی از تاریخ سیاسی اسلام را رقم زده است.

«بیعت» واژه عربی از ریشه (بی‌ع)، به معنای خرید و فروش و ایجاب و پذیرش بیع و در اصطلاح برهم‌زدن کف دست راست از طرفین معامله به نشانه پایان دادوستد است و نیز

به هر عمل و رفتاری اطلاق می‌شود که شخص به وسیله آن فرمانبرداری خود را از شخص دیگر و سرسپردگی در برابر امر و سلطه او نشان دهد.

شاید اطلاق کلمه «بیعت» به این معنا، از این روست که همان‌طور که هر یک از دو طرف معامله، در برابر دیگری تعهد می‌کند؛ به همان منوال، بیعت‌کننده نیز حاضر می‌شود تا پای جان و مال و فرزند در راه فرمانبرداری او بایستد و بیعت‌پذیر نیز حمایت و دفاع از او بر عهده می‌گیرد.

بیعت در معنای خاص، اصطلاحی سیاسی - حقوقی است که توسط تمام یا گروهی از مردم و رهبر سیاسی آن‌ها به وجود می‌آید و رابطه‌ای اخلاقی، حقوقی و سیاسی بین مردم و رهبر سیاسی آن‌هاست که مفاد آن را تعهد به فرمانبرداری و پیروی مردم از رهبرشان تشکیل می‌دهد (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۸، ص ۲۶؛ طریحی، ۱۴۱۵: ج ۱، ص ۲۱۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ص ۱۵۵؛ جوهری، بی تا: ج ۳، ص ۱۱۸۹؛ زبیدی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، صص ۳۵ - ۳۶؛ ابن خلدون، بی تا: ص ۱۴۷؛ فیومی، بی تا: ص ۶۹).

بیعت، سنتی بود که پیش از اسلام، میان عرب رواج داشت. به همین دلیل، در آغاز اسلام که طایفه اوس و خزرج هنگام حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام ﷺ در عقبه بیعت کردند؛ برخورد آن‌ها با مسأله بیعت، برخورد با امری آشنا بود. پس از آن نیز پیغمبر گرامی اسلام ﷺ در فرصت‌های گوناگون، با مسلمانان تجدید بیعت کرد.

در قرآن کریم، سه آیه در باره بیعت نازل شده است که دو آیه آن (سوره فتح، آیه ۱۰ و ۱۸) در سال ششم هجرت در باره بیعت حدیبیه است و به نام‌های «بیعت رضوان» و «بیعت شجره» معروفند. در آیه اول، بیعت با پیامبر ﷺ را به منزله بیعت با خداوند عنوان و به این صورت تایید شده است. آیه سوم (سوره ممتحنه آیه ۱۲) در باره بیعت زنان با پیامبر اکرم ﷺ است که بعد از فتح مکه نازل شده و گویای نحوه بیعت زنان با پیامبر اسلام می‌باشد.

بحث‌های مربوط به بیعت دامنه‌ای دراز دارد؛ اما در این جا به برخی از مباحث کلی آن به اجمال و گذرا اشاره می‌شود:

پایه‌های بیعت

بیعت دارای سه پایه مهم و نقش آفرین است که نبود هر یک از آن‌ها سبب پدید نیامدن بیعت می‌شود. آن سه رکن عبارتند از:

یک - بیعت شونده (گیرنده)؛ کسی که با او بیعت می‌شود؛

دو - مفاد بیعت؛ محتوای بیعت که طرفین بر آن اتفاق دارند؛

سه - بیعت‌کنندگان؛ عموم مردم که بر پایه مفاد بیعت، با بیعت شونده بیعت می‌کنند.

چگونگی و چیستی بیعت

پدیدآمدن بیعت و ابراز اراده دو سوی بیعت (بیعت‌شونده و بیعت‌کننده) برای انجام دادن آن، می‌تواند به هر کار یا سخنی که به طور عرفی بر اراده آن‌ها دلالت بر این امر داشته، و با احکام شریعت ناهمگونی نداشته باشد؛ صورت گیرد. به همین دلیل است که شکل بیعت با معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ متفاوت بوده است:

اولاً: بیعت، گونه‌های مختلفی داشته و گاهی با عمل و زمانی با سخن و گفتار انجام شده است. ثانیاً: چگونگی بیعت زنان با بیعت مردان متفاوت بوده است؛ زیرا برخی از شیوه‌های بیعت مردان، مانند "دست دادن"، در خصوص زنان مشروع نبوده است. بنابراین، بیعت با زنان، گاهی با گفتار و گاهی با دست دادن از روی لباس و زمانی نیز با فروردن دست در آب، انجام شده است. بدیهی است که هیچ یک از این اشکال، موضوعیت ندارد و آن چه مهم است ابراز اراده طرفین به طریقی مفید و مشروع، می‌باشد. این امر از ماهیت سیاسی - اجتماعی بیعت ناشی می‌شود.

بنابراین، بیعت، قراردادی دو طرفه است که یک طرف، بیعت‌کننده است و با بیعت خود، اعلام فرمان‌برداری و پیروی می‌کند و طرف دیگر، بیعت‌پذیرنده است که حمایت و دفاع از بیعت‌کننده را برعهده می‌گیرد. لذا بیعت، معاهده‌ای دو طرفه می‌باشد که هرکدام نسبت به دیگری تعهدی را می‌پذیرد تا در مورد هم‌دیگر آن تعهد را انجام دهند. به بیان دیگر: «ماهیت بیعت، یک نوع قرارداد و معاهده میان بیعت‌کننده از یک سو و بیعت‌پذیر از سوی دیگر است، و محتوی آن فرمان‌برداری و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت‌شونده است و بر طبق شرایطی

که یادآوری می‌کنند، درجات مختلفی دارد.» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۳: ص ۲۹۶). همان گونه که پیش از این گفته شد، در باره پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام که از سوی خدا نصب می‌شوند، به بیعت نیازی نیست؛ یعنی فرمان برداری از پیامبر ﷺ و از امام معصوم منصوب از سوی او، واجب است؛ چه بر کسانی که با آنان بیعت کرده‌اند و چه در مورد کسانی که با آنان بیعت نکرده باشند. به تعبیر دیگر: لازمه مقام نبوت و امامت، وجوب فرمانبرداری است؛ همان گونه که قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فرمانبرداری کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] فرمانبرداری کنید.»

حال این پرسش پیش می‌آید که اگر چنین است، چرا پیامبر ﷺ از یاران خود یا تازه‌مسلمانان، بیعت گرفت؟

پاسخ این است که: بی تردید این بیعت‌ها نوعی یادآوری و پافشاری بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می‌شده است؛ به ویژه هنگام بحران‌ها و حوادث که پای‌بندی به قرارداد نیازمند است، تا در سایه آن، جامعه اسلامی از بحران و حوادث به خوبی گذر کند. در بیعت با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه نیز چنین خواهد بود که بیعت، پافشاری بر وفاداری است. یکی از نخستین کارهای حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه هنگام ظهور، بیعت با یاران خود است. این بیعت، در مسجد الحرام و بین رکن و مقام صورت می‌گیرد.

این روایات که در جوامع روایی شیعه و اهل سنت (صنعانی، بی‌تا: ج ۱۱، ح ۲۰۷۶۹ و مقدسی شافعی، ۱۴۱۶: ص ۱۲۳)؛ فراوان انعکاس یافته، به گونه‌های مختلفی به این رخداد پرداخته است.

به این نکته نیز اشاره خواهد شد که برخی از این روایات با تأکید بر این که همه امور این اتفاق به طور عادی نخواهد بود، متضمن این مطلب‌اند که نخستین بیعت‌کننده با حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه جبرئیل امین است. پس از این بیعت ویژه، یاران حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالیه با آن حضرت بیعت خواهند کرد.

با توجه به آنچه بیان شد و در یک جمع‌بندی، برخی ویژگی‌های بیعت در فلسفه سیاسی اسلام عبارت است از:

۱. بیعت در آموزه‌های راستین اسلام، پیمانی است بر پایه آموزه‌های شرعی و در حقیقت عهد و میثاق با خداوند است، (مائده: ۷)؛ هرچند کسی به ظاهر دست در دست ولی خدا می‌گذارد و با او بیعت می‌کند (فتح: ۱۰).

۲. بیعت، سازوکار و ماهیت امضایی دارد و نه پدیدآورنده؛ بدین معنا که کارکرد بیعت در جهت پذیرش مردمی و مقبولیت حکومت است و مشروعیت برای حکومت اسلامی به ارمغان نمی‌آورد.

۳. مردم به لحاظ حقوقی در بیعت و عمل به مفاد آن، آزاد هستند و بیعت در نظام سیاسی اسلام اختیاری است و برآمده خواست دو طرف بیعت است (شریف رضی، ۱۳۷۸: خطبه ۷ و نامه ۵۴). بنابراین، ضمانت اجرایی دنیوی ندارد؛ به این معنا که اگر کسی برخلاف پیمان خود عمل کند، مانند پیمان‌شکنان بازخواست و کیفر دنیوی ندارد، مگر این که پیش‌تر برای آن مجازاتی پیش‌بینی شده باشد؛ هرچند به جهت شکستن پیمان از گزند عذاب اخروی در امان نیست (فتح: ۱۰؛ کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ص ۳۳۷).

۴. بیعت‌شونده باید منصوب از طرف خداوند و مورد رضایت پروردگار باشد. بنابراین، بیعت با انسان فاسق پدید نخواهد آمد.

۵. مفاد و محتوای بیعت باید از نگاه شرعی، روا و جایز (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۲۳، ص ۷۴)؛ و در عمل، شدنی باشد. در برخی روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام بیعت بر آموزش این امر به بیعت‌کنندگان پافشاری داشتند (متقی هندی، ۱۴۰۹: روایت ۱۵۱۰).

ناگفته نماند با دقت در روش پیشوایان معصوم علیهم السلام به دست می‌آید که اگر شخص دارای شرایط، با روی‌آوری عمومی مردم، زمام امور رهبری جامعه اسلامی را به دست گرفت، حتی بر کسانی که با او بیعت نکرده‌اند، لازم است که از او پیروی کنند و با او معارضه نکنند.

آثار بیعت

به نظر می‌رسد که بیعت برخی از ویژگی‌های بیعت‌کننده و بیعت‌شونده را آشکار می‌کند که به مواردی اشاره می‌شود:

۱- اظهار آمادگی

همان‌گونه که پیش از این یاد شد، در حقیقت بیعت ابراز آمادگی قلبی برای انجام دادن دستورات امام است. شهید مرتضی مطهری در این باره می‌گوید:

به نظر می‌رسد بیعت در بعضی موارد، صرفاً اعتراف و اظهار آمادگی است، قول وجدانی است. بیعتی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفت از این‌رو بود... تا شخص بیعت نکرده، فقط همان وظیفه کلی است که قابل تفسیر و تأویل است؛ ولی با بیعت، شخص به طور مشخص اعتراف می‌کند به طرف و مطلب از ابهام خارج می‌شود و بعد هم وجدان خود را نیز گرو می‌گذارد و بعید نیست که شرعاً نیز الزامی فوق الزام اولی ایجاد کند (مطهری، ۱۳۷۹: ج ۳، صص ۱۱۰ - ۱۱۱).

۲- پذیرش ولایت

بیعت زمینه را هموار می‌کند تا امام بتواند به خوبی اعمال ولایت کند. بنابراین، می‌توان گفت که بیعت در عصر حضور فقط وظیفه‌ای دینی - سیاسی برای فراهم کردن زمینه و پدید آوردن سرپرستی پیشوای معصوم است و نباید پنداشت که امام با بیعت به سرپرستی جامعه انتخاب می‌شود.

پس، بیعت، سبب پدید آمدن ولایت برای کسانی که ولایت ندارند، نیست؛ بلکه شرط پدیدار شدن ولایت، برای کسانی است که ولایت شرعی آن‌ها ثابت شده است.

۳- یادآوری پای‌بندی به وظیفه

بیعت، سبب می‌شود که مردم احساس وظیفه کنند، مانند پیمانی که از کسی گرفته می‌شود برای کاری که انجام دادن آن برای وی واجب بوده است و باید انجام می‌داد؛ ولی باز از وی پیمان می‌گیرند تا به وظیفه خود عمل کند.

۴- تأکید بر وفاداری

بیعت، تبلور وفاداری مردم است تا آنان آمادگی خود را برای در اختیار قراردادن همه‌توان - مندی‌های خود برای امام اعلام دارند؛ همان‌گونه که در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه بوده است (معرفت، ۱۳۷۸: ص ۱۹۰).

بنابراین، می‌توان گفت که بیعت در عهد حضور، نفیاً و اثباتاً در امامت نقشی ندارد (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۰: صص ۷۲ - ۷۳)؛ و فقط برای فراهم کردن توان و قدرت اجرایی و فراهم‌آوری زمینه‌های اجرای احکام اسلامی نقش دارد و بیعت‌کنندگان به حکم وظیفه باید تمامی امکانات خود را در اختیار امام زمان علیه السلام قرار دهند و تمامی توان خود را در راه اسلام هدیه کنند.

بیعت با امام مهدی علیه السلام، از نگاه روایات

روایات مربوط به بیعت با حضرت مهدی علیه السلام از جهت معنا و مفهوم متواتر است. بنابراین، اثبات اصل این اتفاق به بررسی در روایات نیازی نیست. این روایات که با شمار گوناگون در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است، به طور عمده به موضوعات زیر اشاره دارند:

۱- بیعت‌کنندگان

دسته‌ای از این روایات به کسانی اشاره کرده‌اند که در بیعت با آن حضرت شرکت می‌کنند. این روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۱- بیعت جبرئیل فرشته وحی؛^۱

در این روایات، از امین وحی به عنوان نخستین کسی که با مهدی موعود علیه السلام بیعت می‌کند، یاد شده است. این مفهوم با تعبیرهایی چون: «أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَبْرَائِيلُ» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۶۷۱)؛ یا: «فَيَكُونُ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ مُبَايَعَةً لَهُ» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۳۱۴)؛ یا: «فَيَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ» (قمی، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۰۴ و کلینی، ۱۳۶۵: ج ۴، ص ۱۸۴)؛

۱. از آن‌جا که این بیعت از محل بحث ما خارج است، فقط در حله اشاره از آن می‌گذریم.

و: «أَنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ جَبْرَائِيلُ» (عیاشی، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۲۵۴) به چشم می خورد.

۲-۱- بیعت یاران خاص (سیصد و سیزده نفر)؛

آنچه در بیعت با امام مهدی علیه السلام دارای اهمیت است، بیعت یاران، یاوران و مردم با مهدی موعود است. در روایات با تعبیرهایی چون: «ببایع بین الرکن و المقام ثلاثاً و نیف عدة اهل بدر» (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۷۶)؛ و: «ببایعه الناس الثلاثاً و ثلاث عشر» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۳۱۴)؛ به این مهم اشاره شده است.

افزون بر روایاتی که در آن‌ها به روشنی به بیعت شمار خاصی از یاران حضرت اشاره شده است؛ از گروه‌های دیگری نیز سخن به میان آمده است. اجتماع بزرگی از شایستگان، فرودستان، شیعیان و یکتاپرستان حق طلب و عدالت‌گرا که با وحدت و انسجام و همراهی با ایشان بیعت می‌کنند. آن‌ها به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از خراسان هستند که در کوفه فرود می‌آیند. هنگامی که مهدی علیه السلام ظهور می‌کند؛ این گروه برای بیعت به حضور او گسیل می‌شود (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۷۴ و مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۵۲، ص ۴۶۷).

۳-۱- برخی از مردم

در بعضی روایات، افزون بر بیعت‌های یادشده، سخن از بیعت مردم با آن حضرت به میان آمده است که ممکن است مقصود، پذیرش آن حضرت در برخورد نخست با آن حضرت در مسجد الحرام باشد. در این باره ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

«وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسُ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: صص ۱۹۴ و ۲۶۲ و ۲۶۳)؛ به خدا سوگند گویی هم اکنون به او می‌نگرم که میان رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد».

در برخی روایات نیز بدون اشاره به افراد ویژه، فقط به اصل بیعت اشاره شده است. از این روایت به روشنی پذیرش عمومی آن حضرت توسط مردم به دست می‌آید. اگر چه ممکن است مقصود از مردم در این سخن نیز همان یاران خاص باشد. در مستدرک حاکم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«بیایع لرجل من امتی بین الرکن و المقام (نیشابوری، ۱۴۰۶: ج ۴، ص ۴۷۸؛ مقدسی، ۱۴۱۶: ص ۷۰ و مقتی هندی، ۱۴۰۹: ج ۱۴، ص ۲۷۱)؛ برای مردی از امت من بین رکن و مقام بیعت گرفته می‌شود».

۲- مکان بیعت

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، روایات، مکان بیعت با حضرت مهدی علیه السلام را در مسجد الحرام، بین رکن و مقام یاد کرده‌اند. از جمله تعبیرهای روایات برای بیان این مفهوم، می‌توان به این سخنان اشاره کرد:

- رجلا من ولد الحسین یبایع له بین الرکن و المقام (محدث نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۱، ص ۳۸)؛
مردی از تبار حسین که بین رکن و مقام برای او بیعت گرفته می‌شود.
- إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۵۴)؛ همانا بین رکن و مقام بیعت گرفته می‌شود.

- يُبَايِعُ الْقَائِمَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ (همان، ص ۴۷۶)؛ قائم بین رکن و مقام بیعت می‌کند.
- فَوَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۶۲) به خدا سوگند، گویا او را می‌بینم، در حالی که بین رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد.
- وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ أَعْرِفُ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۶۷۱)؛ به خدا سوگند، من کسانی را که با او بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و نام پدران و قبیله‌های آن‌ها را می‌دانم.

۳- محتوا و مفاد بیعت

با توجه به آنچه یاد شد، محتوای اساسی بیعت، اعلام آمادگی یاران، یاوران و توده مردم برای انجام دادن کارهای مورد نظر از طرف امام معصوم علیه السلام در جهت رسیدن به پیروزی و برپایی حکومت عدل جهانی است و آن، چیزی نیست جز عمل به دستورات پروردگار بزرگ در آموزه‌های دینی.

بررسی کوتاهی در مفاد بیعت

آنچه به عنوان روایتی منسوب به امام علی علیه السلام در روایتی آمده مبنی بر این که حضرت مهدی علیه السلام در مفاد مشخصی با یاران خاص خود بیعت می‌کند؛ به بررسی و دقت نیازمند است.

این روایت را سید بن طاووس در کتاب التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (معروف به ملاحم و فتن)، از فتن سلیلی نقل کرده و جز در آن منبع، در هیچ‌یک از منابع معتبر، اصل روایت و حتی مضمون آن نیز، به چشم نمی‌خورد.

در این جا به دلیل رواج استفاده آن روایت در برخی نوشته‌ها، مناسب است تا حد ممکن

بررسی شود.

این روایت مفصل که در باب ۷۹، با یادآوری سند^۱ از ابوصالح سلیلی از امام علی علیه السلام نقل شده (سید بن طاووس، ۱۴۱۶: ص ۲۸۸)؛ پس از بیان شهرهای یاران حضرت مهدی علیه السلام به شروطی می‌پردازد که آن حضرت برای پذیرش بیعت قرار داده است:

یبايعون علی أن لا یسرقوا و لا یزنوا و لا یقتلوا و لا یتتهکوا حریما و لا یشتمو مسلما و لا یهجموا منزلا و لا یضربوا أحدا إلاً بالحقّ و لا یرکبوا الخیل الهمالیج و لا یتمنطقوا بالذهب و لا یلبسوا الخزّ، و لا یلبسوا الحریر و لا یلبسوا النعال الصرّارة و لا یخربوا مسجدا، و لا یقطعوا طریقا و لا یظلموا یتیما و لا یخیفوا سیبلا و لا یحبسوا بکرا و لا یأکلوا مال الیتیم و لا یفسقوا بغلام^۲ و لا یشربوا الخمر و لا... أمانة و لا یخلفوا العهد و لا یکبسوا طعاما من برّ أو

۱. فقال: حدّثنا الحسن بن علی المالکی، قال: حدّثنا أبو النضر عن ابن حمید الرافعی، قال: حدّثنا محمد بن الهیثم البصری، قال: حدّثنا سلیمان بن عثمان النخعی، قال: حدّثنا سعید بن طارق عن سلمة بن أنس عن الأصبع بن نباتة، قال: خطب أمير المؤمنین علی علیه السلام خطبة، فذكر المهدی و خروج من یرج معه و أسماءهم، فقال له أبو خالد الکلبی: صفه لنا یا امیر المؤمنین، فقال علی علیه السلام:....

۲. جای بسی شگفتی که از یاران خاص حضرت مهدی علیه السلام که از آن‌ها به عنوان «حکام الله فی الارض» در برخی روایات یاد شده است؛ با این گونه شروط بیعت گرفته شود! امام صادق علیه السلام فرمود: «أصحابه ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلاً عدّة أهل بَدْرٍ و هم أصحاب الألوئیة و»

شعیر و لا یقتلوا مستأمناً و لا یتبعوا منهزماً و لا یسفکوا دماً و لا یجهزوا علی جریح و یلبسون الخشن من الثیاب و یوسّدون التراب علی الخدود و یأکلون الشعیر و یرضون بالقلیل، و یجاهدون فی اللّٰه حقّ جهاده و یشمّون الطیب و یکرهون النجاسة...^۱... با او بیعت می کنند که هرگز دزدی نکنند؛ مرتکب فحشا نشوند؛ کسی را نکشند؛ حریمی را هتک نکنند؛ مسلمانی را دشنام ندهند؛ به خانه کسی هجوم نبرند؛ کسی را به ناحق نزنند؛ در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند؛ حریر و خز نپوشند؛ مسجدی را خراب نکنند و راهی را نبندند. به یتیمی ستم نکنند؛ راهی را ناامن نکنند؛ خوراکی از گندم و جو انبار نکنند؛ مال یتیمی را نخورند؛ گرد همجنس بازی نگردند؛ شراب ننوشند، و... .

آن گاه این روایت به شروطی که حضرت مهدی علیه السلام برای خود می گذارد (و یشرط لهم علی نفسه) این گونه اشاره کرده است:

«أن لا یتخذ حاجباً و یمشی حیث یمشون و یکون من حیث یریدون^۲ و یرضی بالقلیل^۳؛ دربانی برای خود قرار ندهد؛ و از راه آنان برود؛ آن گونه که آنها می خواهند، باشد؛ با کم خشنود و قانع شود و...» (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ص ۵۸۱).

این سخنان از دو جهت قابل بررسی است:

از جهت منبع

سید بن طاووس، همان گونه که در مقدمه کتاب خود آورده، مطالب خود را به طور عمده از

...»

هُمُ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ؛ اصحابش که سیصد و سیزده تن و به شمار اصحاب جنگ بدر هستند، در اطراف او هستند و آنان پرچمداران و حاکمان خدای تعالی بر خلقش در زمین می باشند» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۶۷۲).

۱. بخش هایی از این سخنان با تفاوت هایی در خطبة البیان نیز آمده است.

۲. این چگونگی امامی است که بر پایه خواسته های انسان ها و نه خداوند خود را تنظیم می کند!

۳. این روایت با تفاوت های فاحشی در «روزگار رهایی»، ترجمه «یوم الخلاص»، آمده که بخش هایی از روایت که در باره یاران خاص و یا در باره حضرت آمده است؛ قابل تأمل جدی می باشد (کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۴۶۵ و ۴۶۴).

روایات سه کتاب اهل سنت پدید آورده است: ملاحم ابن حماد، فتن سلیلی و فتن بزّار. البته ابن طاووس در کتاب خود درباره فتن سلیلی و روایات موجود در آن می گوید: کتاب الفتن، به سلیلی تعلق دارد و تاریخ نسخه اصلی که مصنف کتاب آن را نوشته است، سال ۳۰۷ قمری است و نسخه اصلی در مدرسه ترکی شهر واسط موجود است. این نسخه موجود، بنا بر گواهی شخصی می باشد که شاهد کتابت آن از روی نسخه اصلی بوده است. سید بن طاووس در ابتدای نقلش از الفتن سلیلی در کنار اشاره به آنچه یاد شد، به نوعی خود را از گرفتاری نقل روایات ضعیف دور کرده است: «وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْ خَطَرِهِ، لِأَنَّي أَحْكِي مَا أَجِدُهُ بَلْفِظِهِ وَمَعْنَاهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (سید بن طاووس، ۱۴۱۶: ص ۲۱۶)؛ و همه تقصیرات روایات را متوجه مؤلف کتاب کرده است.

بسیار روشن است که طریق سید بن طاووس به سلیلی و نقل سید از این کتاب، مرسل می باشد و این طریق قابل خدشه است. همچنین شخص سلیلی که با نام «ابی صالح السلیلی بن احمد بن عیسی بن شیخ الحسائی (السائی)» معرفی شده، مجهول و نامشخص است. (کورانی و دیگران، ۱۴۱۱: ج ۲، ص ۴۸۱).

افزون بر آن این که، این کتاب پیش و پس از ملاحم سید بن طاووس در هیچ یک از منابع معتبر استفاده نشده است و اینک نیز در دسترس نیست.

از جهت سند:

در سند روایت نیز افراد مهملی وجود دارند که اعتبار روایت را از بین می برند؛ افرادی مانند سلیمان بن عثمان، سعید بن طارق و سلمة بن انس که همگی مهمل بوده و از آنها در کتابهای رجالی نامی دیده نمی شود (طیسی، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۵۵).

از نظر محتوا:

روایت مورد نظر به طور عمده دارای سه بخش کلی است:

اول: اسامی یاران خاص حضرت و شهرهای آنها؛

دوم: مفاد عهدنامه با حضرت؛

سوم: برخی نشانه‌ها.

هر سه بخش دارای تأملاتی است.

اما تأملات: این که در متن روایت، همهٔ اسامی به صورت عربی است و با توجه به این که گفته شده تعدادی از یاران آن حضرت از شهرها و کشورهای غیر عرب است، این اسامی نامتعارف می‌نماید؛ ضمن این که برخی شهرهای یادشده به طور اساسی با این گونه اسامی هیچ گونه پیشینه‌ای ندارند.

اما در بارهٔ مفاد عهدنامه: به نظر می‌رسد این گونه پیمان نامه و بیعت‌نامه، از شأن مؤمنان معمولی به دور است؛ تا چه رسد به یاران خاص موعود منجی که در اوصاف و عظمت آن‌ها سخنان فراوانی گفته شده است. به راستی چه توجیهی دارد که حضرت به یاران خاص خود بگوید: اطراف همجنس‌بازی نگردند و مانند آن؟!

اما تأمل سوم: در روایت به برخی از نشانه‌ها اشاره شده است که این نشانه‌ها محل تأمل هستند. در بحث از نشانه‌ها ثابت شده که نشانه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شود: نشانه‌های حتمی و نشانه‌های غیر حتمی. برخی از نشانه‌های یادآوری شده در این روایت، در هیچ روایتی نقل نشده و این نکته تردید در مفاد عهدنامه را جدی‌تر می‌سازد.

نتیجه این که بیعت به عنوان سازوکاری مهم و پایه‌ای، از اطاعت و پای‌بندی بیعت‌کنندگان برای همراهی با مهدی موعود عجل الله فرجه حکایت دارد که پس از مشروعیت از طرف خداوند برای تحقق آن حاکمیت جهانی زمینه‌های لازم را فراهم می‌کند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، چاپ سوم، تهران: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۸ق.
۲. ابن خلدون، مقدمه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳. ابن کنیر، البدایه و النهایه، تحقیق و تدقیق و تعلیق: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۵. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت: دار صادر، بی تا.
۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الائمة علیهم السلام، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ش.
۷. ایزدی، سجاد، حکومت و مشروعیت، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.
۸. جوهری، الصحاح، بیروت: درالعلم للملایین، بی تا.
۹. حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۰. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الاثر، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بی جا: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۲. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۴ق.
۱۳. سید بن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، اصفهان: گلبهار، ۱۴۱۶ق.
۱۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
۱۵. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
۱۶. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، قم: موسسه السیدة المعصومة علیها السلام، ۱۴۱۹ق.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین، الخصال، دو جلد در یک مجلد، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۱۸. — عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۸۷ق.
۱۹. — علل الشرایع، بی جا: مکتبه الداوری، بی تا.
۲۰. — کمال الدین و تمام النعمة، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۲۱. صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، محقق: حبیب الرحمن الاعظمی، بی جا: منشورات المجلس العالمی، بی تا.

۲۲. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیست جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۶۱ش.
۲۳. طبری، محمد بن جریر بن رستم، *المستدرک فی إمامة علی بن أبی طالب*، قم: انتشارات کوشانیور، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۲۴. طوسی، نجم الدین، *تا ظهور*، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، ۱۳۸۷ش.
۲۵. طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، سه جلد، قم: مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، *کتاب الغیبة*، قم: مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۷. عمید، حسن، *فرهنگ عمید*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹ش.
۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر عیاشی*، بیروت: منشورات اعلی، ۱۴۱۷ق.
۲۹. فیومی، *المصباح المنیر*، بی جا: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بی تا.
۳۰. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، *تفسیر قمی*، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، هشت جلد، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۳۲. کورانی و دیگران، علی، *معجم احادیث الامام المهدی* علیه السلام، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۳. متقی هندی، علاء الدین علی، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، شانزده جلد، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۳۴. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، ۱۱۰ جلد، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۳۵. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۳۶. مصباح یزدی، محمد تقی، *سلسله مباحث اسلام، سیاست و حکومت*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ش.
۳۷. مطهری، مرتضی، *حماسه حسینی*، قم: صدرا، ۱۳۷۹ش.
۳۸. معرفت، محمد هادی، *جامعه مدنی*، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.
۳۹. مقدسی شافعی، یوسف بن یحیی، *عقد الدرر فی اخبار المنتظر*، تحقیق: عبد الفتاح محمد الحلو، قم: انتشارات نصاب، ۱۴۱۶ق.
۴۰. مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهلیم، ۱۳۸۰ش.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، *یک صد و هشتاد پرسش و پاسخ برگرفته از تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.
۴۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ق.
۴۳. نیشابوری، حاکم (محمد بن محمد)، *مستدرک الحاکم*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.

واکاوی در هویت و زندگی مادر امام زمان علیه السلام

محمد شهبازیان* و نعمت‌الله صفری فروشانی**

چکیده

این مقاله با هدف واکاوی جامع و نو در روایات مربوط به زندگانی مادر امام عصر علیه السلام، نگارش گردیده است. پس از بررسی روایت‌های موجود در منابع اهل سنت و شیعه و جمع آوری تمام گزارش‌های تاریخی و روایات، اعم از روایات ضعیف و معتبر، نتیجه مطالعات حاکی از آن است که ایشان کنیزی دارای کمالات روحی والا بوده و به عنوان محبوب‌ترین کنیز، در خانه حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام تحت تربیت دینی قرار گرفته است. همچنین از منابع به دست می‌آید که ایشان در جریان محافظت از جان امام مهدی علیه السلام نقش ویژه‌ای داشته و پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در قید حیات بوده و بیش از سی سال زندگی نموده است.

در این مقاله تمرکز بر اعتبار سنجی روایات نبوده است و تنها در برخی گزارش‌ها و روایات معارض به بررسی اسناد پرداخته ایم، تا بتوانیم نظر برگزیده را به دست آوریم. کلید واژه‌ها: نرجس، حکیمه، صقیل، مادر امام زمان علیه السلام.

مقدمه

منابع تاریخی، کم‌تر به بررسی زندگی مادران ائمه علیهم‌السلام و خصوصیات آن‌ها پرداخته و در مورد برخی از این بزرگواران گوشه‌هایی از حوادث را بازگو نموده‌اند. در میان مادران ائمه علیهم‌السلام، به دلیل حساسیت تولد حضرت مهدی علیه‌السلام و لزوم مخفیانه بودنش، مطالب اندک و گاهی مبهم و متناقض در مورد مادر ایشان علیها‌السلام دیده می‌شود. اما محققان عرصه مهدویت، تلاش نموده‌اند تا با گردآوری این مطالب از لابه‌لای متون، تصویری مشخص از زندگانی ایشان نشان دهند. در منابع کهن شیعی، همچون *الکافی*، کلینی (۳۲۹)؛ *الهدایة الکبری*، حسین بن حمدان (۳۳۴)؛ *الغیبة*، نعمانی (۳۶۰)، *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، شیخ صدوق (۳۸۱)؛ *الارشاد*، شیخ مفید (۴۱۳) و *کتاب‌الغیبة (الغیبة)*، طوسی (۴۶۰) و در میان منابع اهل سنت، کتاب‌هایی مانند *الفصل فی الملل و‌الاهواء و‌النحل*، ابن حزم (۴۵۶) و *تاریخ الاسلام ذهبی* (۷۴۸)؛ به زندگانی این بانوی بزرگوار اشاره‌ای گردیده و زمینه‌ای برای محققین معاصر به ارث گذارده‌اند.^۲

اگر بنا بر نظر استاد جلالی حسینی، کتاب *تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام* را از ابن ابی‌الثلج (۳۲۲) دانسته (ابن ابی‌الثلج، ۱۴۱۰: مقدمه) و همچنین تاریخ وفات حسین بن حمدان را ۳۴۴ بدانیم، نظر آقای جاسم حسین که اولین منبع در معرفی نرجس خاتون را کتاب *اثبات‌الوصیة* می‌داند^۳ (جاسم، ۱۳۷۷: ص ۱۱۴)؛ قابل نقد بوده و کتاب *تاریخ اهل‌البیت علیهم‌السلام و‌الهدایة*

۱. اگر چه این فرد از تابعان محمد بن نصیر می‌باشد و از سر دمداران فرقه انحرافی نصیری است (که این ادعا از محتوای کتاب او هویداست) به هر حال این گروه انحرافی عقاید شیعی داشته و به امامت حضرت مهدی علیه‌السلام نیز قائل هستند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: مقاله *زندگی‌نامه حسین بن حمدان خصیعی*، بنیانگذار فرقه نصیری - علوی، هارون فریم، ترجمه محمد حسن محمدی مظفر، نشریه هفت آسمان، ش ۳۳ و حسین بن حمدان خصیعی و کتاب *هدایة الکبری*، نعمت‌الله صفری روشانی، مجله طلوع، ش ۱۶.

۲. در متن مقاله به آدرس‌ها و مطالب اشاره شده است.

۳. تألیف کتاب *اثبات‌الوصیة* در سال ۳۳۲ به پایان رسیده است. ر.ک: *اثبات‌الوصیة*، ص ۲۷۳.

الکبری از اولین منابع ذکر نام ایشان است^۱ (ابن ابی الثلج، ۱۴۱۰: ص ۱۲۵). البته این نقد زمانی به جاسم حسین وارد است که تالیف کتاب اثبات الوصیه را به مسعودی شیعی نسبت دهیم.

در صورتی که برخی از محققان بنا بر شواهدی، این کتاب را گرد آوری دو رساله مستقل نگارش شده در وصایت ائمه علیهم السلام و اثر شلمغانی و علی بن محمد بن زیاد صیمری می‌دانند^۲ و با توجه به این که صیمری از اصحاب امام هادی علیه السلام بوده (برقی، ۱۳۴۲: ص ۵۹)؛ و شلمغانی نیز کتاب‌های معتبر خود از نظر عقیدتی را قبل از سال ۳۱۲ هـ ق نگارش نموده (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۱۰)؛ اثبات الوصیه از منابع کهن و اولیه محسوب می‌گردد.

اگر چه تلاشی در خور تحسین از طرف محققان صورت گرفته است، بررسی جامع روایات، واکاوی مجدد متون و اشاره به منابع کهن و دسته بندی آن‌ها، تحقیقی تفصیلی و دوباره را طلب می‌کرد. لذا در این نوشتار، تلاش گردیده تا با روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع اصلی، به کاوش تمام روایات فریقین (اعم از ضعیف و معتبر) پردازیم. هنگام بررسی زندگانی این بانو، به داستان اسارت ایشان و رومی بودنشان اشاره‌ای نشده؛ چراکه این مطلب نیازی به واکاوی جدی داشته و خود مقاله‌ای مستقل را می‌طلبد.

نام مادر امام زمان علیه السلام در منابع کهن

بنا بر گزارش‌های وارد شده در منابع مختلف، نامگذاری و اشاره به مادر امام مهدی علیه السلام و تولد موعود، سابقه‌ای بس طولانی داشته و علاوه بر اشاره امیر المومنین، علی علیه السلام (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۲۹). و بیان نام توسط امام باقر (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۴۱) و امام صادق علیه السلام

۱. البته بنا بر نقل شیخ حر در اثبات الهداة، فضل بن شاذان در کتاب (اثبات الرجعه) خود به نام مادر امام عصر علیه السلام اشاره کرده است که بنا بر سابقه زمانی فضل، این منبع کهن‌تر از الهدایة الکبری می باشد؛ اما در پذیرش این کتاب و نسبت آن با فضل بن شاذان تردید جدی وجود دارد.

۲. ر.ک. بررسی‌های تاریخی در حوزه اسلام و تشیع، مقاله ۸۶، ص ۸۷۵-۹۱۷؛ و همچنین ر.ک: مقاله ایشان در اینترنت به آدرس <http://ansari.kateban.com/entry1196.html>

(اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۷۵)؛ جابر بن عبدالله انصاری نیز از فاطمه زهرا علیها السلام روایتی در معرفی نام او ذکر می‌کند (ابن بابویه: ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۴۱). با توجه به گزارش شیخ مفید، برخی ویژگی‌های این بانو برای خلیفه دوم نیز آشنا بوده و از آن اطلاع داشته است. علی علیه السلام بنا بر درخواست خلیفه دوم ایشان را چنین معرفی نموده‌اند:

فَرَوَى عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَقَالَ أَخْبَرَنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ... قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنْ صِفَتِهِ قَالَ هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الشَّعْرِ يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَيَعْلُو نُورٌ وَجْهَهُ سَوَادٌ شَعْرٌ لِحْيَتِهِ وَرَأْسُهُ بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةَ الْأِمَاءِ؛

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی خلیفه دوم از امیر مومنان، علی علیه السلام پرسید: در مورد صفات مهدی علیه السلام به من اطلاعاتی بده؟ علی علیه السلام فرمود: جوانی است خوش قامت، با مو و چهره‌ای زیبا. درخشندگی چهره‌اش، سیاهی موی سر و ریشش را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان باد! (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۸۲ و طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۷۰).^۱

متون کهن شیعی و سنی، نام ایشان را با عناوین متفاوت ذکر کرده‌اند. می‌توان از کهن‌ترین منابع شیعی از کتاب تاریخ اهل البیت علیهم السلام، ابن ابی الثلج نام برد که از ایشان چنین یاد می‌کند:

أَمَ الْخَلْفِ الْقَائِمِ علیه السلام: صَقِيلَةٌ.^۲ وَ يُقَالُ: حَكِيمَةٌ. وَ يُقَالُ: نَرْجَسٌ، وَ يُقَالُ: سَوْسَنٌ. قَالَ ابْنُ هَمَّامٍ: حَكِيمَةٌ، هِيَ عَمَّةُ أَبِي مُحَمَّدٍ، وَ لَهَا حَدِيثٌ بَوْلَادَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ، وَ هِيَ رَوَتْ أَنَّ أُمَّ الْخَلْفِ اسْمُهَا نَرْجَسٌ؛

نام مادر امام عصر علیه السلام، صقیله^۳ است و برخی به نام حکیمه و برخی دیگر نرجس و دیگرانی سوسن خوانده‌اند. ابن همّام می‌گوید: حکیمه، عمه امام

۱. بار دیگر خواننده گرامی را به این نکته توجه می‌دهیم که در این مقاله، تمامی گزارش‌های تاریخی در مورد مادر امام زمان علیه السلام را فارغ از اعتبار و عدم اعتبار آن نگارش نموده ایم.
۲. کتاب مجموعه نفسیه به نقل از ابن ابی الثلج این متن را آورده اما به جای صقیله، صغیره ذکر کرده است، که با توجه به تعدد بیان صقیل برای ایشان، صغیره اشتباه چاپی است. (مجموعه نفسیه فی تاریخ الأئمه علیهم السلام، ص ۲۲).
۳. در کتاب‌های شیعه از عبارت (صقیل) استفاده شده است.

حسن عسکری بوده است که حدیث ولادت مهدی علیه السلام را نقل کرده است و حکیمه مادر مهدی علیه السلام را نرجس نامیده است (ابن ابی الثلج، ۱۴۱۰: ص ۱۲۵).

ابن خشاب حنبلی^۱ نیز در کتاب خود سخنان مذکور را تکرار کرده؛ اما برخلاف ابن ابی الثلج، گزارش‌های خود را بر ذکر سند مبتنی نموده که بر اهمیت نقل او می‌افزاید.

او در روایتی به طریق جراح بن سفیان از امام صادق علیه السلام، نام مادر آن حضرت را صیقل ذکر نموده و از طریق ابوبکر زراع^۲، و در بیانی دیگر از طریق محمد بن موسی طوسی از بعض اصحاب تاریخ، نام او را حکیمه؛ و بنا بر گزارشی دیگر نام او را نرجس و سوسن بیان کرده است (جمعی از علما، ۱۴۲۲: ص ۵۰ و اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۷۵).

علاوه بر نام‌های مذکور برخی از کتاب‌ها از نام ریحانه و مریم دختر زید نیز برای ایشان استفاده کرده‌اند (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۳۲ و خصیبی، ۱۴۱۹: ص ۳۲۸).

باید به این نکته توجه کرد که این دو نام اخیر، حداقل اعتبار را در میان نام‌ها دارند. و برخلاف بیان علامه مجلسی و شوشتری و پیروان آن‌ها (عاملی، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۱۶ و مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵، ص ۲۸)؛ حسین بن حمدان، قبل از شهید اول از عنوان (مریم بنت زید) استفاده کرده است و این نظر نه تنها با کنیز بودن مادر حضرت مهدی علیه السلام سازگار نیست؛ بلکه هیچ سند و یا منبع معتبری از طرف معتقدانش ارائه نگردیده است (خصیبی، ۱۴۱۹: ص ۳۲۸).

در روایتی از شیخ صدوق و سخنی از حسین بن حمدان، بیان شده که آن زمان تعدد نام کنیزان مرسوم بوده و جناب نرجس علیه السلام نیز با توجه به ویژگی‌های متنوع، به نام‌های مختلف خوانده شده است. به عنوان نمونه ایشان را به دلیل حمل فرزندی نورانی به نام صقیل (نورانی و جلا داده شده) (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ص ۳۸۰)، خوانده‌اند (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۳۲؛ خصیبی، ۱۴۱۹، ص ۳۲۸ و مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵، ص ۱۵). اگرچه در کتاب المجدی

۱. در مورد این فرد و مذهبش، ر.ک: ذیل طبقات الحنابلة، ابن رجب حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. پسوند او را به صورت «ذارع» و «دارع» نیز ذکر کرده‌اند. ر.ک: تاریخ اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۲ و بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۱، ص ۲۴.

فی الانساب، روایتی نقل شده است که گزارش شیخ صدوق را زیر سوال برده و اعتقاد دارد نام صقیل قبل از بارداری به حضرت نرجس علیها السلام اطلاق می‌شده است (العلوی، ۱۴۰۹: ص ۱۳۱).^۱

اشکالی که در بیان صدوق وجود دارد، این است که هیچ فردی جز ایشان، به علت نام گذاری مادر حضرت علیها السلام به صقیل، گزارشی ذکر نکرده است و در سند ایشان سه اشکال اساسی وجود دارد:

الف) این گزارش به نقل از معصوم نبوده و آن را غیاث بن اسید ادعا می‌نماید؛
ب) افرادی مجهول در این روایت وجود دارند که از جمله آن‌ها شخص غیاث بن اسید^۲ می‌باشد؛

ج) این گزارش به شیخ صدوق اختصاص دارد و تنها از طریق ایشان نقل گردیده است. از طرف دیگر، نقل المجدی نیز از این ایرادات خالی نبوده و سه اشکال گذشته بر گزارش او نیز وارد است. هرچند در گزارش او تنها یک راوی مجهول، یعنی علی بن سهل تمار، وجود دارد. و نقل ایشان از برادر امام حسن عسکری می‌باشد؛ به خلاف شیخ صدوق که علاوه بر وجود چند راوی مجهول، گوینده اصلی روایت نیز شناخته شده نیست.^۳

۱. گزارش ایشان چنین است: «وکان أبو محمد علیه السلام اصطفی جاریة یقال لها نرجس علیها السلام وکان اسمها قبل ذلک " صقیل "»

۲. نامی از این فرد در منابع رجالی ما برده نشده است.

۳. اسناد ذکر شده در کمال الدین و المجدی به ترتیب ذیل می‌باشد:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ زَكْرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ أَسِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سَهْلِ التَّمَارِ بالبصرة، قال: أَخْبَرَنِي خَالِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الهنائي الدبيلي رحمه الله، قال: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ التَّقِيُّ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ أَحْمَدِ الشَّرِيفِ الفقيه الدین ابن عیسی ابن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام بیغداد، قال: حَدَّثَنِي عَلَانُ الْکَلَابِی (کلینی) قال: صَحَبْتُ أَبَا جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرضا علیه السلام».

علت تعدد نام مادر

سید محمد صدر، صاحب موسوعه امام مهدی علیه السلام تعدد نام را برای کنیزان امری مرسوم دانسته و مواردی چون علاقه مالک و صاحب کنیز را به یکی از کنیزکان و استفاده از نام گل‌ها برای اسم بردن او، قرار دادن نامی برای کنیز، مطابق فرهنگ مردم عرب و گاهی عربی کردن نام آن کنیز را که از ممالک غیر عرب به اسارت گرفته شده است؛ به عنوان علت بیان می‌کند.

همچنین ایشان علاوه بر دلایل مذکور، یک دلیل اختصاصی و مرجح برای مادر امام عصر علیه السلام فرموده است که آن هم، پنهان داشتن ایشان از حکومت بنی عباس و عدم حساسیت در مورد یک کنیز مشخص می‌باشد (صدر، ۱۴۱۲: ص ۲۴۲).

شاید بتوان گفت که با توجه به متون و روایات موجود از علمای شیعه، نام نرجس و سپس صقیل، مشهورترین نام برای ایشان بوده است (خصیعی، ۱۴۱۹: ص ۳۲۸؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۴۱؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۳۲؛ ابن ابی الثلج، ۱۴۱۰: ص ۱۲۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۴۰؛ طبری، ۱۴۱۳: ص ۴۹۹ و صدر، ۱۴۱۲: ص ۲۴۲). به گونه‌ای که علاوه بر وجود نام نرجس در روایات متعدد، در اشعاری از علمای شیعه قرن هشتم و نهم هجری نیز به ذکر شهرت این نام در میان علما اشاره گردیده (خصیعی، ۱۴۱۹: ص ۳۲۸؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۷۳ و ۴۷۵؛ طبری، ۱۴۱۳: ص ۴۲۵؛ طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۷۲ و العلوی، ۱۴۰۹: ص ۱۳۱). و عاملی نباطی که خود متوفای سال ۸۷۷ ق می‌باشد، به نقل از دیگر عالم شیعی حسین بن شمس حسینی^۱ چنین آورده است:

و مولد المهدی فی شعبان خمس و خمسين و مائتان
فی سرمن رأی بدار العسکری و نرجس الأم بقول الأکثر

تنها در میان عالمان شیعی، محمد بن همام بدون ارائه دلیلی ادعا نموده است که در میان نام‌های متعدد ایشان، سوسن صحیح و معتبر می‌باشد (ابن همام، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۵۸).^۲

۱. جهت شرح حال این عالم، ر.ک: تکملة أمل الآمل، سید حسن عاملی، ص: ۱۹۱

۲. الخلف الصالح محمد بن الحسن، ویکنی بأبی القاسم. و أمه يقال لها «سوسن» ويقال لها «نرجس»

در منابع اهل سنت نیز برخی در لابه‌لای بیان عقاید تشیع، به ایشان اشاره‌ای کرده و برخی دیگر هنگام بیان اعتقاد خود در مورد تولد حضرت مهدی علیه السلام به ذکر نام مادر ایشان پرداخته‌اند.

منبعی که‌هن‌تر از الفصل ابن حزم، در بیان نام و وقایع دوران ایشان پیدا نشد؛ اما پس از ابن حزم علمای متعددی از اهل سنت به نام ایشان اشاره نموده‌اند. ابن حزم داستان تولد حضرت مهدی علیه السلام را نمی‌پذیرد؛ اما در گزارش خود بیان می‌کند که بیش‌تر شیعیان به تولد و غیبت حضرت مهدی علیه السلام قائل می‌باشند و نام مشهور در زبان شیعیان را صقیل می‌دانند و کنار این نام، از نرجس و سوسن نیز نام می‌برد (ابن حزم، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۱۲ و ابن حزم، ۱۴۲۴: ص ۶۱).^۱

اگر چه ابن حزم این نام‌ها را برای کنیزان متعددی فرض کرده است؛ بنا بر روایاتی که ذکر شد، تمامی این نام‌ها برای مادر علیه السلام متصور می‌باشد.

او اختیار نام صقیل را از میان نام‌های متعدد، برای مادر حضرت علیه السلام چنین ذکر می‌کند: «لان صقیل هذه ادعت الحمل بعد موت الحسن بن علی سیدها؛ چون کنیزی به نام

→

والأول أصح وأثبت، وهو القائم.

نسخه خطی این کتاب که گویا تنها نسخه و بدون تاریخ است، در مرکز «إحياء التراث اسلامی» در قم، نگهداری می‌شود. این کتاب در مصادر، با عنوان الأنوار فی تاریخ الأئمة الأطهار علیهم السلام و الأنوار، ذکر شده است. اصل این کتاب که درباره تاریخ زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام علیهم السلام است، از مصادر عیون المعجزات و فرحة الغری عبد الکریم بن طاووس بوده است؛ اما پس از ابن طاووس، نایاب شد. منتخب آن با نام منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمة الأطهار علیهم السلام، در اختیار محمد باقر مجلسی در سده یازدهم، و زوزی در پایان سده سیزدهم قرار داشت و از آن در بحار الأنوار و جواهر الأخبار نقل کردند. علی رضا هزار پس از تحقیق، این کتاب را چاپ نموده است.

۱. «وثبت جمهورهم علی أنه ولد للحسن بن علی ولد فأخفاه و قیل بل ولد له بعد موته من جاریة له اسمها صقیل و هو الأشهر وقال بعضهم بل من جاریة له اسمها نرجس وقال بعضهم من جاریة له اسمها سوسن والأظهر أن اسمها صقیل؛ الخ».

صقیل بعد از وفات مولایش، حسن بن علی علیه السلام ادعای حمل نمود. «(همان). پس از ایشان، می‌توان به نقل ابن ابی الخشاب (جمعی از علما، ۱۴۲۲: ص ۱۴۹ و اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۷۵)؛ محمد بن طلحه شافعی (النصیبی الشافعی، ۱۴۱۹: ص ۳۱۲ و همان، ۱۴۲۵: ص ۸۰)؛ ابن خلکان (ابن خلکان، بی‌تا: ج ۴، ص ۱۷۴) و عارف بسطامی (مناوی، ۱۳۵۶: ج ۶، ص ۳۶۰)^۲ اشاره کرد و در میان علمای متأخر اهل سنت که نام‌های ایشان را ذکر کرده‌اند، می‌توان به عبد الملک بن العصامی المکی اشاره نمود (العصامی، ۱۴۱۹: ج ۲، ص ۳۵۲)^۳.

در این منابع، در بیان نام مادر با شیعیان تفاوتی وجود ندارد؛ اما ابن خلکان و ابن طولون برخلاف دیگر متون شیعی و سنی نام ایشان را به «خمت» نیز آورده‌اند (ابن طولون، بی‌تا: ص ۱۱۷)، که با توجه به نادر بودن این گزارش، پذیرفتن آن مشکل می‌باشد.

نگاهی به زندگانی ایشان

آنچه در منابع روایی و تاریخی به جا مانده است^۴، تصریح بر کنیز بودن ایشان نموده و تربیت این بانوی بزرگوار را در خانه حکیمه خاتون، خواهر امام عسکری علیه السلام یاد آور می‌گردد (خصیبی، ۱۴۱۹: ص ۳۴۹ و ۳۲۸؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۴۱؛ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۴۰ و ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۴، ص ۱۷۴). اهل بیت علیهم السلام این مطلب را جهت انکار موعود بودن و ادعای مهدویت برخی از مدعیان، استفاده نموده‌اند. به عنوان نمونه نعمانی، چگونگی آموزش امام صادق علیه السلام در مناظره با یاران مغیره بن سعید و محمد بن عبدالله محض را که ادعای

۱. جالب توجه این که ایشان در الدر المنظم می‌گویند: «و هی من اولاد الحواریین».
۲. مراد از بسطامی، عبد الرحمن بن محمد بن علی بن أحمد بن محمد البسطامی الحنفی می‌باشد، که متوفای سال ۸۵۸ هـ ق است. جالب است که او نیز مادر امام عصر را چنین معرفی می‌کند: «و اما أمه فاسمها نرجس من أولاد الحواریین».
۳. او سه نام را ذکر می‌کند: صقیل، سوسن و نرجس. جهت بررسی شخصیت علمی او ر.ک: ماهنامه آیین پژوهش، ش ۵۲، مقاله بندر بن محمد رشید.
۴. در مقدمه ذکر شد که این مقاله فارغ از بحث رومی بودن و اسارت ایشان نگارش گردیده است.

مهدویت داشت، روایت کرده که فرمودند:

«در برابر ادعای مغیره و ادعای مهدی بودن محمد بن عبدالله بن الحسن، این دلیل را اقامه کنید که مهدی موعود علیه السلام فرزند کنیز می‌باشد، در حالی که محمد بن عبدالله محض فرزند زنی آزاد است».^۱

ایشان پس از پذیرش امام عسکری علیه السلام، به عقد ایشان در آمد تا رسالت مادری موعود امم را به عهده گیرد.^۲ بنابر مصالح الاهی نشانه‌های بارداری ایشان کاملاً مخفیانه بوده و هیچ یک از اطرافیان نیز تا نزدیکی ولادت از این مهم مطلع نبوده است (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۲۴). اگر گزارش دلائل الامامة را بپذیریم، گویا ایشان خواهری داشته که در منزل امام حسن عسکری علیه السلام مدتی خدمت کرده؛ اما شب ولادت در منزل حضور نداشته است (طبری، ۱۴۱۳: ص ۵۴۸).^۳ در زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، او در کنار همسر گرامی خود بوده و با درخواست امام علیه السلام، فرزند بزرگوارشان، حضرت مهدی علیه السلام را نزد ایشان برده‌اند (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۷۴؛ طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۷۲ و نیلی، ۱۴۲۶: ص ۵۳).

ایشان پس از تولد امام عصر علیه السلام و بازگشت مادر امام حسن عسکری علیه السلام از مدینه به سوی سامرا، مورد آزار جعفر کذاب قرار گرفته و جهت حفظ فرزندش و دور کردن اذهان از جست‌وجوی کودک خود، ادعای وضع حمل کرده و به همراه کنیزی دیگر به نام ورداس^۴،

۱. از مجموعه این روایات می‌توان به اشتباه بودن این نظر که نام مادر ایشان را مریم بنت زید

العلویة، معرفی کرده اند نیز، پی برد؛ چرا که این اسم به یک زن آزاد مسلمان متعلق می‌باشد.

۲. این که نحوه انتخاب ایشان به عنوان همسر امام عسکری علیه السلام چگونه اتفاق افتاده است، در مقاله ای دیگر به بحث خواهیم نشست.

۳. «فَأَيُّ خَرَجْتُ وَأُخْتِي حُبْلَى وَ أَنَا خَالْتَهُ».

نکته‌ای که باید دقت کرد این است که در نقل جناب شیخ عبارت «و انا خالته»، وجود ندارد و استاد علی دوانی نیز عبارت «و اختی حبلی» را به خواهر معنوی ترجمه کرده‌اند. ر.ک: مهدی موعود، ص ۷۷۴.

در چاپ هایی از دلائل الامامة نیز به جای «وانا خالته»، عبارت «وانا خالیة» را به کار برده‌اند.

۴. نام این کنیز را تنها حسین بن حمدان گزارش کرده است. ر.ک: الهدایة الکبری، ص ۲۴۸.

زندانی می‌شوند و به دستور معتمد خلیفه عباسی، نگهبانانی از جمله تحریر خادم خلیفه، زنان معتمد و موفق و کنیزان آنها به همراه زنان ابن ابی الشوارب قاضی را به بازرسی ایشان می‌گمارند و پس از دو سال و اندی، به دلیل اثبات نشدن بارداری، مرگ عبید الله بن یحیی بن خاقان^۱، خروج عباسیان از سامرا به سمت بغداد و حمله صاحب زنج، ایشان را آزاد می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۵۰۳؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۴۰ و ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۶ و مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۲۵). سپس عثمان بن سعید (نائب اول)، ایشان را به سمت بغداد برده (سد آبادی، ص ۱۴۶)^۲؛ و بنا بر نقل نجاشی، در خانه محمد بن حمزة بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب^۳ سکونت گزیده‌اند (نجاشی، ۱۳۶۵: ص ۳۴۸).

نکته قابل تامل در زندگی آن بانو این است که اگر چه آن حضرت به عنوان کنیز وارد خانه اهل بیت^{علیهم‌السلام} شده‌اند؛ با توجه به آموزش‌های حکیمه خاتون و مجالست با ایشان، به درجات والای علمی و دینی می‌رسند (طبری، ۱۴۱۳: ص ۴۹۹)؛ به گونه‌ای که نه تنها نزدیک ترین کنیز به حکیمه خاتون^{علیها‌السلام} می‌گردند (خصیبی، ۱۴۱۹: ص ۳۵۶). بلکه طبق نوشته برخی از منابع، در دوران غیبت صغرا ملجا و پناهگاه شیعیان نیز بوده‌اند (همان، ص ۳۷۲)^۴؛ در مورد زمان وفات و

۱. زمان مرگ عبید الله بن خاقان را سال ۲۶۳ ذکر کرده‌اند. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۴۶۸.
 ۲. «فأنفذ المعتمد إلى عثمان بن سعيد، وأمره أن ينقلهن إلى دار القاضي، أو بعض الشهود حتى يستبرهنن بالموضع، فسلمهن إلى ذلك العدل، فأقمن عنده سنة ثم ردهن إلى عثمان بن سعيد..... فلما تسلم عثمان بن سعيد الجواری، و فیهم أم صاحب الأمر^{علیها‌السلام}، نقلهن إلى مدینة السلام». قابل ذکر است که مولف کتاب المقنع با شیخ طوسی و سید مرتضی معاصر بوده‌اند و کتاب ایشان از طریق سید هبة الله بن ابی محمد الحسن الموسوی که با علامه حلی معاصر بوده است؛ به دست مرحوم محدث نوری و سپس شیخ عباس قمی رسیده است. ر.ک: الذریعة، ج ۲۰، ص ۵۶.
 ۳. ایشان ساکن بغداد بوده و در سال ۲۸۶ هـ ق وفات کرده است. ر.ک: تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۳۳۲.

۴. «و عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْقُمِّيُّ، قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى سَامَرَاءَ مَعَ ابْنِ أَحْمَدَ الشُّعْبَانِيِّ وَ كَتَبْتُ رُفْعَةَ إِلَى السَّيِّدَةِ نَرْجِسَ^{علیها‌السلام} أَعْرَفَهَا بِقُدُومِي لِزِيَارَةِ مَوْلَايَ^{علیها‌السلام} وَ أَنْفَذْتُهَا مَعَ بَدْرِ الْخَادِمِ الْمَعْرُوفِ بِأَبِي الْحُرِّ فَأَنْصَرَفْتُ فَإِذَا بِالرَّسُولِ يَطْلُبُنِي فَجِئْتُ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ وَ قَدْ دَفَعَ إِلَيَّ أَبِي دِينَارَيْنِ وَ أَرْبَعِ رُفْعٍ فَقَالَ لِي: عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ لَوْ لَأَنَّ أَتَى دَهَبَ لَأَخَذَ بَعْضَهُ مِنَ الْخَادِمِ فَقَالَ:

محل وفات ایشان در منابع شیعی نکته‌ای به دست نیامد؛^۱ اما در منابعی از اهل سنت به این گزارش تاریخی اشاره‌ای شده است که پس از حدود بیش از بیست سال از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، و در زمان سکونت ایشان در منزل فردی به نام حسن بن جعفر نوبختی، توسط معتضد عباسی در قصر محبوس شده و در زمان المقتدر عباسی در همان قصر وفات نمودند (ابن حزم، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۱۲).^۲ موافق با نظر شیعیان ایشان در کنار همسر گرامی‌شان دفن شده و مورد زیارت محبان اهل بیت علیهم السلام می‌باشند (ابن المشهدی، ۱۴۱۹: ص ۶۶۰).^۳

تفاوت روایات در زمان وفات ایشان

شیخ صدوق روایتی از ابو علی خیزرانی نقل می‌کند که زمان وفات مادر حضرت مهدی علیه السلام را قبل از امام حسن عسکری علیه السلام ذکر نموده است (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۳۱).^۴

خُذِ الدَّيْنَارَيْنِ فَقُلْتُ لَأَ هَذِهِ قَدْ أَمَرْتُ أَنْ يُنْكَسِنِي بِهَا فَقَالَ ابْنُ أَحْمَدَ أَكْتُبْ رُفْعَةَ وَاسْأَلْهُمْ الدُّعَاءَ فَقُلْتُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ الْخَادِمَ فَإِنْ أَذِنَ لِي كَتَبْتُ فَجِئْتُ إِلَى بَدْرٍ فَعَرَفْتُهُ عَلَى بَنِ أَحْمَدَ وَ مَذْهَبَهُ وَ أَعْلَمْتُهُ أَنَّهُ يُرِيدُ يَكْتُبُ رُفْعَةَ وَ أَنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَهُ فَقَالَ لِي:

تَعُودُ إِلَيَّ بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ فَأَنْصِرْفُ فَجَاءَتْنِي رَسُولُ الْخَادِمِ فَسِرْتُ إِلَيْهِ وَ عَلِيٌّ بَنُ أَحْمَدَ قَالَ: أَكْتُبْ بِمَا تُرِيدُ فَكَتَبْتُ رُفْعَةَ أَسْأَلُ فِيهَا الدُّعَاءَ وَ أَنْصِرْفْنَا فَلَمَّا كَانَ بِالْعَشِيِّ جَاءَتْنِي رَسُولُ الْخَادِمِ فَسِرْنَا إِلَيْهِ جَمِيعًا فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ رُفْعَةَ فَدَعَا لَهُ فِيهَا وَ دَفَعَ إِلَيْهِ سِتَّةَ دَرَاهِمٍ وَ قِيلَ لَهُ رَصِّعْ مِنْهَا الْخَوَاتِمَ».

۱. تنها یک روایت از شیخ صدوق نقل شده است که در ادامه مقاله به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۲. با توجه به اینکه زمان به حکومت رسیدن المقتدر سال ۲۹۵ق می باشد، ایشان حداقل تا این زمان در قید حیات بوده‌اند.

۳. مرحوم مشهدی، زیارتی را از زبان یکی از محبان ایشان نقل می کند و این زیارت به قول معصوم مستند نمی باشد.

«الباب (۳) زیارة أم القائم عليه السلام أملاها عليّ رجل من البحرين سمعته يزور بها؛
ثُمَّ عُدُّ إِلَيَّ الْعَسْكَرِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَ قَفَّ عَلَى قَبْرِ أُمِّ الْحُجَّةِ عليها السلام وَ قُلَّ...».

علامه مجلسی در بحار الانوار این زیارت را به کتاب مزار شیخ مفید نیز نسبت داده اند که با جست‌وجو در مزار موجود از شیخ مفید، این مطلب را نیافتیم و گویا در مزار کبیر ایشان بوده که نسخه ای در اختیار علامه مجلسی قرار داشته است. ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۷۱.

۴. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ

این روایت به دلیل اشکالات متعدد، مورد اطمینان علما واقع نشده است. از جمله این اشکالات، مجهول بودن ابو علی خیزرانی و کنیزش، عدم ذکر این متن در منابع روایی دیگر، تعارض با روایاتی که حیات نرجس خاتون علیها السلام را نقل نموده اند؛ می باشد.

به عنوان نمونه شیخ صدوق در کمال الدین روایتی نقل می کند که اشاره به توقیع امام مهدی علیه السلام و پیشگویی ایشان از آزار مادر خود توسط حکومت عباسی دارد. ایشان می فرمایند:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْمَتِيلِيُّ قَالَ: جَاءَنِي أَبُو جَعْفَرٍ فَمَضَى بِي إِلَى الْعَبَّاسِيَّةِ وَأَدْخَلَنِي خَرِبَةً وَأَخْرَجَ كِتَابًا فَقَرَأَهُ عَلَيَّ فَإِذَا فِيهِ شَرْحٌ جَمِيعٌ مَا حَدَّثَ عَلِيُّ الدَّارِ وَفِيهِ أَنْ فُلَانَةَ يَعْنِي أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ تُوْخَذُ بِشَعْرِهَا وَ تُخْرَجُ مِنَ الدَّارِ وَ يُحْدَرُ بِهَا إِلَى بَغْدَادَ فَتَقْعُدُ بَيْنَ يَدَيِ السُّلْطَانِ وَأَشْيَاءَ مِمَّا يَحْدُثُ ثُمَّ قَالَ لِي احْفَظْ ثُمَّ مَزَقَ الْكِتَابَ وَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَحْدُثَ مَا حَدَّثَ بِمُدَّةٍ؛

ابو علی گوید: ابو جعفر به نزد من آمد و مرا به عباسیه برد و به ویرانه ای درآورد. آن گاه نامه ای را خارج ساخت و برایم خواند. دیدم شرح همه حوادثی است که در سرای امام علیه السلام رخ داده است و در آن چنین آمده بود: گیسوی فلان، یعنی مادر امام مهدی علیه السلام را بگیرند و از سرا بیرون کشند و به بغداد ببرند و در مقابل سلطان بنشینند و امور دیگری که واقع خواهد شد. سپس گفت: آنها را حفظ کن و نامه را پاره کرد و این مدتی پیش از وقوع آن حوادث بود (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۴۹۹).

همچنین روایاتی معتبر^۱ و مشهور (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۴۰)؛ در نزاع میان جعفر کذاب و مادر امام حسن عسکری علیه السلام و ادعای بار دار بودن صقیل بیان شده است که محدث بزرگی، مانند کلینی به نقل از استاد جلیل القدر خود محمد بن یحیی از أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ

....→

الْحَيْرَانِيِّ عَنْ جَارِيَةٍ لَهُ كَانَ أَهْدَاهَا لِأَبِي مُحَمَّدٍ فَلَمَّا أَعَارَ جَعْفَرُ الْكَذَّابُ عَلِيَّ الدَّارِ جَاءَتْهُ فَارَةً مِنْ جَعْفَرٍ فَتَزَوَّجَ بِهَا قَالَ أَبُو عَلِيٍّ فَحَدَّثَنِي أَنَّهَا حَضَرَتْ وَلَادَةَ السَّيِّدِ عليه السلام وَأَنَّ اسْمَ أُمِّ السَّيِّدِ صَقِيلٌ وَأَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ حَدَّثَهَا بِمَا يَجْرِي عَلَى عِيَالِهِ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا أَنْ يُجْعَلَ مِثْلَهَا قَبْلَهُ فَمَاتَتْ فِي حَيَاةِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ عَلَيَّ قَبْرِهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ هَذَا قَبْرُ أُمِّ مُحَمَّدٍ؛ الخ».

۱. علامه مجلسی نقل کلینی را می پذیرد و آن را موافق واقع می داند. ر.ک: مرآة العقول، ج ۶، ص ۱۳۸.

خَاقَان و شیخ صدوق از طریق پدرش، علی بن حسین بابویه از سعد بن عبدالله اشعری این واقعه تاریخی منقول از أَحْمَدَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ بیان می‌کند و این گزارش، صراحتاً بر حیات این بانو پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۵۰۳؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۴۰ و ج ۲، ص ۴۷۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۲۵؛ طوسی، ۱۴۲۰: ص ۸۱؛ طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۷۲؛ سدابادی، ص ۱۴۶ و طبری، ۱۴۱۳: ص ۴۲۵).^۱ علاوه بر این که تا کنون هیچ یک از علما بر داستان زندانی شدن نرجس علیها السلام پس از شهادت همسرشان، خدشه وارد نکرده و آن را به صورت قول مشهور پذیرفته‌اند. نکته قابل تامل در شهرت حیات مادر امام عصر علیه السلام این که علاوه بر نقل اهل سنت، جناب نجاشی نیز در شرح حال محمد بن علی بن حمزه که از نوادگان حضرت عباس بن علی علیه السلام می‌باشد؛ می‌گوید: «و فی داره حصلت أم صاحب الأمر علیه السلام بعد وفاة الحسن علیه السلام؛ مادر امام عسکری علیه السلام بعد از وفات امام عسکری علیه السلام در خانه او زندگی می‌کرده است.» (نجاشی، ۱۳۶۵: ص ۳۴۸).

نتیجه

با مطالعه منابع متعدد که شامل روایات ضعیف و معتبر بوده است، این گزارش به دست می‌آید که نام مادر امام زمان علیه السلام نه تنها برای برخی از صحابه همچون جابر بن عبدالله انصاری، آن هم از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شده بوده؛ بلکه در منابع شیعی و سنی نیز متعدد ذکر شده و برخی از علمای اهل سنت نیز این نظر شیعیان را پذیرفته‌اند که امام حسن عسکری علیه السلام، همسری به نام نرجس داشته و از ایشان صاحب فرزندی گردیده است. تعدد نام ایشان نیز بنابر مصالح و عرف آن دوره منطقی بوده و در میان گزارش‌ها به دو نام نرجس و صقیل، توجه بیش‌تری نموده‌اند. همچنین ایشان در زمان امامت فرزندشان در قید حیات بوده و نقش حمایت از حضرت مهدی علیه السلام را عهده دار بوده‌اند.

۱. به منابع شیعی متقدم و متاخری که این واقعه تاریخی را به اتفاق نقل کرده اند؛ می‌توان بیان ابن حزم در صفحات گذشته را نیز اضافه کرد.

کتابنامه

۱. ابن ابی الثلج، محمد بن احمد، *تاریخ اهل البيت علیهم السلام*، محمد رضا جلالی حسینی، قم: آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن المشهدی، محمد بن جعفر، *المزار الكبير*، جواد قیومی، قم: نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *تهذیب التهذیب*، صدقی جمیل العطار، ۱۰ج، قم: دارالفکر، ۱۴۲۱ق.
۴. ابن حزم، محمد علی بن احمد، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، تحقیق: یوسف البقاعی، ۳ج، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۵. — *جمهرة انساب العرب*، ۲ج، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
۶. ابن رجب، عبد الرحمن، *ذیل طبقات الحنابلة*، نرم افزار المکتبة الشاملة.
۷. ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الأعیان*، احسان عباس، بیروت: دارالنقافة، بی تا.
۸. ابن طولون، محمد بن علی، *الأئمة الإثنی عشر*، صلاح الدین المنجد، بیروت: دار صادر، بی تا.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۰. ابن همام، محمد، *منتخب الانوار فی تاریخ الأئمة الأطهار علیهم السلام*، قم: دارالحديث، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.
۱۱. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام*، هاشم رسولی محلاتی، ۲ج، تبریز: بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
۱۲. انصاری قمی، حسن، *بررسی های تاریخی در حوزه اسلام و تشیع*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.
۱۳. برقی، احمد بن محمد، *رجال (الطبقات)*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۲ش.
۱۴. جمعی از نویسندگان، *مجموعه نفیسه فی تاریخ الأئمة علیهم السلام*، بیروت: دارالقاری، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۵. حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، محمد تقی آیت اللهی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
۱۶. خصیبی، حسین بن حمدان، *الهدایة الكبرى*، بیروت: البلاغ، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۷. سداآبادی، عبید الله بن عبدالله، *المقنع فی الإمامة*، شاکر شیع، قم: نشر اسلامی، (برگرفته از سایت کتابخانه دیجیتال نور).
۱۸. صدر، سید محمد، *تاریخ النبیة الصغری*، بیروت: دارالتعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۹. صدوق، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا علیهم السلام*، مهدی لاجوردی، ۲ جلد، تهران: نشر جوان، چاپ اول، ۱۳۷۸.

٢٠. — *كمال الدين و تمام النعمة*، على اكبر غفارى، ٢ جلد، تهران: اسلاميه، چاپ دوم، ١٣٩٥ق.
٢١. طبرى، محمد بن جرير، *تاريخ الطبرى*، على مهنا، ١٠ ج، بيروت: الأعلمی، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٢٢. — *دلائل الإمامة*، قم: بعثت، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٢٣. طوسى، محمد بن حسن، *فهرست كتب الشيعة*، قم: ستاره، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٢٤. — *كتاب الغيبة للحجة*، محقق: عبادالله تهرانى و على احمد ناصح، قم: المعارف الاسلامية، چاپ اول، ١٤١١ق.
٢٥. طهرانى، آقا بزرگ، *الذريعة الى تصانيف الشيعة*، ٢٦ ج، بيروت: دارالأضواء، چاپ سوم، ١٤٠٣ق.
٢٦. عاملى، محمد بن مكى (شهيد اول)، *الدروس الشرعية فى فقه الإمامية*، ٣ ج، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ١٤١٧ق.
٢٧. العصامى، عبدالملك بن الحسين، *سمط النجوم العوالى*، عادل أحمد، ٤ ج، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٢٨. العلوى، على بن محمد، *المجدى فى انساب الطالبين*، قم: مكتبة آية الله المرعشى، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٢٩. كلينى، محمد بن يعقوب، *الكافى*، على اكبر غفارى و محمد آخوندى، ٨ ج، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.
٣٠. مجلسى، محمد باقر، *بحار الانوار*، ١١ ج، بيروت: داراحياء التراث العربى، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
٣١. مفيد، محمد بن محمد، *الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد*، ٢ جلد، قم: كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣.
٣٢. المناوى، عبدالرؤف، *فيض القدير شرح الجامع الصغير*، ٦ ج، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، چاپ اول، ١٣٥٦ق.
٣٣. نجاشى، احمد بن على، *رجال*، قم: نشر اسلامى، چاپ ششم، ١٣٦٥ش.
٣٤. النصيبى الشافعى، محمد بن طلحة، *مطالب السؤل*، بيروت: البلاغ، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٣٥. — *الدر المنتظم فى السر الأعظم*، بيروت: دارالهادى، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٣٦. نعمانى، محمد بن ابراهيم، *الغيبة*، محقق على اكبر غفارى، تهران: صدوق، چاپ اول، ١٣٩٧ق.
٣٧. نبلى نجفى، على بن عبدالكريم، *السلطان المفرج*، قيس العطار، قم: دليل ما، چاپ اول، ١٤٢٦ق.

کنکاشی در علم به ظهور

حسین الهی نژاد *

چکیده

مقاله پیش رو، به مسأله علم بشر به وقت ظهور، خصوصاً علم معصومین علیهم‌السلام؛ به ویژه علم امام زمان علیه‌السلام به آن، که یکی از مسائل مهم مهدویت است، می پردازد. در این نوشتار ابتدا بحث با تبیین واژگان کلیدی آغاز شده و بعد به بیان گستره علوم معصومین علیهم‌السلام و قلمرو و برد آن پرداخته و در ادامه با ارائه دلایل و براهین به اختصاص داشتن دو علم «علم الساعه» و «علم الظهور» به خدا خواهیم پرداخت. در فرایند بحث به دو نظریه در زمینه علم امام زمان علیه‌السلام به وقت ظهور اثباتا و نفیا می پردازیم که ابتدا نظریه مثبتین علم امام زمان علیه‌السلام به وقت ظهور را همراه با دلایل و مستندات بیان کرده و نظریه مذکور را مورد مناقشه و نقد علمی قرار خواهیم داد و در مرحله بعد، نظریه منکرین را همراه با دلایل و مستندات شان مطرح کرده و به تبیین و توجیه این دیدگاه مبادرت می ورزیم و در آخر مقاله را با نتیجه گیری به پایان می بریم.

کلید واژه‌ها: ظهور، قیام، خروج، علم الساعه، علم الظهور، وقت ظهور، بدا.

مقدمه

«ظهور»، از جمله آموزه های مهم مهدویت است و در زمینه آن، مباحث و مسائل گوناگونی مطرح است؛ مثلا یک بار از اصل ظهور و ماهیت آن گفت‌وگو می‌شود. بار دیگر از رخداد ظهور و قطعی و خلل ناپذیر بودن آن سوال می‌شود. دیگر بار از زمان ظهور و زمان دقیق آن پرسش می‌شود. همچنین از آگاهی به وقت ظهور گفت‌وگو به عمل می‌آید که آیا در میان بشر کسی به زمان قطعی ظهور علم دارد، یا خیر؟ و آیا معصومین علیهم‌السلام، خصوصا شخص امام زمان علیه‌السلام به زمان دقیق ظهور علم دارند، یا خیر؛ آیا در صورت قطعی بودن زمان ظهور، در رخداد آن تقدم و تأخر معنا دارد، یا خیر و آیا می‌توان با مساله بدا تقدم و تأخر را در رخداد ظهور توجیه نمود؛ نیز آیا مردم با تلاش و کوشش و ایجاد آمادگی در خودشان، می‌توانند رخداد ظهور را تقدم بخشند؟ و آیا می‌توانیم ادعا کنیم که نشانه های ظهور، به نوعی تعیین زمان ظهور است؟ خلاصه درباره اصل ظهور و مسائل اطراف آن مباحث و گفت‌وگوی بسیاری مطرح است که البته به همه آن پرسش‌ها نمی‌توان در مقاله واحد با حجم محدود پاسخ فراگیر و همه جانبه داد. از این رو، در این نوشتار تنها به برخی از پرسش‌های مطرح شده، نظیر زمان قطعی ظهور، علم بشر به زمان ظهور، خصوصا علم امام زمان علیه‌السلام به زمان ظهور خواهیم پرداخت.

چیستی ظهور

در منظومه مهدویت، سه واژه «ظهور»، «خروج» و «قیام» مطرح است که به نوعی از نظر معنا قریب الافق می‌باشند و نیز از نظر کاربرد، بر آغازین حرکت نهضت امام زمان علیه‌السلام که بعد از غیبت رخ می‌دهد، دلالت دارند. آری؛ در نگاه کلی سه واژه مذکور، از نظر مفهوم شناسی به نوعی هم پوشانی دارند؛ ولی با نگرش دقیق و جزئی می‌توان میان آن‌ها خصوصا، میان واژه ظهور و قیام تفاوت‌های اساسی جست‌وجو کرد:

«ظهور» در لغت به معنای ظاهر شدن و آشکار شدن است (الفراهیدی، ۱۴۱۴: ج ۴، ص ۱۳۷). اما در اصطلاح مهدویت به معنای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام و اعلان فرا رسیدن

روز موعود جهانی می‌باشد. به تعبیر دیگر: وقتی خداوند فرا رسیدن روز موعود را اراده کرد و به ولیّ خود حضرت مهدی علیه السلام اجازه ظهور را داد و حضرت با اعلان جهانی، آمدن خویش را به گوش جهانیان رساند؛ در این هنگام، ظهور صورت گرفته است.

اما «قیام» به مرحله بعد از ظهور اطلاق می‌شود که رهبر جهانی در مدت زمان معین با فراهم کردن مقدمات با لشکریان بسیار از مکه خارج شده و با شروع نهضت جهانی، زمینه تثبیت و استقرار نظام جهانی را پی ریزی می‌کند.

در واقع تمایزات آن دو را می‌توان در موارد ذیل جست‌وجو نمود:

۱- ظهور، امری دفعی و ناگهانی است؛ اما قیام، امری تدریجی است که با تدبیر امام

مهدی علیه السلام رخ می‌دهد.

در این زمینه امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۱۵ و ۱۶ سوره تکویر: «وَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ»، می‌فرماید: «إِمَامٌ يَخْنِسُ نَفْسَهُ سَنَةً سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ؛ منظور امامی است که پنهان می‌کند خود را در سال ۲۶۰؛ سپس ظهور خواهد کرد، مانند شهاب درخشنده در شب تاریک.» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۶۵۰).

در بیان مطلب مذکور که امام مثل شهاب ثاقب در شبی تاریک ظهور می‌کند؛ امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُصَلِّحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ؛ همانا خدای تعالی امر [ظهور]ش را در یک شب آماده می‌کند» (طبرسی، ۱۳۹۰: ص ۴۲۷).

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصَلِّحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ؛ و او قائم ما اهل بیت است که خداوند در یک شب کار او را اصلاح می‌کند» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۱۷).

با توجه به این که امام مهدی علیه السلام رهبر نهضت جهانی، برای رسیدن به اهداف جهانی خود تن به مبارزات و جنگ‌های بسیاری داده و بر اثر مقاومت و سرسختی‌های دشمنان به آسانی به صلح و امنیت جهانی نمی‌رسد؛ و با عنایت به این که مسیر استقرار نهضت جهانی و تأسیس حکومت واحد جهانی، مسیر سخت و مشکلی بوده که با شهادت‌ها و جراحات و خون‌دل خوردن امام زمان علیه السلام و اصحاب او هموار می‌شود؛ اصلاح امر حضرت در یک شب به چه

معنایی است؟ در پاسخ گفته می‌شود: نهضت امام زمان علیه السلام با ظهور که در شبانگهان به صورت دفعی به اذن و اراده الاهی رخ می‌دهد، آغاز می‌شود؛ ولی ادامه نهضت جهانی که به صورت قیام تداوم یافته و با جنگ، شهادت و جراحت همراه است، در مدت زمان طولانی ادامه یافته و با سرانجامی همچون تأسیس و استقرار نظام جهانی مهدوی به پایان می‌رسد. اما چنان که بیان شد، قیام و نهضت جهانی حضرت مهدی علیه السلام به صورت تدریجی شروع می‌شود که روایت ذیل به این مطلب اشاره دارد:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا أذنَ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ... وَ قَدْ وَاوَاهُ ثَلَاثُمِائَةَ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا قُبَيْبًا يَوْمَهُ وَ يُقِيمُ بِمَكَّةَ حَتَّى يَتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ آلَافِ نَفْسٍ ثُمَّ يَسِيرُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ؛ آن‌گاه که خداوند به حضرت قائم علیه السلام اجازه خروج دهد... متجاوز از سیصد و ده مرد و اندی نزد او بیایند و با او بیعت کنند، و در مکه بمانند تا یارانش به ده هزار نفر برسند؛ سپس از آن‌جا به مدینه رهسپار شود (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۸۳).

در روایت بالا به این نکته اشاره شده که امام مهدی علیه السلام بعد از ظهور، در مکه اقامت دارد تا یاران عام حضرت به ایشان بپیوندند تا زمینه قیام که خروج از مکه و رفتن به سوی مدینه است، فراهم شود. پس، قیام حضرت، بعد از ظهور به صورت تدریجی و به سوی خروج از مکه حاصل می‌شود.

۲- از جمله شرایط ظهور مهیا شدن یاران خاص برای امام مهدی علیه السلام است. یکی از عواملی که ظهور حضرت را به تأخیر می‌اندازد و حضرت را همچنان در پس پرده غیبت نگه می‌دارد، عدم آمادگی یاران خاص حضرت است که تعدادشان سیصد و سیزده نفر می‌باشد؛ ولی شروع قیام و نهضت جهانی امام مهدی علیه السلام، علاوه بر وجود یاران خاص به یاران عام نیاز است که در برخی روایات بدان اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«أَمَّا لَوْ كَمَلَتِ الْعِدَّةُ الْمَوْصُوفَةُ ثَلَاثُمِائَةَ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ كَانَ الَّذِي تُرِيدُونَ؛ اگر شماره‌ای که توصیف شده است: سیصد و ده و اندی، تکمیل شود، خواسته شما انجام خواهد گرفت»

(همان، ص ۲۰۳).

بی تردید می توان از روایت مذکور و امثال آن، چنین نتیجه گرفت که با مهیا شدن سیصد و سیزده تن یاران خاص، ظهور امام مهدی علیه السلام تحقق پیدا می کند؛ اما با مهیا شدن یاران خاص و عام، قیام حضرت آغاز می شود. پس، در واقع آمادگی یاران خاص، شرط ظهور و آمادگی یاران خاص و عام، شرط قیام حضرت مهدی علیه السلام است.

در خصوص آمادگی یاران عام از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى يَكُونَ فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ قُلْتُ وَ مَا الْحَلْقَةُ قَالَ عَشْرَةُ آلِافٍ رَجُلٍ جَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ يَهْزُ الرَّاْيَةَ الْجَلِيَّةَ وَ يَنْشُرُهَا وَ هِيَ رَاْيَةُ رُسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّحَابَةُ وَ دَرْعُ رُسُولِ اللَّهِ ﷺ السَّابِغَةُ وَ يَتَقَلَّدُ بِسَيْفِ رُسُولِ اللَّهِ ﷺ ذِي الْفَقَارِ؛

سپس از مکه خارج شود، مثل این که در حلقه است. ابو بصیر می گوید: پرسیدم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد است که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و در آن هنگام، پرچم او را باهتزاز درآورده همه جا می گردانند، و این همان پرچم و زره سابق پیغمبر است و شمشیر پیغمبر به نام ذو الفقار را نیز حمایل می کند (مجلسی، بی تا: ج ۵۲، ص ۳۰۷).

۳- ظهور امام مهدی علیه السلام از لحاظ زمانی، بر قیام تقدم دارد و موضوع قیام از لحاظ رتبه متفرع بر ظهور است.

علاوه بر موارد مذکور که گویای تفاوت و تمایز میان ظهور و قیام است، در روایتی که از

امام صادق علیه السلام نقل شده، دقیقاً به این موضوع پرداخته شده است:

إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَتِرًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛ همانا امام پیروز و پنهانی از ما خاندانست و چون خدای عز ذکره اراده کند که امر او را ظاهر سازد، در دلش نکته ای گذارد. سپس ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام کند (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۳۹۳).

از دو واژه «ظهر» و «قام» که با حرف «فاء» مرتب شده است؛ اولاً دوگانه بودن موضوع

ظهور و موضوع قیام برداشت می‌شود؛ ثانیاً تقدم ظهور و تأخر قیام استنباط می‌شود؛ ثالثاً میان موضوع ظهور و موضوع قیام فاصله زمانی برقرار است.

علم به زمان ظهور

از جمله مباحث مهم و مطرح در عرصه ظهور، بحث علم به زمان ظهور است. علم به زمان ظهور را می‌توان در دو قالب «علم اجمالی» و «علم تفصیلی» تقسیم نمود. بحث در این جا، در هر دو حیطة قابل پیگیری است که آیا بشر به رخداد ظهور به صورت تفصیل و یا به صورت اجمال علم دارد یا خیر؟ و در صورت منفی بودن پاسخ، در مورد انسان کاملی مثل امام زمان علیه السلام که به نحوی ظهور مربوط به ایشان است؛ چه طور؟ آیا می‌توانیم بگوییم حضرت به زمان ظهور آگاهی تفصیلی دارد؟ در صورت منفی بودن پاسخ، علم اجمالی چه طور؟ در ادامه به تبیین و تفصیل آن‌ها می‌نشینیم.

علم اجمالی به زمان ظهور

علم اجمالی به زمان ظهور، همان علمی است که از طریق نشانه و علائم ظهور به دست می‌آید و در برابر آن علم تفصیلی قرار دارد. در علم تفصیلی، زمان ظهور به سال، ماه و روز مشخص است؛ ولی در علم اجمالی، زمان تقریبی ظهور از طریق نشانه‌ها و علائمی که در روایات معصومین علیهم السلام آمده و رخداد آن‌ها نیز قطعی نیست، تخمین زده می‌شود.

امام صادق علیه السلام درباره نشانه های ظهور می‌فرماید:

إِنَّ قُدَّامَ هَذَا الْأَمْرِ خَمْسَ عِلَامَاتٍ أَوْلَهُنَّ النَّدَاءُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ خُرُوجُ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ حَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛ پیش از ظهور قائم، پنج علامت می‌باشد: اول: صدای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می‌شود؛ دوم: خروج سفیانی؛ سوم: خروج مردی از اهل خراسان؛ چهارم: کشته شدن نفس زکیه و پنجم: فرو رفتن بیابان بیدا (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۹۰).

باز امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِيِّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؛ قیام سه نفر

خراسانی، سفیانی و یمنی در یک ماه و یک سال و یک روز خواهد بود. قیام هیچ کدام مانند شخص یمنی، به هدایت نزدیک نیست، او به سوی حق راهنمایی می‌کند (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۴۶).

نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام وَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِ عَشْرَةَ لَيْلَةً» (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۷۴).

بی تردید اثبات علم اجمالی نسبت به زمان ظهور، استنباط از روایات مذکور است. زیرا وقتی که نشانه‌هایی نظیر «قتل نفس زکیه»، «قیام خراسانی»، «خروج سفیانی» و... به وقوع پیوست و نیز وقتی که روایات مورد نظر، زمان رخداد این نشانه‌ها را در یک سال و یک ماه و یک روز دانست و از طرف دیگر، وقتی که فاصله میان قتل نفس زکیه با ظهور بیش از پانزده روز دانسته نشد؛ خود به خود برای انسان علم اجمالی حاصل می‌شود که ظهور نزدیک است.

چند نکته

- ۱- از طریق نشانه‌های ظهور، نمی‌توان به زمان دقیق ظهور علم پیدا کرد؛ یعنی با دانستن زمان نشانه‌های ظهور خصوصاً نشانه‌های حتمی و نیز با رویت رخداد آن‌ها، تنها می‌توان به نزدیک بودن ظهور حکم کرد؛ نه تعیین دقیق زمان ظهور.
- ۲- در حصول علم اجمالی از طریق نشانه‌های ظهور، میان مردم و امام تفاوتی نیست؛ یعنی همچنان‌که امام به سبب رخداد نشانه‌های ظهور، به زمان ظهور علم اجمالی پیدا می‌کند؛ مردم نیز با رویت نشانه‌ها و علائم ظهور به زمان ظهور علم اجمالی پیدا می‌کنند. پس، در این فرض میان مردم و امام تفاوتی نیست.
- ۳- در صورتی که برای بدا در رخداد نشانه‌ها و نیز تقدم و تأخر آن‌ها نقشی قائل شویم، که البته باید قائل شویم؛ حصول علم اجمالی توسط نشانه‌های ظهور، بیش‌تر خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی با وجود بدا در اصل رخداد نشانه‌های ظهور و همچنین در زمان نشانه‌های ظهور که روایت‌هایی نیز در این مورد داریم؛ بی‌تردید برای علم تفصیلی و دقیق به زمان ظهور جایی باقی نمی‌ماند؛ مثلاً در روایت امام باقر علیه السلام میان قتل نفس زکیه که از

جمله نشانه های حتمی ظهور است تا ظهور، پانزده روز فاصله فرض شده است: «لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِ عَشْرَةَ لَيْلَةً» (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۷۴). آری، اگر بدا را در بحث نشانه های ظهور، چه در اصل و چه در زمان آن قبول نداشته باشیم، باید در این جا قائل شویم که با نشانه های ظهور، می توان به زمان دقیق ظهور پی برد و حال آن که در جای خود ثابت شده و روایاتی نیز مؤید آن است که احتمال دارد بدا، هم در اصل نشانه های ظهور و هم در زمان رخداد آن ها به وقوع بپیوندد. پس، نتیجه این که نشانه های ظهور تنها علم اجمالی به زمان ظهور ایجاد می کند و حال این که محور بحث ما در این نوشتار اثبات علم تفصیلی و دقیق به زمان رخداد ظهور برای انسان، خصوصا برای امام زمان علیه السلام است.

علم تفصیلی به زمان ظهور

علم تفصیلی به زمان ظهور، همان علم دقیق به زمان ظهور است؛ به این معنا که دقیقا برای بشر یا برای افراد شاخص بشری، نظیر معصومین علیهم السلام مشخص باشد که زمان ظهور امام زمان، مثلا در سال فلان و در ماه فلان و در روز فلان می باشد. در این جا دو دیدگاه مطرح است: برخی از اندیشمندان و عالمان دینی، اولاً: به نفی علم مردم عادی به زمان ظهور نظر داده و ثانیاً: به ثبوت این علم برای معصومین علیهم السلام خصوصا برای امام زمان علیه السلام رأی داده اند و برای دیدگاه خود دلایل و شواهدی ارائه داده اند که در ادامه نوشتار خواهد آمد. اما در برابر دیدگاه مثبتین، دیدگاه منکرین قرار دارد. در این دیدگاه اولاً: علم به زمان ظهور مخصوص خدا دانسته شده است و ثانیاً: به طور کلی از انسان، چه انسان عادی و چه انسان شاخص، علم به زمان ظهور نفی شده است. این گروه نیز برای تثبیت و تقویت دیدگاه خود به دلایل و مستندات چنگ زده اند که در ادامه نوشتار، در جای خود بدان خواهیم پرداخت. قبل از آن که به نقل دو دیدگاه و تفصیل شان و نیز به دلایل و براهین آن ها بپردازیم، به عنوان مقدمه و مطلع بحث، به اختصاص داشتن برخی علوم به خدا اشاره می کنیم.

اختصاص دو علم به خدا

با این که خداوند علوم بسیاری را به معصومین علیهم السلام افاضه نموده و آن‌ها را منبع و خزاین علم و اسرار خویش دانسته است؛ برخی از علوم را به خودش اختصاص داده و هیچ کس را در آن شریک نکرده است.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِلْمَيْنِ عِلْمًا عِنْدَهُ لَمْ يُطْلَعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْمًا نَبَذَهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَمَا نَبَذَهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَقَدْ أَنْتَهَى إِلَيْنَا؛ خدای عز و جل را دو گونه علم است: علمی که نزد خود اوست و هیچ کس از مخلوقش را از آن آگاه نساخته است؛ و علمی که به ملائکه و رسولانش افاضه کرده است. آنچه به ملائکه و رسولانش افاضه کرده است، به ما رسیده است (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۲۵۵).

نیز امام صادق علیه السلام در باره عرش و کرسی فرمودند:

الْعَرْشُ فِي وَجْهِهُ هُوَ جُمْلَةُ الْخَلْقِ وَالْكَرْسِيُّ وَعَاوُهُ وَفِي وَجْهِهِ آخِرُ الْعِلْمِ الَّذِي أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنْبِيََاءَهُ وَرُسُلَهُ وَحُجَجَهُ وَالْكَرْسِيُّ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَمْ يُطْلَعْ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ؛ عرش، به یک معنی همه آفریده‌ها است و کرسی، جای آن‌ها است و از نظر دیگر، همان دانشی است که خدا پیغمبران و رسولان و حجت‌های خود را بدان آگاه کرده و کرسی، دانشی است مخصوص خدا که هیچ یک از انبیا و رسولان و حجت‌الاهی از آن اطلاع ندارند (صدوق، ۱۳۶۱: ص ۲۹).

پس، بر اساس برداشت از روایات مذکور، این اصل پذیرفتنی است که بشر توانایی رسیدن به همه علوم را ندارد و در این میان فرقی نیست که انسان‌های کاملی چون انبیا علیهم السلام باشند و یا بشر عادی و معمولی. علومی که به خدا اختصاص دارد و هیچ کس در آن با خدا شراکت ندارد، به قرار ذیل است.

۱- علم الساعة

«علم الساعة»، از جمله علومی است که خداوند به خودش اختصاص داده و احدی را در این

امر شریک خویش نکرده است.

علم الساعه، به معنای آگاهی از زمان قیامت است و خداوند درباره علم به زمان قیامت

می فرماید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفِيهَا إِلَّا هُوَ
تَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ از تو درباره قیامت می پرسند [که]
وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او
[هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. [این حادثه] بر آسمانها و
زمین گران است. جز ناگهان به شما نمی رسد. [باز] از تو می پرسند: گویا تو از
[زمان وقوع] آن آگاهی! بگو: علم آن، تنها نزد خداست؛ ولی بیش تر مردم
نمی دانند (اعراف: ۱۸۷).

در آیه مذکور این معنا روشن می شود که علم به زمان وقوع قیامت از غیبهایی است که
مختص خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد، و به طور کلی، هیچ دلیلی در
تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست. پس، قیامت به پا نمی شود، مگر به طور ناگهانی
(طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۸، ص ۴۸۱).

علامه طباطبایی در ذیل آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» (نازعات: ۴۲)

می نویسد:

علم به زمان قیامت به خدا اختصاص دارد و هیچ کس از آن علم و آگاهی
ندارد؛ زیرا قیامت به پا نمی شود، مگر با فنای اشیا و سقوط اسباب، و ظهور
این حقیقت که هیچ مملکتی جز برای خدای واحد قهار نیست. پس، آن روز جز
به خدای تعالی مستند و منسوب نیست، و هیچ سببی فرض نمی شود که به
طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد. در نتیجه زمان هم که
در این عالم برای خود سببی است، نمی تواند واسطه باشد. پس، روز قیامت در
حقیقت توقیت بردار نیست، (نه این که ممکن باشد؛ ولی خدای تعالی وقتش را
معین نکرده) و به همین جهت است که می بینیم در کلام خدای تعالی،
هیچ گونه تحدیدی برای آن روز نیامده، تنها این تحدید ذکر شده که روز
قیامت با انقراض نشأه دنیا به پا می شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۲۰، ص ۱۹۵).

البته در کنار قول مشهور، اقوالی دیگر نیز در این زمینه وجود دارند که علم به قیامت را مخصوص خدا ندانسته و در این خصوص آگاهی انسان کامل را به زمان قیامت توجیه می‌کنند. البته علم خدا به زمان قیامت، استقلالی و ذاتی است؛ ولی علم غیر خدا به اذن و اراده الهی و با رویکردی غیر استقلالی و تبعی می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ج ۲، ص ۱۸۴). به نظر می‌رسد دلالت ظاهری آیات مورد نظر، بر اختصاص داشتن علم قیامت به خدا و نیز کثرت اقوالی که در این خصوص داریم؛ و نیز روایات گوناگونی که آیات مورد نظر را همراهی کرده و اختصاص برخی علوم به خدا را توجیه می‌کنند؛ همه این‌ها اعتبار قول مشهور را بیش‌تر کرده و این قول را به صواب نزدیک‌تر می‌کند.

۲- علم الظهور

دومین علمی که بر اساس روایات، به خداوند متعال اختصاص دارد، علم به زمان رخداد ظهور است.

از امام رضا علیه السلام نقل شده است که «انَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ دُرِّيَّتِكَ فَقَالَ مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛^۱ از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسش شد: چه زمانی فرزندت قائم ظهور می‌کند؟ فرمود: مثل او مثل ساعت است که آشکار نکند وقتش را جز خداوند عز و جل و نیاید شما را جز ناگهانی» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۳۷۳).

امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

سَأَلْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْأُمَّةِ بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: الْأُمَّةُ بَعْدِي عِدَّةُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَا عَشَرَ، أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا حَسَنُ، قُلْتُ: فَمَتَى يَخْرُجُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَالَ: يَا حَسَنُ إِنَّمَا مِثْلُهُ كَمِثْلِ السَّاعَةِ، ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ از جدم، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راجع به امامان پس از او پرسش کردم. فرمود: امامان بعد از من، به عدد نقیبان بنی اسرائیل، دوازده نفرند که خدا علم و فهم مرا به ایشان مرحمت فرموده و تو

^۱ در ذیل آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» اقوال موافقین آمده است.

ای حسن! از ایشان هستی. عرض کردم: ای رسول خدا! چه زمانی قائم ما اهل بیت ظهور می کند؟ فرمود: ای حسن! حکایت او حکایت قیامت است: در آسمان‌ها و زمین گران است، و نیاید شما را مگر به طور ناگهانی (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ص ۱۶۸).

میان دو ظهور، یعنی ظهور قیامت و ظهور مهدی علیه السلام، شباهت سنجی صورت گرفته است. آن دو در جهات گوناگون به یکدیگر شباهت دارند. در این جا تنها روی دو شباهت تاکید شده است: یکی زمان رخداد و دیگر ناگهانی بودن آن؛ یعنی چنان که رخداد قیامت به صورت ناگهانی و غیر معلوم به وقوع می پیوندد، ظهور امام مهدی علیه السلام نیز به همین صورت خواهد بود؛ یعنی ظهور امام به طور نامعلوم و غیر مترقبه رخ خواهد داد.

علم امام زمان علیه السلام به زمان دقیق ظهور

درباره علم معصومین علیهم السلام به زمان ظهور، خصوصا علم امام زمان به زمان دقیق ظهور دیدگاه‌های مختلفی همراه با دلیل ارائه شده است که در ادامه در خصوص آن‌ها به بحث و گفت‌وگو نشستیم و به بررسی دلایل و براهین هر کدام از آن‌ها خواهیم پرداخت:

الف: علم داشتن امام زمان علیه السلام به وقت ظهور

درباره جایگاه و مقام علمی معصومین علیهم السلام، روایات گوناگونی نقل شده که آن‌ها به همه رویدادها چه گذشته و چه آینده و چه رویدادهای زمان حال علم و آگاهی دارند و با فراگیر بودن علم آن‌ها به همه زمان‌ها و به همه رویدادها، بالتبع این آگاهی شامل حال رویداد ظهور نیز می شود؛ یعنی رخداد ظهور نیز داخل علوم فراگیر معصومین علیهم السلام قرار می گیرد. در نتیجه آن‌ها به وقت دقیق ظهور علم و اطلاع دارند؛ چنان که امام باقر علیه السلام در پاسخ به جایگاه علمی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام می فرماید:

عِلْمُ النَّبِيِّ عِلْمُ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمُ مَا كَانَ وَ عِلْمُ مَا هُوَ كَائِنٌ اِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ ثُمَّ قَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ اِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عِلْمُ مَا كَانَ وَ عِلْمُ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ؛ علم پیامبر، علم تمام انبیا است و علم گذشته و علم آنچه تا روز قیامت بیاید. سپس فرمود:

قسم به آن کس که جانم در دست اوست من دارای علم پیامبرم و علم گذشته و علم آینده تا فاصله بین من و قیامت (صفار، ۱۴۰۴: ص ۱۲۷).

در این باره از امام موسی کاظم علیه السلام چنین نقل شده است:

مُبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَفْسَرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ ذُقْنَا فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرْنَا فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَأَنْبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا؛ رسایی دانش ما از سه سوی است: گذشته، آینده و آنچه پدید می‌شود. اما راجع به گذشته، برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید گردد، گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند؛ و این بهترین دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۲۶۴).

روایاتی که عنوان شد، به علم فراگیر معصومین علیهم السلام دلالت دارد و گستره آن را از نظر قلمرو و زمان، فراگیر و همه جانبه می‌داند؛ زیرا همه حوادث و پدیده‌هایی که در میان بشر و جوامع بشری رخ می‌دهد، در قالب «زمان» معنا و مفهوم پیدا می‌نماید. موطن و خاستگاه رویدادها و حوادثی که به بشر مربوط است، در سه مقوله زمانی «گذشته»، «حال» و «آینده» تعریف می‌شود؛ یعنی نمی‌توان حادثه متناظر به بشر و جوامع بشری را خارج از سه مقطع زمانی تعریف و تبیین نمود. از طرف دیگر؛ بر اساس داده‌های روایات مورد نظر، گستره علمی حضرات معصومین علیهم السلام فراگیر و پوشش دهنده سه مقطع گذشته، حال و آینده می‌باشد. پس، به طور طبیعی از مطالب بالا چنین می‌توان نتیجه گرفت که علم معصومین، فراگیر و پر گستره و پر قلمرو بوده و همه حوادث و رویدادها را در می‌نورد که بی‌تردید رویداد ظهور به مثابه حادثه‌ای که در میان بشر رخ می‌دهد، نیز از جمله آن‌ها است.

باز در این خصوص سه روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در ذیل به بیان آن‌ها

می‌پردازیم:

إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ وَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يُغَيِّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أُمُورِهِمْ؛ خداوند حکیم‌تر و کریم‌تر و بزرگ‌تر و داناتر از آن است که بر بندگان خود حجتی قرار دهد؛ آن‌گاه امور مردم را از وی پنهان کند (صفار، ۱۴۰۴: ص ۱۲۳).

إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُحْتَجَّ بِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفَى عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ خداوند بزرگ و کریم‌تر است از این‌که حجت را به وسیله بنده‌ای بر مردم تمام کند؛ سپس علم آسمان و زمین را از او پوشیده دارد (همان، ص ۱۲۶).

اللَّهُ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ خَيْرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَمَسَاءً؛ خداوند حکیم‌تر و کریم‌تر است نسبت به بندگان خود که اطاعت شخصی را بر آنها واجب نماید که از اخبار آسمان در صبح و شب اطلاع نداشته باشد (همان، ص ۱۲۵).

علم داشتن امام زمان به زمان ظهور از چهار طریق

در این خصوص برخی از صاحب نظران نظیر شیخ طوسی در کتاب الغیبه (ص ۲۶۳)، و سید مرتضی در کتاب المقنع (ص ۸۴)، علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۹۹) و سید ضیاء الدین استرآبادی در کتاب الحجة المنتظر (ص ۱۵۲)، قائل هستند که امام زمان علیه السلام به زمان ظهور خویش علم دارد و استاد جوادی آملی نیز در کتاب «امام مهدی موجود موعود» نوشته است: «عدم تعیین وقت ظهور و تاکید بر استتار آن، هرگز به معنای لزوم عدم اطلاع رسانی انسان کامل از زمان ظهور نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ص ۲۳۳)؛ و حصول این علم و آگاهی نیز از چهار طریق قابل اثبات می باشد:

۱- وحی

خداوند، از طریق وحی، زمان دقیق ظهور را به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ابلاغ نموده است و ایشان این علم را به وصی و جانشین خویش، امام علی علیه السلام منتقل نموده و امام علی علیه السلام نیز این علم را به امام بعدی انتقال داده است. این فرایند، یکی بعد از دیگری، سلسله وار طی شده تا به آخرین حجت الاهی، یعنی امام زمان رسیده است. در واقع امام زمان علیه السلام نیز از پدر گرامی خودشان، امام حسن عسکری علیه السلام، علم به زمان ظهور را دریافت نموده است. پس، امام زمان علیه السلام علم به زمان ظهور خویش را از طریق وحی به دست آورده است (مجلسی، بی تا، ج ۵۲، ص ۹۹).

در این زمینه می‌توان به روایت ذیل توجه کرد:

سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ فَقَالَ لَهُ أَتَعْلَمُونَ الْغَيْبَ - فَقَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يُبَسِّطُ لَنَا الْعِلْمَ فَنَعْلَمُ وَيُقْبِضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ وَقَالَ سِرُّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَسْرَهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ عَ وَأَسْرَهُ جِبْرِئِيلَ إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَسْرَهُ مُحَمَّدٌ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ؛

مردی از اهل فارس به حضرت ابوالحسن عليه السلام عرض کرد: شما علم غیب می‌دانید؟ امام فرمود: حضرت ابو جعفر عليه السلام فرمود: چون علم الهی برای ما گشوده شود، بدانیم و چون از ما گرفته شود، ندانیم. علم راز خدای عز و جل است که آن را با جبرئیل عليه السلام در میان گذارد و جبرئیل آن را به محمد صلى الله عليه وآله به راز گوید و محمد به هر که خواهد (از امامان عليهم السلام) به راز گوید (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۲۵۶).

۱۴۳



کنکاشی در علم به ظهور

۲- الهام

از جمله راه‌هایی که امام زمان عليه السلام به زمان ظهور علم پیدا می‌کند، راه «الهام» است که از آن به «وحي باطنی» تعبیر می‌کنند؛ یعنی خداوند از طریق الهام به امام زمان عليه السلام به زمان دقیق ظهورش آگاهی می‌دهد (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۲۶۳ و سید مرتضی، ۱۴۱۶: ص ۸۴). چنان‌که امام صادق عليه السلام در تفسیر آیه «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» (مدثر: ۸) می‌فرماید: «إِنَّ مِنَّا إِمَامًا مُظْفَرًا مُسْتَبْرَأً فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛ همانا امام پیروز و پنهان از ما خاندان است و چون خدای بزرگ اراده کند که امر او را ظاهر سازد، در دلش نکته‌ای گذارد؛ سپس ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام کند» (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۳۴۳).

۳- نشانه‌های ظهور

قائلین به آگاه بودن امام زمان عليه السلام به زمان ظهور، می‌گویند: از جمله راه‌های آگاهی به زمان رخداد ظهور برای امام زمان عليه السلام نشانه‌ها و علائم ظهور است که امام زمان عليه السلام از این طریق ظن غالب و نزدیک به یقین پیدا می‌کند که زمان ظهور رسیده است و بر اساس همین ظن غالب، عمل کرده و ظهور می‌نماید (استرآبادی، ۱۳۷۲: ص ۱۵۲).

۴- علم به شرایط ظهور

علم پیدا کردن به شرایط ظهور، از جمله راه های آگاهی پیدا کردن به زمان ظهور است؛ یعنی اگر فردی به نصاب شرایط ظهور، علم پیدا نماید؛ پس، به زمان ظهور نیز علم پیدا نموده است؛ زیرا رابطه شرط با مشروط رابطه‌ای عقلی است و شرط و شرایط برای مشروط، نقش علت و عوامل برای معلول را ایفا می کند و از منظر عقل تخلف میان شرط و مشروط و نیز میان علت و معلول محال است. نمی توان گفت همه شرایط و عوامل امری تحقق پیدا کرده است؛ ولی وجود آن امر در آینده به وقوع می پیوندد؛ زیرا در نگرش عقلی وجود شرایط، ناگزیر وجود مشروط را به همراه دارد. به تعبیر دیگر: وجود علت تامه لاجرم وجود معلول را تحقق می بخشد. اما در مورد زمان ظهور: اگر امام زمان علیه السلام به شرایط ظهور علم داشته باشد؛ یعنی اگر حضرت به نصاب شرایط ظهور و نیز این که چه زمانی آن شرایط به حد نصاب می رسد، علم داشته باشد؛ پس حتماً به زمان ظهور خویش علم خواهد داشت؛ زیرا میان علم به شرایط ظهور با علم به رخداد ظهور رابطه شرط و مشروط که رابطه‌ای عقلی است، حاکم است و این نوع رابطه، هیچ وقت تخلف نمی پذیرد.

نقد و بررسی

قائلین به آگاه بودن امام زمان علیه السلام به زمان دقیق ظهور، برای اثبات مدعای خویش چهار طریق را پیش کشیدند که می توان نسبت به هر چهار طریق مناقشه کرد:

در طریق اول که همان طریق وحی باشد، ادعا شده است که امام زمان علیه السلام از طریق وحی که بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و مطالب آن که به صورت سلسله وار به امامان بعدی رسیده است؛ به زمان ظهور علم پیدا کرده است.

به نظر می آید، اولاً: این مطلب صرفاً یک ادعا است و هیچ دلیل و برهانی آن را همراهی نمی کند؛ ثانیاً: برخی روایات این باب خلاف ادعای پیش گفته را اثبات می کنند؛ به عنوان مثال، امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

سَأَلْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْأَيِّمَةِ بَعْدَهُ فَقَالَ صِ الْأَيِّمَةُ بَعْدِي عَدَدُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَا عَشَرَ أُعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا حَسَنُ قُلْتُ يَا رَسُولَ

اللَّهُ فَمَتَى يَخْرُجُ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَالَ إِنَّمَا مَنَلُهُ كَمَلِ السَّاعَةِ تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَةٌ؛ از جدم، رسول خدا ﷺ راجع به امامان پس از او پرسش کردم. فرمود: امامان بعد از من، به عدد نقیبان بنی اسرائیل، دوازده نفرند که خدا علم و فهم مرا به ایشان مرحمت فرموده و تو ای حسن! از ایشان هستی. عرض کردم: ای رسول خدا! چه زمانی قائم ما اهل بیت بیرون آید؟ فرمود: ای حسن! حکایت او حکایت قیامت است، در آسمانها و زمین گران است، و نیاید شما را مگر به طور ناگهانی (مجلسی، بی تا: ج ۳۶، ص ۳۴۱).

اما طریق دوم که طریق الهام باشد: اولاً: آگاه بودن امام زمان علیه السلام به زمان ظهور را در شرف و در طلوعه ظهور ثابت می نماید و حال آن که ادعا شده است علم امام زمان علیه السلام به زمان ظهور، فراگیر بوده و شامل همه زمانها می شود؛ یعنی امام زمان علیه السلام همین الان به زمان ظهور خودش علم دارد، نه این که علم امام زمان علیه السلام (بر اساس روایت این باب)، مقید باشد؛ یعنی در طلوعه و در شرف ظهور با الهام به زمان ظهور پی برده و اقدام به ظهور نماید. ثانیاً: روایت این باب که اشاره به علم پیدا کردن امام زمان علیه السلام به زمان ظهور از طریق الهام داشت، خود دلیل خوبی است که امام زمان علیه السلام قبل از آن، به زمان ظهور خودش علم نداشته است. حال اگر در این جا الهام مطلق فرض شده و به زمان خاصی مقید نشود؛ یعنی ادعا شود که حضرت همین الان از طریق الهام به وقت ظهور خویش علم دارد (امینی، ۱۳۷۷: ص ۲۴۵)؛ باز در پاسخ گفته می شود که این مطلب صرف ادعا است و قائلین آن باید برای مدعای خود دلیل اقامه نمایند.

اما طریق سوم که «ظن غالب» پیدا کردن به زمان ظهور از راه نشانه های ظهور باشد نیز، مورد مناقشه قرار می گیرد؛ زیرا ظن غالب از راه نشانه های ظهور، علم قطعی به زمان ظهور را ثابت نمی کند و حال آن که مدعای قائلین، علم امام زمان علیه السلام به زمان قطعی ظهور است، نه زمان ظنی ظهور.

اما طریق چهارم که طریق «شرایط ظهور» باشد نیز، مورد مناقشه است و این مناقشه در واقع بیش تر به استدلال مدعی باز می گردد. استدلال مورد نظر:
 مقدمه اول: امام زمان علیه السلام به نصاب شرایط ظهور علم دارد.

مقدمه دوم: هر کسی به نصاب شرایط ظهور علم داشته باشد، به زمان رخداد ظهور نیز علم دارد.

نتیجه برهان: امام زمان علیه السلام به زمان ظهور علم دارد.

بی تردید این برهان از نظر هیأت ترکیبیه درست بوده و اشکالی بر آن وارد نیست. اشکالی که بر آن شده، تنها به ماده برهان، آن هم به مقدمه اول باز می گردد که به نظر می آید چنین بیانی صرف ادعا باشد؛ زیرا برای اثبات آن به مستندات عقلی و نقلی نیاز است که در این جا ارائه نشده است.

ب: علم نداشتن امام زمان علیه السلام به زمان ظهور

یکی از دیدگاه هایی که در مقابل دیدگاه قبلی قرار دارد، دیدگاه نفی علم امام زمان علیه السلام به وقت ظهور است. به نظر نگارنده، این نظریه علاوه بر این که به واقعیت نزدیک تر است، دارای دلایل و مستندات قوی است که برخی موارد آن قبلا اشاره شد و برخی دیگر در ادامه نوشتار خواهد آمد. این نظریه دارای قائلینی است، نظیر سید محسن امین عاملی که در کتاب «فی رحاب ائمة اهل البیت» می نویسد: غیبت و ظهور دو موضوعی هستند که به امر الاهی می باشند (عاملی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۷۶). نیز علی سعادت پرور در کتاب «ظهور نور» (ص ۱۵۵) و اصفهانی در کتاب «مکیال المکارم» (ج ۲، ص ۴۷۶): با استناد به روایت امام صادق علیه السلام، زمان ظهور را مثل زمان قیامت، مخصوص خدا می دانند. نیز محمد حسین فضل الله در کتاب «الندوه» می نویسد: زمان ظهور امام زمان علیه السلام همچون غیبت آن حضرت از اسرار و غیب الاهی است و کسی از آن اطلاع ندارد (فضل الله، ۱۴۳: ج ۲، ص ۴۱۵).

تکذیب وقت گذاران

از جمله دلایلی که مورد استناد نفی کنندگان علم امام زمان علیه السلام به وقت ظهور قرار گرفته است، روایات مختلفی است که وقت گذاران ظهور را تکذیب نموده و نیز تأکید نموده است که همه باید آن ها را دروغ گو ببیندارند؛ چنان که امام زمان علیه السلام در توقیعی که به نایب خاص خود، محمد بن عثمان داده است، می فرماید: زمان ظهور به خدا مربوط است و کسانی که

تعیین زمان ظهور می کنند، دروغ گویان هستند: «أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَكَذَبَ الْوَقَاتُونَ» (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۱۱۱۳).

همچنین امام باقر علیه السلام در جواب فضیل که از زمان ظهور سوال می کند، می فرماید:
 كَذَبَ الْوَقَاتُونَ إِنَّ مُوسَى عليه السلام لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ وَعَادَهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا... آن‌ها که وقت آن را تعیین می کنند، دروغ می گویند. وقتی حضرت موسی علیه السلام به میقات پروردگار رفت، به مردم گفت: من سی شب از میان شما می روم؛ ولی موقعی که خداوند ده شب بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند: موسی خلف وعده کرد، و همه گمراه و گوساله پرست شدند (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۹۴).

در روایت مذکور، امام باقر علیه السلام علت عدم تعیین وقت ظهور را به میقات حضرت موسی علیه السلام تشبیه نموده که حضرت موسی علیه السلام در این باره وقت تعیین نمود که سی شبانه روز در میان بنی اسرائیل نیست و وقتی که به میقات خدا رفت، خداوند ده شب بر تعیین قبلی افزود که همین اضافه شدن و دقیق نبودن زمان ملاقات با خدا، زمینه گمراهی بنی اسرائیل را فراهم کرد.

همچنین امیر مؤمنان، علی علیه السلام در پرسش سائلی که از زمان ظهور می پرسد، می فرماید:
 لَا بَأْسَ عَلَّمَ اللَّهُ غَلَبَ عِلْمَ الْمُؤَقَّتِينَ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَآتَمَّهَا بَعَشْرًا لَمْ يَعْلَمَهَا مُوسَى وَلَمْ يَعْلَمَهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا جَازَ الْوَقْتَ قَالُوا غَرَّنَا مُوسَى فَعَبَدُوا الْعِجْلَ... نه؛ زیرا علم خداوند بر علم آن‌ها که این گونه اوقات را تعیین می کنند، غلبه دارد. خداوند به موسی علیه السلام وعده داد که تا سی شب به میقات پروردگار برود، و بعد ده روز بر آن اضافه کرد، در حالی که نه خود موسی ده روز اضافی را پیش بینی می کرد و نه بنی اسرائیل. به همین جهت هنگامی که سی شب گذشت و موسی برنگشت؛ بنی اسرائیل گفتند: موسی ما را فریب داد. پس، گمراه گشتند و گوساله سامری را پرستش کردند (طوسی، ۱۴۱۱: ص ۴۲۷).

در دو روایت اخیر میان زمان ظهور امام زمان علیه السلام با زمان میقات حضرت موسی علیه السلام شباهت سنجی صورت گرفته است: اولاً: رهبران آن دو رخداد مهم از مردم غایب هستند؛ ثانیاً: رخداد

این دو قضیه به خاطر امتحان مردم می‌باشد؛ ثالثاً: بعد از غیبت امام مهدی علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام، به تناسب، برای آن دو ظهور رخ می‌دهد؛ رابعاً: بر اساس شباهت سنجی که میان ظهور و میقات صورت گرفته؛ چنان که حضرت موسی علیه السلام از مدت زمان میقات با خدا با خبر نبوده (چنان که در روایت امیر مومنان علی علیه السلام تصریح شده است)، امام زمان نیز از مدت غیبت خویش با خبر نیست؛ یعنی از این شباهت سنجی که از ناحیه امیر مومنان، حضرت علی علیه السلام صورت گرفته، به دست می‌آید که امام مهدی علیه السلام نمی‌داند چه زمانی غیبت او به پایان می‌رسد و نمی‌داند چه زمانی از ناحیه خدا فرمان ظهور صادر می‌شود.

در امتداد همین تشبیه غیبت به میقات و برداشتی که از آن به دست آمد که همان عدم آگاهی امام زمان علیه السلام به زمان ظهور باشد؛ حدیثی از امام جواد علیه السلام نقل شده که حضرت به عبد العظیم حسنی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُصَلِّحُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةِ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِيمِهِ مُوسَى علیه السلام حَيْثُ ذَهَبَ لِيَقْتَسِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا» (راوندی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۱۱۷).

یعنی بدون این که حضرت موسی علیه السلام بداند که در شرف رسیدن به مقام پیامبری است، به یک باره مقام نبوت به ایشان افزوده شد. همین فرایند برای ظهور امام زمان علیه السلام نیز رخ خواهد داد؛ یعنی به صورت ناگهانی و بدون آگاهی قبلی، به امام زمان علیه السلام اطلاع داده می‌شود که زمان ظهور است.

در جهت مطالب مذکور که حضرت موسی علیه السلام از بعثت و نبوت خود اطلاع قبلی نداشته و خداوند بدون آگاهی وی، او را به مقام پیامبری مبعوث نموده است؛ روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام خَرَجَ لِيَقْتَسِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ فَأَصْلَحَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمْرَ عَبْدِهِ وَنَبِيِّهِ مُوسَى علیه السلام فِي لَيْلَةٍ وَهَكَذَا يَفْعَلُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْقَائِمِ النَّسَائِمِ عَشْرَ مِائَةِ الْأَيْمَةِ علیه السلام يُصْلِحُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ نَبِيِّهِ مُوسَى علیه السلام؛ به آن چه ناامیدی، امیدوارتر باش از آنچه امید داری؛ زیرا موسی بن عمران علیه السلام رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد؛ اما به نزد ایشان آمد، در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش، موسی علیه السلام را در یک شب اصلاح

فرمود و با امام قائم دوازدهمین ائمه علیه السلام نیز چنین کند: در یک شب کارش را اصلاح فرماید؛ همچنان که کار پیامبرش، موسی علیه السلام را در شبی اصلاح فرمود (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۱۵۲).

دفعی بودن ظهور

«دفعی بودن» از جمله شاخصه های مهم ظهور است. دفعی بودن به معنای ناگهانی و غیر مترقبه است و در روایات در قالب واژگانی چون «دفعه»، «فجأه» و «بغتة» آمده است که همه آن‌ها بر معنای ناگهانی دلالت می‌کنند. رویداد و حوادث از دو حال بیرون نیست: یا به صورت تدریجی و مرحله ای رخ می‌نماید و یا به صورت دفعی و ناگهانی. در صورت اول که تدریجی است، می‌توان آن را رصد نمود و به مرحله و مرحله آن علم پیدا کرد. اما در صورت دوم که دفعی و ناگهانی است، اصلاً قابل رصد کردن نمی‌باشد و بالتبع در فراچنگ علم بشری قرار نمی‌گیرد. ظهور با این شاخصه در واقع از سیطره علوم بشری بیرون بوده و گستره علم بشر توان اصطیاد آن را ندارد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه می‌فرماید:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ يُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ؛ مهدي از ما اهل بیت است و خداوند

کار او را یک شبه اصلاح کند» (همان، ص ۱۵۲).

باز حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقًا وَ خُلُقًا تَكُونُ بِهِ غَيْبَةً وَ حَيْرَةً تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛ فرزندم، مهدي نامش نام من است و کنیه‌اش کنیه من. شبیه‌ترین مردم به من است در خلقت و اخلاق. غیبتی دارد و سرگردانی‌ای درباره‌اش پیش آید که امت‌ها در آن گمراه شوند. سپس چون شهاب ثاقب پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد (همان، ص ۲۸۶).

امیر مؤمنان، علی علیه السلام می‌فرماید: از پیامبر گرامی سوال شد: «مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ دُرَيْتِكَ فَقَالَ مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ لَا يُجَلِّيهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛

چه زمانی قائم از ذریهات ظهور می‌کند؟ فرمود مثل او مثل قیامت است که آشکار نکند و قتش را جز او عز و جل و نیاید شما را جز ناگهانی» (عطار دی، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۲۱۶).

در جمع بندی از فحوای روایات مذکور می‌توان نتیجه گرفت که هر سه روایت به نحوی به ناگهانی و دفعی بودن ظهور اشاره دارند. بی تردید هر وقت قضیه و رویدادی به وصف ناگهانی و دفعی مزین شود، ناگزیر به وصف تدریجی و مرحله ای نمی‌تواند آراسته شود. در نتیجه وقتی قضیه و رویدادی تدریج پذیر نبود و به شاخصه دفعی و ناگهانی نیز مزین بود، این قضیه و رویداد برای بشر قابل رصد نبوده و از گستره علم بشر خارج است. پس، ظهور که امری ناگهانی و دفعی است، برای بشر قابل رصد نبوده و از دایره علم بشر بیرون است.

نتیجه بحث

چنان که بیان گردید، درباره ظهور و مسائل مخصوص آن، پرسش‌ها و شبهات فراوانی از ناحیه موافقین و مخالفین مطرح شده است. از جمله پرسش‌های اساسی در این باب، پرسش از زمان رخداد ظهور است مبنی بر این که آیا بشر با داده‌های علمی و عقلی خویش می‌تواند به زمان رخداد ظهور دست پیدا نماید؟ آیا انسان‌های شاخص، مثل انبیا و اولیای خدا چه طور؟ از همه مهم‌تر، آیا خود حضرت مهدی علیه السلام به زمان ظهور خویش علم دارد؟ در پاسخ به پرسش‌های مذکور دو دیدگاه و نظریه مطرح شده است که این دو دیدگاه در اصل این مطلب که انسان‌های عادی به زمان ظهور علم ندارند، اشتراک نظر دارند. اما محور بحث در تقابل دو دیدگاه (مثبتین و منکرین)، بیش‌تر بر علم امام زمان علیه السلام متمرکز است که آیا حضرت به زمان ظهور خویش علم دارد، یا خیر؟ در این خصوص، صاحبان هر دو دیدگاه مستندات و دلایلی برای تبیین و توجیه نظرات خویش ارائه داده‌اند. بی تردید وقتی انسان توجیه هر دو دیدگاه و مستندات و دلایلشان را مورد بررسی قرار می‌دهد، به این جمع بندی می‌رسد که مثبتین علم امام زمان به وقت ظهور، اولاً: به برخی مستندات کلی و مطلق در باره علوم ائمه علیهم السلام تمسک جسته‌اند که از این طریق می‌خواهند علم به زمان ظهور را ثابت نمایند و ثانیاً: طرق چهارگانه «وحی»، «الهام»، «نشانه‌های ظهور» و «شرایط ظهور» را

پیش کشیده و ادعا می کنند که امام زمان از این طرق چهارگانه، به زمان ظهور علم پیدا می کند. البته در گذشته در جای خودش بیان گردید که اولاً: نمی توان در این جا به عمومات تمسک جست؛ زیرا در برخی روایات مقیداتی بیان گردیده که جلو اثر بخشی عمومات را می گیرد و ثانیاً: در گذشته همه راه های چهارگانه مذکور، مورد مناقشه قرار گرفته و با دلیل و برهان رد شده است.

اما دیدگاه کسانی که علم ظهور را مخصوص خدا می دانند: این گروه نیز به دلایل و مستندات تمسک بسته اند که به نظر می رسد دلایل و مستندات این گروه قوی تر و دارای استحکام بیش تری باشد؛ نظیر تشبیه ظهور به قیامت و تشبیه ظهور به میقات حضرت موسی علیه السلام و نیز تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور و دفعی بودن ظهور و نیز روایات فراوانی در این باب از معصومین که به صورت صریح و یا تلویح به عدم علم امام زمان علیه السلام به وقت ظهور دلالت دارد که به برخی از این روایات در این متن اشاره شده است.

کتابنامه

۱. استرآبادی، سید ضیاء الدین، *الحجة المنتظر في احوال الامام الثاني عشر*، تهران: مکتب القرآن، ۱۳۷۲ ش.
۲. امینی، ابراهیم، *دادگستر جهان*، قم: انتشارات شفق، چاپ هفدهم، ۱۳۷۷ ش.
۳. جوادی آملی، عبدالله، *امام مهدی موجود موعود*، قم: اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ش.
۴. _____، *تسنیم*، محقق علی اسلامی، قم: اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۹ ش.
۵. حقی البروسوی، اسماعیل، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۶. خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر*، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق.
۷. راوندی، قطب الدین، *الخرائج و الجرائح*، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۸. سعادت پرور، علی، *ظهور نور*، قم: انتشارات فدک، ۱۳۷۸ ش.
۹. سید مرتضی، علی بن حسین، *المقنع فی الغیبه*، تحقیق سید محمد علی الحکیم، قم: موسسه آل البيت، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران: اسلامیه، چ سوم، ۱۳۹۰ ق.
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن حسین، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، ترجمه محمد تقی نجفی، تهران: انتشارات اسلامیه، بی تا.
۱۲. _____، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران: اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ق.
۱۳. _____، *معانی الاخبار*، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ش.
۱۴. صفار، محمد، *بصائر الدرجات*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان*، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد: انتشارات مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبه*، قم: موسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۱۸. عاملی، سید محسن امین، *فی رحاب ائمه اهل البيت*، تهران: سروش، ۱۳۷۳ ش.
۱۹. عطاردی، عزیز الله، *مسند امام رضا علیه السلام*، مشهد: انتشارات آستانه مقدسه، ۱۴۰۶ ق.
۲۰. الفراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، قم: اسوه، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. فضل الله، محمد حسین، *الندوه*، بیروت: انتشارات تراث الاحیا، ۱۴۰۰ ق.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران: اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۲۳. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران: اسلامیه، بی تا.
۲۴. مفید، محمد بن محمد، *الارشاد*، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. موسوی اصفهانی، محمد تقی، *مکیال المکارم*، تهران: دفتر تحقیقات و انتشارات بدر، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ ش.
۲۶. نعمانی، محمد، *غیبت نعمانی*، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.

﴿ الخلافة الإلهية والإمامة المهديّة ﴾

على ربانى الكلبايكانى

ان من أهم الخصال التي تمتعه بها الإنسان هي كونه المنتخب من جانب البارئ عز وجل لإحرازه مقام الخلافة الإلهية. ان الإنسان ومن خلال وجود جوهره العقل استطاع من الغلبة على بقية الموجودات والكائنات الاخرى التي افتقدت لتلك الجوهرة الثمينة وكذلك فقد تمكن وعبر تبوئه مقام الخلافة الإلهية من التفوق على جميع الخلائق حتى تلك التي تحمل العقل ولهذا فقد حصل على مقام شامخ ومنزلة رفيعة وسامقة وان يكون حاملاً (لعلم الأسماء).

ولاشك فان تلك المنزلة والمقام الرفيع له مراتب ودرجات متفاوتة واعلى تلك الدرجات التي اختصت بالثلة المنتخبة وهم الأنبياء الإلهيين ووصيائهم اذ هم المظهر الكامل لصفات الجمال والجلال لله تبارك وتعالى والمثل والقدوة الحسنة لجميع البشرية مهما كان مشربها الفكرى فى السير نحو التكامل المنشود والإلهى.

ان وجود الإنسان الكامل والخليفة الحقيقى لله تعالى فى الأرض هي الغاية والهدف من خلق الوجود ولذا فمن الضرورى وجود الإمام صاحب العصر والزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) من بعد أبيه الإمام الحسن العسكرى (عليه السلام) وهو وعد لا يمكن التخلف عنه ويعدّ برهان ضرورة الخلافة الإلهية فى الأرض دليل واضح وناصح على وجود الإمام بقیة الله الأعظم المهدي الموعود (ارواحناً لمقدمه الفداء) وظهوره المبارك.

المصطلحات الأساسية: الخلافة الإلهية، إمامة البشر، علم الأسماء، انبياء الله، اوصياء الأنبياء، إمامة الإمام صاحب العصر والزمان (عليه السلام).

۱۵۳
انتظار موعود

سال دوازدهم / شماره ۳۷ / بهار و تابستان ۱۳۹۱

دراسة أداء ووظيفة إحياء العقيدة المهدوية

في الرؤية الرضوية

روح الله الشاكري الزواردهي

من الواضح فان بحث الاداء والوظيفة في ظل اطار الدين يشهد في عالمنا المعاصر نوعاً من التطور والنمو الملحوظ ومع قراءة بسيطة لوقائعه نكتشف بوضوح مدى الاهتمام الذى حظيه به وازدياده يوماً بعد آخر. إننا نرى وعلى الرغم من النظرة السلبية التى يحملها البعض من العلماء من امثال فرويد او جان بل سارتر فقد اتخذ العديد من المحققين فى مجال الدين منحاً جديداً يعرف باسم «منهجية الوظيفة العملية» حيث يؤكد هؤلاء على الوظائف الدينية الإيجابية وأهميتها ولا يرون ان الدين هو المسؤول عن علاقة الفرد بالجانب العبادى فقط وانما يتعدده ليكون له الحضور الفعال والمؤثر فى جميع مجالات ومناحي حياة البشر من قبيل المسائل الاخلاقية التربوية والحكومية والاجتماعية والمعرفية وغيرها ويمكن لمس هذا الموضوع بوضوح وشفافية فى كافة التعاليم الرفيعة التى جاد بها الدين الإسلامى الحنيف؛ باعتبار ان قيمة وأهمية التعاليم الدينية يمكن ان تتجلى فى مرآة الفوائد والوظائف المترتبة عليها وهذا مايمكن مشاهدته بالنسبة الى المسائل والبحوث المتعلقة بآخر الزمان والمستقبل الإنسانى وهذا يعنى عقيدة الموعود فى الأديان والعقيدة المهدوية فى الأسلام ويمكن للمطلع من استنباط تلك الوظائف والحصول عليها بطرق مختلفة عند مراجعته ودراسته للمصادر المهمة والاصلية التى تتحدث عن التعاليم المهدوية.

ويسعى كاتب هذا المقال التطرق الى تلك الوظائف بشكل جامع ومستوفى بل ان هدف هذا المحقق والباحث هو فرز الوظائف التى تتمتع بأهمية أكثر وذلك من خلال الاعتماد والتأكيد على الرؤية التى جاء بها عالم آل محمد (صلى الله عليه وآله) الإمام الرضا (عليه السلام) ومن هذا المنطلق فقد تم الإشارة الى بعض الوظائف المهمة والأساسية من قبيل الوظائف المعرفية والتربوية الاجتماعية والسياسية والإدارية والتاريخية. بالطبع فقد تم الإشارة ومن خلال تحليلها ودراستها انها لاتتمتع بمستوى واعتبار واحد اذ ان البعض من تلك الوظائف لها جانب مقدماتى والبعض الاخر تتمتع بنوع من الاصاله وصفة خاصة حيث سيتضح من خلال البحث ان النتيجة المهمة والكلية لتلك الوظائف تؤدى الى ظهور الحق وغلبته على الباطل ودحره فى نظام الوجود.

المصطلحات الأساسية: العقيدة المهدوية، الوظائف، ظهور الحق، الرؤية الرضوية.

﴿مصطلح «المهدى» و مكاتنه فى الكتاب و السنّة من منظار المستشرقين﴾

حميد سعادت

من الطبيعى فقد حظيت البحوث المتعلقة بالإمام (المهدى الموعود عليه السلام) دوماً بالأهتمام والعناية من جانب المسلمين وقد بذل الكثير منهم مساعى حثيثة فى هذا المضمار وقد تزامنت تلك المساعى التى جاءت من أجل توضيح التعاليم المهدوية بشكلها الصحيح مع جهود بذلها علماء الغرب فى هذا المجال ولم يكن هؤلاء غافلين عنه فى أى مقطع من المقاطع وقد ابدوا وجهات نظر مختلفة فيه.

إننا نرى ومن خلال المطالعات والدراسات الدقيقة فى تلك الآراء والنظريات ان أكثرها ابتعدت سهواً أو عمداً عن حقيقة وتعاليم المهدوية، ومن هنا يتطلب هذا الموضوع جهوداً مضاعفة وبناءة من جانب المدافعين عن حصن الولاية والتشمير عن سواعدهم فى الإجابة عن جميع الشبهات التى تطرح.

وقد سعت هذه المقالة الى دراسة ونقد بعض من تلك الآراء والنظريات التى جاءت فى الموسوعات المعروفة والمعتبرة حيث ان الهدف من وراء ذلك هو رفع الإبهامات والشبهات وتصحيح المسار الذى انتهجه هؤلاء العلماء فى هذا الموضوع الهام والحساس.

ولاشك فان العلة فى انتخاب تلك الموسوعات يكمن فى الشهرة العلمية التى حظيت بها وكذلك باعتبارها المصدر الذى يرجع إليه أكثر اهل التحقيق والعلم ومن هذا المنطلق فقد جرى البحث فى هذه المقالة ومن خلال انتخاب ستة بحوث ومداخل ومن اربعة موسوعات معروفة ومصطلح المهدى من منظار العلماء الغربيين وايضاً مكانة ذلك المصطلح فى الكتاب والسنّة.

المصطلحات الأساسية: المهدى، المهدوية، الكتاب والسنّة، الموسوعات الغربية، المستشرقون.

١ - مادلانك، ويلفرد، مقدمة AL- Mahdi ، موسوعة الإسلام (ليدن) ج ٥، ص ١٢٣٠.

كرامر، رايرت، مقدمة AL- Mahdi ، موسوعة العالم الإسلامى الجديد، ص ١٨.

رينكرن، هلمر، مقدمة Messianism، موسوعة الدين (ميرجا الياباه) ج ٩، ص ٤٨١.

ساشدينا، عبد العزيز، مقدمة Messianism، موسوعة العالم الإسلامى الجديد، ص ٩٥.

مادلانك، ويلفرد، مقدمة Kaim AL Muhammad، موسوعة الإسلام (ليدن) ج ٤، ص ٤٥٦.

فرنيس، تيموتى، مقدمة Mahdism ، تحت عنوان (IsIam) موسوعة الألفية، ص ١٨٧.

تحليل تعليلى عن الصحوة الممهدة اعتماداً على التعاليم الرضوية

حامد بور رستمى

ان عملية التوسعة والانتشار للصحوة العامة والتي أخذت تزداد حيناً بعد آخر فأصبحت تشكل بالاضافة الى ظهورها الخارجى تناغماً حقيقياً مع نظرية الرشد والتكامل الإنسانى فى اطار الزمان. وان هذه الصحوة وحسب تحليل كاتب هذه المقالة تكون بمعنى إنكشاف الحقائق وزيادة الوعى والفهم لدى الإنسانية ووصولها الى اعلى مراتبه بالنسبة الى حالات الظلم والاضطهاد الذى يعم العالم ومن هنا فانها تشكل الأرضية والمناخ الملائم لظهور المنقذ وناشر العدل والعدالة. ويمكن من خلال التمعن فى التعاليم الرضوية معرفة السر من وراء هذه الصحوة وتنفر البشرية وذلك من خلال ظاهرتين شوم وهما الاولى: التبعيد (الرقية والعبودية) والثانية: التبعيد (القيم والمثل).

وتحمل نفس عملية «التبعيد» بعدين احدهما فردى والآخر اجتماعى ففى البعد الفردى نرى ان الشيطان والنفس عاملان فى سوق الإنسان صوب التبعيد فى الوقت الذى نرى ان الطواغيت والحكومات الظالمة والجائرة هى التى تجره الى تلك الحالة فى البعد الاجتماعى.

واما فى عملية التبعيد يوجد بعدين ايضاً وهما البعد القيمى والبعد المثلى ومعنى الأول هو شعور الاحرار فى العالم من الظلم الحاصل والعمل على رفعه والثانى هو اتخاذ العدالة شعاراً واعتبارها منشأً ومصدراً لكل القيم والصفات الحسنة وهذه هى العامل فى ايجاد الصحوات والثورات العامة تجاه الضروريات القيمية والمعيارية.

وحسب اعتقاد كاتب المقالة فان (التبعيد والتبعيد) كانتا وراء حالات الظلم والجور والاضطهاد التى تعرضت لها الإنسانية اذ نرى ان النتائج التى ترتبت عليهما هو حصول الصحوة والثورات والاعتراضات الواسعة والعامة التى تشهدا المنطقة وهى تشكل بحد ذاتها فصلاً جديداً من الشعور البشرى لرفضه الظلم وبذرة صالحة فى توطيات الأرضية النهائية لظهور المنجى والموعود المنتظر. المصطلحات الأساسية: المهدوية، الصحوة، تمهيد الأرضية، التبعيد، التبعيد، الإمام الرضا عليه السلام.

﴿البيعة تفاعل للمشاركة السياسية للأمة في الحكومة المهدوية﴾

خدا مراد سليمان

مما لا شك فيه فقد تتحقق جميع التطلعات والأهداف المنشودة لتشكيل المجتمع الإنساني الكبير ويأخذ أبعاده الكاملة في وحدت النسيج البشرى ومنظومته وذلك في الحكومة الكريمة والعالمية لمولانا المهدي الموعود (عجل الله تعالى فرجه الشريف).

ان الأمة في النظام السياسي الإسلامي ومن بعد القانون والتأيد هي الركن الأساسي للحكومة وتعّد من المصادر الأصلية للقوة السياسية ولها الحصة الأكبر والمهمة في هذا الميدان خلافاً لما هو عليها الحكومات الاستبدادية والظالمة.

وبالطبع تلعب دوراً أساسياً في تحديد المسار السياسي والياته ولن تقف مكتوفت الأيدي تجاهه ومن مصاديق ذلك الدور وأهمها في الأبعاد المختلفة للحكومة هي القبول والطاعة (المقبولية) والدعم والإسناد (المشاركة).

وقد ساهمت عملية تأكيد الدين الإسلامي الحنيف على عنصر الحرية والأختيار في بلورة وأهمية دور الأمة في تشكيل الحكومة المهدوية في قالب التعاطف الخاص والدخول في مرحلة استحقاقات جديدة.

ومن الواضح فان عنصر المقبولية والقبول في الحكومة الإسلامية يتحقق ضمن اطار الازعان والتجاوب مع "البيعة" مع ان البيعة تختلف عن عملية الادلء بالرأى والتصويت اذ ان الاخير يهيئ الأرضية المناسبة لعمل الحكومة وبالطبع فان البيعة لها ادائها الخاص بها حيث يمكن انزله على ارض الواقع عبر التصريح بالاستعداد وايجاد الأرضية لتطبيق الولاية وتكون دافعاً ومحفزاً لاجل الحث والتمسك بالوظيفة المناطة وتحقق فعلية الولاية وفي نهاية المطاف التأكيد على التمسك والوفاء لها وتوطيأت وإعداد الإمكانيات اللازمة وايجاد المناخات الملائمة للتطبيق والإجراء.

المصطلحات الأساسية: الإمام المهدي (عليه السلام)، البيعة، المشاركة، الشرعية، المقبولية، حكومة المهدي الموعود.

١٥٧

استنار موعود

سال دوازدهم / شماره ٣٧ / بهار و تابستان ١٣٩١

بحث عن هوية و حياة أم الإمام صاحب العصر والزمان عليه السلام

محمد شهبازيان و نعمة الله صفري فروشاني

ان الغاية من وراء كتابة هذه المقالة هي ايجاد دراسة جامعة وجديدة فى الروايات الواردة والمتعلقة بحياة مولانا أم الإمام المهدي الموعود (عليه السلام) وبعد سلسلة من الدراسة والبحث فى الروايات الموجودة فى المصادر الشيعية والسنية وجمع جميع التقارير والوقائع التاريخية والروائية سواء الضعيفة منها أو المعتبرة تم استخلاص نتيجة مفادها: انها كانت جارية تحمل جميع الكمالات الروحية المتعالية وقد كانت أحب جارية فى بيت حكيمة بنت الإمام الجواد (عليه السلام) فحظيت بتربية دينية فريدة وعناية استثنائية وذكرت تلك المصادر كذلك بانها لعبت دوراً مهماً فى قضية الحفاظ على حياة الإمام المهدي (عليه السلام) وقد كانت على قيد الحياة من بعد استشهاد الإمام الحسن العسكري (عليه السلام) وعاشت لأكثر من ثلاثين عاماً.

ولم تسلط هذه المقالة الضوء على مسألة اعتبارية الرواية وانما أخذت على عاتقها دراسة بعض التقارير والروايات المعارضة لكى تتمكن من الوصول الى الرأى المنتخب والصائب. المصطلحات الأساسية: نرجس، حكيمة، صقيل، أم الإمام صاحب العصر والزمان (عليها السلام).

١٥٨
انظار موعود

سال دوازدهم / شماره ٣٧ / بهار و تابستان ١٣٩١

دراسة في علم الظهور

حسين الهى نجاد

تعرض المقالة التي بين أيدينا الى مسألة علم البشر بالنسبة الى وقت الظهور بشكل عام و علم الأئمة المعصومين (صلوات الله عليهم اجمعين) بشكل خاص لاسيما علم الإمام صاحب العصر والزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بذلك والتي تشكل واحدة من البحوث المهمة فى موضوع المهدوية.

وتبدأ هذه المقالة بتوضيح المصطلحات الأساسية التي تختص بالموضوع ومن ثم تعرج الى بيان حدود ونطاق علم الأئمة الأطهار (عليهم السلام) بعد ذلك تذهب الى تقديم الأدلة والبراهين فى اختصاص «علم الساعة» و«علم الظهور» بالله جلا وعلا وحده.

وتستمر المقالة لتطرح وتبحث نظريتين فى مجال علم الإمام صاحب العصر والزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بالنسبة الى علمه بوقت الظهور اثباتاً ونفيماً حيث تنطرق فى البداية الى نظرية المثبتين لعلم الإمام صاحب العصر والزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بوقت الظهور والادلة فى ذلك ومن ثم القيام بمناقشة تلك النظرية ونقدها بشكل علمى ومن ثم يأتى الحديث فيها عن نظرية المنكرين مشفوعة بالادلة والبراهين ايضاً والبحث فى توضيحها وتبريرها وفى نهاية المقال يبدي الكاتب رأيه والنتيجة الحاصلة من ذلك البحث.

المصطلحات الأساسية: الظهور، القيام، الخروج، علم الساعة، علم الظهور، وقت الظهور، البدء.

١٥٩

انظر موعود

سال دوازدهم / شماره ٣٧ / بهار و تابستان ١٣٩١

Divine Vicegerency and Mahdavi Imam

Ali Rabbani Golpaygani

One of the most significant characteristics of human is that he is chosen by the Almighty God to reach the final perfection to be God's vicegerent. Human beings by taking benefits from the intellect are prior to those created without intellect and with taking benefits from their position as God's vicegerents are above all created even those with the intellect. The reason for having such a high level position is because the human beings can carry the knowledge of all Names and Attributes of God.

This outstanding degree has different levels and standards and its highest level is dedicated to the chosen human beings. These chosen people are the prophets^{p.b.u.t.} and their vicegerents who are the manifestations of God's attributes of Beauty and Glory and are the perfect patterns for people in their way to the Lord.

The final goal for the creation of this universe is the very existence of this perfect human and God's vicegerent. Therefore, it is necessary and inevitable, its example after Imam Hasan Al-Askari^{a.s.} cannot be anyone except the Imam of the Age^{a.s.}. Hence, the necessity of God's vicegerency on the earth is the firm proof for the existence and Imam of the Imam of the Age^{a.s.}.

Keywords: God's Vicegerency, Human beings' leadership, The Knowledge of All Names, Divine Prophets^{p.b.u.t.}, Prophets' Vicegerents, the Imam of the Imam of the Age^{a.s.}



A Study on Mahdavi Functions in Razavi Thought

Rohollah Shakeri Zavardehi

In nowadays world, the discussion about functions or domain in religion has an increasing and very big growth. Despite the pessimistic approach of some like Feoud and Jean Paul Sartre, a large number of religion researchers have a new approach namely "Functional Approach" toward religion. These people emphasize on the functional approach in religion, and do not see the religion to be responsible for a mere individual relation or worship. They believe that religion effects and appears in all aspects of human's life such as training, ethics, governmental-social issues, cognitive issues and so on. This issue is so clear and visible in all Islamic teachings. Because the value of its teachings can be seen in the mirror of its benefits and functions. This fact is very noticeable about the subjects on the "Last Days" and human's future namely the subject on the "Promised One" in religions and in particular "Mahdaviyat" in Islam. One can deduce these functions in different ways from important and authentic sources on Mahdaviyat. The writer in this article does not attempt to look over all aspects of this topic completely. The aim of this research is to look over and discuss only those which are the most important with the emphasis on the thoughts of the Knowledgeable Imam of the Household of the Prophet^{p.b.u.h} - his Excellency Imam Reza^{a.s.}. Based on this, we have tried to point out some of the important functions like cognitive, training-social, political, managerial and historical functions. Of course all of them will not have the same value in our research. Some of these functions have introductory values but some have the special and fundamental values. The important result of these functions in general, will cause the appearance of the truth and overcoming the vain in the globe.

Keywords: Believing in Mahdaviyat, Functions, The Appearance of the truth, Razavi Thought

The Term "Mahdi" and Its Position in the Holy Book and Sunnah from the Viewpoint of Western Islamicists

Hamid Sa'adat

Muslim scholars always have paid attention to the significant subject on the Promised Mahdi^{a.s.}. Parallel with the efforts done by the Islamic scholars to identify Mahdavi teachings, Western Islamicists have not ignored this topic and have given their opinions about it. But most of these opinions have turned away from the real truth of Mahdaviyat whether intentionally or not. This matter needs the double endeavors of the defenders of the secret field of Imamah in answering to the doubts in this regard. The mentioned article has tried to investigate and criticize some of the Western Islamicists' views which are given in the main encyclopedias to clarify the doubts and correct their mistakes in the Mahdaviyat subject. The main reason for choosing these encyclopedias can be known in their scientific fame and the vast referring of the researchers to their articles. Because of this, we have investigated Western Islamicists' viewpoint on the term "Mahdi" and also the position of the term in the Holy Book and Sunnah with selecting six items from four encyclopedias.

Keywords: Mahdi, Mahdaviyat, The Holy Book and Sunnah, Western encyclopedias, Western Islamicists



An Argumentative Analysis for Paving-the-ground Awakening by Relying on Razavi Thought

Hamed Pourrostami

Day to day increasing development and deepening of general Awakening is a phenomena which in addition to its external appearance, has adaption to the human growth and evolution theory in the extend of time. Based on the writer's analysis, this Awakening means the increase in understanding and the people of the world being fed up with present oppression and thus it becomes a great element for paving the ground for awakening. In Razavi thought, the secret of this awakening and frustration can be followed in two evil elements, first the servitude and second the exile of values and moralities. The servitude itself has two individual and social dimensions that in the individual dimension, the Satan and the Self will take the individual toward the servitude and in social dimension, the false god and the dictatorship governments will take the society toward the servitude. The exile of values and moralities has two aspects, first is the harassment of the freedom seekers of the world and just oppression fighters and second is the departure of justice as the symbol, juice and the source of values and other moralities. And all these will cause the Awakening for the necessary values and norms. In the writer's belief, the slash of these two elements namely the servitude and the exile of values and moralities has fried and hurt the back of humanity. Today the symbol of this hard awakening slash is the revolutions and demonstrations in the area and around. This itself is a new season of unveiling the understanding and wisdom of the humanity and is a seed of Awakening which its sweet fruit will pave the final ground for the Appearance of the Promised.

Keywords: Mahdaviyat, the Awakening, Paving the ground, the Servitude, the Exile of values and moralities, Imam Reza^{a.s.}



“Allegiance” the Mechanism for People’s Political Participation in Mahdavi Government

Khodamorad Salimiyan

The high ideal goal for establishing the vast human society and family will reach to its truth in the global government of the Promised Mahdi^{a.s.}. Thus, the old wishes of all prophets^{p.b.u.t.}, imams^{a.s.}, Nobles and Friends of human will come true.

People in a political Islamic government are the base principle of the government after the law and leadership and opposite to dictatorial governments are counted the main political source and have an important role in this field, and make comment on the main political issues and are not ignorant to their affairs. Accepting, taking the orders, supporting and protecting are the most important examples in people’s share and role in different dimensions of the government.

With the emphasis of Islam on the liberty and the freedom of choice, the role of people in establishing Mahdavi government appears in the form of special mechanisms.

People’s acceptability element in Islamic government will come into action in the form of “Allegiance Mechanism”. Although paying allegiance is different from giving votes, like the voting, will pave the way for establishing a practical government. Paying allegiance has its own functions in the following areas like in: declaring the readiness, paving the way for bringing the orders into action, making enough motives to encourage and keeping the duties, bringing into action all aspects of the Welayat, and finally emphasizing on the loyalty, devotion, providing equipments and power of execution.

Keywords: His Excellency Mahdi^{a.s.}, Paying Allegiance, Participation, Lawfulness, Acceptability, The Government of the Promised Mahdi^{a.s.}



A Research on the Identity and Life of the Mother of the Imam of the Age^{a.s.}

Mohammad Shahbaziyan, Nematollah Safari Foroshani

This article has been written with the goal of a complete and new research on the narrations about the life of the Mother of the Imam of the Age^{a.s.}. After investigating the narrations available in Shai'a and Sunnah authentic sources, and gathering all the historical reports and narrations whether the weak or strong ones, the results of the studies shows that she was of a high merits and spiritual qualifications servant and was the most beloved servant in the house of the Lady Hakimeh Khatoon- the daughter of Imam Javad^{a.s.}- and was under direct religious trainings. Also it can be deduced from the sources that the Lady had a special role in defending and protecting the Imam of the Age^{a.s.} and she was alive after the martyrdom of Imam Hasan Al-Askari and lived for more than thirty years. In this article we have not focused on the authenticity of the narrations and have just concentrated on the narrations whether they were opposite the facts in order to find out the chosen view.

Keywords: Narjes, Hakimeh, Saghil, the Mother of the Imam of the Age^{a.s.}

A Research on the Knowledge about the Appearance Time

Hosein Elahinejad

This article pays attention to the knowledge of human about the Appearance Time specially the knowledge of Infallibles^{a.s.} and in particular the knowledge of the Imam of the Age^{a.s.} about it which is one of the most important subjects on Mahdaviyat. In this writing, at first the discussion starts with defining the keywords and then works on the vast knowledge of Infallibles^{a.s.} about it and its domain and range. In the continuation, with providing reasons we will show the dedication of two attributes- the Knowledge of the Moment and the knowledge of the Appearance Time- to the Almighty God. In the process of discussion we will also work on two different views on the Knowledge of the Imam of the Age^{a.s.} about the Appearance Time, with a proving and rejecting approach on them. At first, we provide the reasons, proofs and documents of those who are pro the subject, and we will discuss and criticize them and second we provide the proofs, reasons and documents of those who are against and we will discuss and criticize them too and ultimately with a conclusion we will finish the article.

Keywords: the Appearance, the Rising, the Coming out, the Knowledge of the Moment, the Knowledge of the Appearance Time, the Appearance Time, Beda'





Entizar-e-Moud (aj) [Awaiting the Promised]

Journal Quarterly
Vol. 12, No.37, spring and Summer 2012
Specialized Center for Mahdaviat Studies
Islamic Seminary of Qom

Managing Director: *Mohsen Gharaati*
Chief Editor: *Ruhollah Shakeri Zavardehi*

Entizar- Moud [Awaiting the Promised] Quarterly, issued by the Cultural foundation of the Promised Mahdi (may God hasten his appearance), is the first scientific journal in the field of the *Mahdiism*, with the following aims:

- Dissemination of the culture of the Mahdiism
- Elucidation of the status of the Mahdiism in Islamic studies.
- Introducing the most important researches and researchers in the Mahdiism field.

The expressed Opinions in this journal are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the foundation.

A paper which is submitted for publication must be double spaced and on one side of the paper. Length should be 15 to 25 pages for articles.

هزینه اشتراک

نوع درخواستی	پست عادی (ریال)	سفارشی (ریال)	پیشتاز (ریال)
تک شماره	۳۵۰۰۰ + ۸۰۰۰	۳۵۰۰۰ + ۲۰۰۰۰	۳۵۰۰۰۰ + ۳۰۰۰۰۰
دوره یک ساله	۱۴۰۰۰۰ + ۳۲۰۰۰	۱۴۰۰۰۰ + ۸۰۰۰۰	۱۴۰۰۰۰۰ + ۱۲۰۰۰۰۰

نحوه پرداخت:

وجه اشتراک را به حساب سیبا (۰۱۰۵۶۴۱۹۳۴۰۰۹) بانک ملی شعبه حجتیه قم کد ۲۷۱۱ به نام بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام واریز نموده و اصل فیش بانکی را همراه با این فرم به نشانی ذیل ارسال یا فاکس نمایید.

قم / فیابان شهدا (صفائیه)، کوچه شما (۲۲ه) (آما)، بن بست شهید علیان،

مرکز تفصیحی مهدویت (صندوق پستی ۳۷۱۳۵/۱۱۹) - فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰ - تلفن: ۳۷۸۳۳۷۷۰



یادآوری:

از ارسال وجه نقد به نشانی مرکز خودداری فرمایید. در صورت تغییر نشانی خود، مراتب را به این مرکز اطلاع دهید. تعداد و نوع سفارش خود را دقیقاً مشخص نمایید.



فرم اشتراک فصلنامه علمی - ترویجی انتظار موعود علیه السلام

نام خانوادگی نام میزان تحصیلات

شغل نشانی

کد پستی تلفن

تعداد درخواستی شروع اشتراک از شماره

مبلغ پرداختی

تک شماره‌های

نوع درخواست حواله

کد اشتراک نوع درخواست: پست عادی سفارشی پیشتاز

محل امضاء